

وارثان فتح از کربلا تا قله

واکاوی تطبیقی جنگ وجودی در انقلاب

کاری از موسسه به سوی ملکوت





وارثان فتح؛ از کربلا تا قلعه‌ها

واکاوی تطبیقی جنگ وجودی در انقلاب



• وارثان فتح؛ از کربلا تا قله ها.

• واکاوی تطبیقی جنگ وجودی در انقلاب

• کاری از: کمیته محتوایی قرارگاه جنگ ترکیبی بلاغ مبین و مجتمع عالی آموزشی و پژوهشی تبلیغ

• با همکاری: موسسه فرهنگی مذهبی هم قلم و موسسه به سوی ملکوت

• نویسنده: احمد صابری تولایی

• پژوهشگران: علی علیزاده، عباس جهانی، ابوالفضل فرزین، محمدایزدی

• ویراستار: حسین حبیبی فهیم

• صفحه آرا: موسی محمدآبادی

• چاپ: اول/ بهار ۱۴۰۵

• قیمت: ۴۰۰,۰۰۰ تومان



فهرست

..... مقدمه

جلسه اول

جنگ جنگ تا نابودی

۱۹

تبیین جنگ وجودی علیه تمدن اسلامی

۱۹

جلسه دوم

همه در برابر خدا

۳۳

نقش بصیرت در جنگ ترکیبی

۳۳

جلسه سوم

خدایی که به شدت کافی است!

۵۵

نقش معنویت رهبر جامعه در پیروزی

۵۵

جلسه چهارم

حکمت در تدابیر؛ سیره رهبر الهی

۷۷

تبیین نقش امام در ایجاد و راهبری انقلاب با تمرکز بر عقلانیت

۷۷

انقلابی

جلسه پنجم

مدیریت کارآمد

۹۹

تبیین مدیریت جامعه بر اساس نظام اولویت

۹۹

.....	جلسه ششم
انقلاب مردمی، مردم انقلابی	۱۲۷
نقش مردم در تحولات اجتماعی	۱۲۷
.....	جلسه هفتم
آلودگان پاک نما	۱۴۷
تبیین ویژگی‌های دشمنان جبهه حق	۱۴۷
.....	جلسه هشتم
چرا نمی فهمند؟	۱۶۱
محاسبات غلط دشمن در رویارویی با جبهه حق	۱۶۱
.....	جلسه نهم
امواج شیطان	۱۸۷
نقش رسانه در ایجاد انحراف در جامعه	۱۸۷
.....	جلسه دهم
کلام غُرّان، شمشیر بُرّان	۲۰۹
خطابه و مدیریت افکار عمومی در سیره معصومین علیهم‌السلام	۲۰۹



دیباچه

محرم، خیمه‌گاه همیشه برپای تاریخ و آوردگاه ابدی رویارویی حق و باطل است. عظمت قیام حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) تنها در یک رویداد تاریخی در سال ۶۱ هجری نبود؛ بلکه این قیام، رگ حیات‌بخش آزادی و بیداری در کالبد تمام اعصار است. در این میان، «عاشورا» قله‌ی رفیع و قلب‌تپنده‌ی این نهضت، روزی سترگ است که تمامیت حق در برابر تمامیت کفر ایستاد و با خون، مسیر سعادت بشریت را برای همیشه ترسیم کرد. عاشورا نه یک پایان، که نقطه آغازین جریان مقاومت در بستر تاریخ است.

در کانون این حماسه‌ی عظیم، شعار محوری و راهبردی «مُثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَهُ» می‌درخشد. این کلام نورانی امام حسین (علیه السلام)، تنها نفی شخص یزید نبود، بلکه تدوین یک شعار ابدی برای جبهه حق است. این شعار به بشریت می‌آموزد که در هر زمان و مکانی، انسان تربیت‌یافته در مکتب توحید، هرگز سر در گرو طاغوت‌ها و مستکبران زمان خود نمی‌دهد.

اما محرم امسال، حال و هوای دیگری دارد و رسالت مبلغان در آن بسی سنگین‌تر است. ما در نقطه عطفی از تاریخ ایستاده‌ایم؛ جایی که پس از حماسه‌ها و پایداری‌های شگرف در شرایط خطیر «جنگ رمضان» و شهادت رهبر فرزانه و مجاهد کبیرمان، معادلات منطقه و جهان دستخوش تحولی بنیادین شده است. نبرد رمضان نشان داد که جبهه باطل، با تمام هیمنه پوشالی‌اش، در برابر اراده‌ی الهی جان‌های مقاوم ملت مؤمن، شکننده و

زوال‌پذیر است. این تقابل سخت و خونین، پرده از چهرهٔ کربه یزیدیان زمان برداشت و در نقطه مقابل، حقانیت و مظلومیت مقتدرانه جبهه مقاومت را به جهانیان مخابره کرد.

حاصل این بیداری بزرگ، شکل‌گیری پدیده‌ای بی‌نظیر به نام «امت مبعوث» در محرم امسال است. امتی که مرزهای جغرافیایی و قومی را درنوردیده و حول محور مقاومت و دادخواهی، جان تازه‌ای گرفته است. این امت مبعوث، اکنون تشنه‌ی معارفی است که ریشه در کربلا دارد تا بتواند مسیر پراشتهاب پیش رو را با بصیرت و استقامت طی کند.

کتاب پیش رو، با درک این ضرورت زمانی و با هدف توانمندسازی مبلغان مکتب نگاشته شده است. رسالت امروز یک مبلغ، تنها بازخوانی سوگنامه‌ی کربلا نیست؛ بلکه پیوند زدن حماسه‌ی عاشورا به میدان‌های نبرد امروز، تبیین دقیق تقابل جبهه حق (مثلی) با نظام سلطه (مثله)، و هدایت و جهت‌دهی به شور و شعور این «امت مبعوث» است. امید است این اثر، چراغ راهی باشد برای آنان که در سنگر تبلیغ، پرچم‌دار تبیین حقایق و پاسدار خون‌های پاکی هستند که در امتداد عاشورا بر زمین ریخته می‌شود.

فرصت را غنیمت شمرده از همه سروران عزیزی که در تولید این اثر نقش داشته‌اند، تقدیر و تشکر می‌کنم. مدیر محترم «مرکز پژوهش‌های تبلیغی» مجتمع آموزشی پژوهشی تبلیغ جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای ابوالفضل هادی منش به عنوان ناظر و فراهم‌کننده شرایط فنی و پیگیری امور حقوقی اثر؛ مدیر محترم «شبکه ملی تولید کنندگان محتوای تبلیغی هم‌قلم» جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای گوهری به عنوان مسئول انجام فرایند تولید محتوا؛ نویسنده محترم جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای احمد صابری تولایی و ارزباب محترم حجت الاسلام یآوری که با نگاه عالمانه خود به ارائه متنی قابل توجه و اعتماد اهتمام کرده‌اند.

حسین ملانوری

مدیر مجتمع آموزشی پژوهشی تبلیغ



چند قدم با هم قلم

بسم الله الرحمن الرحيم

«وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ»؛

(و خوش‌گفتارتر از کسی که به سوی خدا دعوت کند و کار شایسته انجام دهد و گوید: من از تسلیم‌شدگان [در برابر فرمان‌ها و احکام خدا] هستم، کیست؟).^۱

محرم، موسم تجدید عهد با حقیقتی است که هرگز در گذر زمان کهنه نمی‌شود. هر سال، هنگامی که بیرق عزا بر گنبد دل‌های مؤمنان برافراشته می‌شود و نام مبارک سیدالشهدا علیه السلام بر زبان‌ها جاری می‌گردد، گویی تاریخ بار دیگر از نو آغاز می‌شود؛ تاریخی که در آن، انسان میان حق و باطل، میان عزت و ذلت، میان وفاداری و دنیاطلبی، و میان ماندن و برخاستن به انتخاب فراخوانده می‌شود. عاشورا حادثه‌ای محدود به جغرافیای کربلا و سال شصت و یک هجری نیست؛ بلکه حقیقتی جاری در متن زندگی بشر و مکتبی زنده برای همه عصرها و نسل‌هاست. از همین رو، هرگاه جامعه اسلامی با آزمون‌های بزرگ و سرنوشت‌ساز روبه‌رو شده است، نگاه‌ها بار دیگر به سوی کربلا برگشته و دل‌ها در پرتو نور حسین بن علی علیه السلام راه خویش را یافته‌اند.

محرم امسال نیز درحالی فرا می‌رسد که ملت عزیز ایران، روزهایی حساس و سرنوشت‌ساز را پشت سر می‌گذارد. دشمنی مستمر و آشکار نظام سلطه، به سرکردگی آمریکا و رژیم صهیونیستی، با جمهوری اسلامی ایران ابعاد تازه‌ای یافته و صحنه‌های گوناگون تقابل در عرصه‌های نظامی، امنیتی، رسانه‌ای، فرهنگی و شناختی را پیش روی ملت ما قرار داده است. امروز تنها میدان نبرد، میدان سلاح و تجهیزات نیست؛ بلکه دل‌ها، ذهن‌ها، امیدها، روایت‌ها و ادراکات مردم نیز به میدان رویارویی تبدیل شده‌اند. دشمن می‌کوشد اراده‌ها را تضعیف کند، باورها را متزلزل سازد، امید را از جامعه بگیرد و روایت خود را بر افکار عمومی حاکم نماید. در چنین شرایطی، منبر حسینی بیش از همیشه یک سنگر است؛ سنگری برای حفظ ایمان، تقویت بصیرت، تبیین حقیقت، ایجاد آرامش، امیدآفرینی و استحکام بخشی به جبهه فرهنگی و اعتقادی جامعه.

از این منظر، وظیفه مبلغ دینی تنها نقل یک واقعه تاریخی یا بیان مجموعه‌ای از معارف پراکنده نیست؛ بلکه او در جایگاه وارث انبیاء و مبلغ مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام)، مأموریت دارد تا چراغ هدایت عاشورا را در متن مسائل و نیازهای روز جامعه روشن نگاه دارد و پیوند میان حقایق جاودانه کربلا و واقعیت‌های عینی زندگی مردم را آشکار سازد. مخاطب امروز، علاوه بر نیاز به معرفت و معنویت، نیازمند فهمی روشن از جایگاه خویش در تحولات جاری، درک صحیح از مسئولیت‌های فردی و اجتماعی، و دستیابی به منطقی الهی برای مواجهه با دشواری‌ها، تهدیدها و حوادث پیش روست. او باید بتواند در آینه عاشورا، راه خود را در میانه پیچیدگی‌های جهان معاصر پیدا کند و از مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام)، قدرت تشخیص، مقاومت و امید بیاموزد.

بر همین اساس، مجموعه آثار حاضر با تلاش قرارگاه جنگ ترکیبی بلاغ مبین و مجتمع آموزشی پژوهشی تبلیغ با همکاری جمعی از پژوهشگران و فعالان عرصه تبلیغ دینی در مجموعه «هم قلم» و باهدف یاری‌رساندن به مبلغان

گرامی در این رسالت بزرگ فراهم آمده است. مطالب این مجموعه صرفاً گردآوری موضوعات و نکات تبلیغی نیست، بلکه بر پایه مبانی انسان‌شناسی اسلامی و با رویکردی نظام‌مند و مهندسی‌شده طراحی و تدوین شده است. در این رویکرد، انسان موجودی دارای ابعاد مختلف معرفتی، عاطفی، ارادی، اجتماعی و معنوی تلقی می‌شود و از این‌رو تلاش شده است محتواها به گونه‌ای تنظیم شوند که علاوه بر انتقال دانش و اطلاعات، بر نگرش‌ها، انگیزه‌ها، احساسات، تصمیم‌ها و رفتار مخاطب نیز اثرگذار باشند. به همین دلیل میان مباحث اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی و تمدنی پیوندی هدفمند برقرار شده تا مبلغ بتواند با نگاهی جامع‌تر و عمیق‌تر به تبیین معارف دینی بپردازد.

با این حال، باید اذعان کرد که هیچ محتوایی، هر اندازه دقیق، عمیق و غنی باشد، به خودی خود تضمین‌کننده موفقیت در تبلیغ نیست. محتوا تنها بخشی از فرآیند تبلیغ است و بخش مهم دیگر، هنر ارائه و مهارت مبلغ در انتقال پیام است. چه بسیار معارف بلند و سخنان ارزشمندی که به دلیل عدم تناسب با شرایط مخاطب، اثربخشی لازم را پیدا نکرده‌اند و چه بسیار مطالب ساده‌ای که به واسطه بیان حکیمانه و ارتباط مؤثر، منشأ تحولات عمیق در جان انسان‌ها شده‌اند. از این‌رو، شایسته است مبلغ محترم، هنگام بهره‌گیری از این مجموعه، همواره ویژگی‌های مخاطبان، سطح فهم و آگاهی آنان، نیازهای فکری و روحی، اقتضائات فرهنگی و اجتماعی منطقه تبلیغی، شرایط زمانی و حتی وضعیت روانی جامعه را مدنظر قرار دهد.

در روزگاری که حجم عظیمی از اخبار، تحلیل‌ها، روایت‌ها و شبهات از مسیرهای گوناگون به ذهن و قلب مردم وارد می‌شود، مخاطب بیش از هر زمان دیگری نیازمند سخنی حکیمانه، آرامش‌بخش، اقناع‌کننده و امیدآفرین است. او نمی‌خواهد صرفاً اطلاعات بیشتری دریافت کند؛ بلکه می‌خواهد معنای حوادث را بفهمد، جایگاه خود را بشناسد و افق آینده را

روشن‌تر ببیند. از این‌رو مبلغ موفق کسی است که بتواند میان عقل و عاطفه، میان معرفت و احساس، میان تحلیل و الهام، و میان واقع‌بینی و امید، توازن برقرار کند و پیام عاشورا را به زبان نیازهای امروز جامعه ترجمه نماید.

بی‌تردید، بسیاری از مفاهیمی که امروز جامعه ما به آن نیازمند است؛ از قبیل استقامت، تاب‌آوری، جهاد تبیین، مقاومت، ایثار، مسئولیت‌پذیری اجتماعی، نقش‌آفرینی خانواده، جایگاه زنان در صیانت از هویت و فرهنگ جامعه، مقابله با جنگ شناختی و رسانه‌ای دشمن، و حفظ امید در شرایط دشوار، ریشه‌هایی عمیق در معارف قرآن کریم، سیره اهل بیت (علیهم‌السلام) و به‌ویژه نهضت عظیم عاشورا دارد. هنر مبلغ آن است که این گنجینه عظیم را از سطح مفاهیم نظری فراتر برده و آن را به سرمایه‌ای زنده برای زندگی امروز مردم تبدیل کند.

امید آن است که این مجموعه آثار بتواند در حد بضاعت خویش، خدمتی هرچند کوچک به خادمان منبر حسینی و سربازان جبهه تبیین باشد و زمینه‌ای فراهم آورد تا پیام نورانی سیدالشهدا (علیه‌السلام) در این برهه حساس تاریخی، با عمق بیشتر، دقت افزون‌تر و اثربخشی گسترده‌تر به گوش جان مخاطبان برسد. از خداوند متعال مسئلت داریم که مبلغان ارجمند را در ادای این رسالت الهی موفق بدارد، کلام آنان را نافذ، نیت آنان را خالص و تلاش آنان را منشأ هدایت، بصیرت، استقامت و عزت روزافزون جامعه اسلامی قرار دهد.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

کاری از کمیته محتوایی قرارگاه جنگ ترکیبی بلاغ مبین - مجتمع عالی آموزشی و پژوهشی تبلیغ - شبکه ملی (هم‌قلم)



مقدمه

از ادعا تا عمل

بارها و بارها شنیده ایم که سرچشمه انقلاب ایران، قیام کربلاست

شنیده ایم که زمانه ما، زمانه حسین است با پیچیدگی زیادتر

و نظام سلطه، یزیدیان زمانند، با ساز و برگ بیشتر

آیا برای اثبات این ادعا خشاب استدلالمان پر هست؟!

آیا می توانیم برای نسل جوان این ادعا را تبیین کنیم؟!

کتاب حاضر قراره ضمن تبیین دقیق مسأله های زمانه حسین بن علی (علیه السلام) و تدابیر امام معصوم، اثبات کنه که راهی که سال ۵۷ توسط امام راحل در پیش گرفته شد و سپس توسط رهبر شهید ادامه پیدا کرد، همان راهی است که سید الشهداء (علیه السلام) در سال ۶۱ هجری آغاز کرد و توسط فرزندش امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشريف) امتداد پیدا خواهد کرد و در سطح جهانی تحقق عینی پیدا خواهد کرد.

یزید ظالم همیشه بوده و قیام امام عادل تنها راه برون رفت از چنگال یزیدیان است و این قیام به سادگی و با خوردن و خوابیدن تحقق نیافته که زحمت و سختی و هزینه دادن دارد.

در هر قیام و انقلابی چند عنصر مهم و تاثیرگذار وجود دارد که تحلیل صحیح این عناصر می‌تواند به پیروزی انقلاب کمک کند

با توجه به انقلاب امام حسین علیه السلام این عناصر موثر در انقلاب امام حسین مورد بررسی قرار گرفته و مانند خط‌کش و طرازی بقیه انقلاب‌های دیگر را با آن می‌سنجیم.

قبل از پرداختن به عوامل تاثیرگذار باید ببینیم که پدیده‌ای که امروز با آن مواجه هستیم و زمانه‌ای که در آن، زیست می‌کنیم چه سختی با زمانه امام دارد.

قرائت درست از جنگ امروزی و تطبیق آن با جنگ یزیدیان با امام حسین علیه السلام نقش مهمی در اتخاذ تدابیر و موضع‌گیری‌های بعدی خواهد داشت.

معتقدیم همان‌گونه که جنگ دیروز، جنگ بر علیه یک تمدن بود و بنا داشت تمدن توحیدی ولایت محور را از روی زمین محو کرده و تفرعن شیطانی شرک محور را بسط و گسترش دهد امروز نیز نظام سلطه دنبال همان اهداف است پس ما با یک جنگ وجودی یا موجودیتی مواجه هستیم

با پذیرش این فرضیه، معامله با خاک و نفت و قدرت موشکی و... شر دشمن را به طور کامل از سر ما دفع نخواهد کرد و تا زمانی که نفس مومنین را نگرفته و نور توحید را خاموش کنند دست از سر ما برنخواهند داشت، پس باید مقاومت کرد و از موجودیت هویتی خویش دفاع کرد تا پای جان.

در ادامه به عناصر اصلی قیام حسینی می‌پردازیم.

یقیناً نقش امام و رهبر در یک انقلاب کلیدی است

اما کدام رهبر می‌تواند پیروزی جبهه حق را تضمین کند؟

رهبری که سه ویژگی مهم داشته باشد:

- از معنویت بالایی برخوردار باشد
- عقلانیت او در بالاترین سطح باشد
- قدرت مدیریت او منحصر به فرد باشد

این سه شاخصه در زندگی امام حسین علیه السلام و امامین انقلاب به صورت تطبیقی مورد واکاوی و بررسی قرار می گیرد.

دومین عنصر مهم در انقلاب حسینی، امت و مردم هستند.

جریان شناسی نقش مردم در عزت و غربت ائمه و البته جریان شناسی حضور مردم در برش هایی از تاریخ اسلام و معاصر، می تواند اهمیت نقش مردم را برای مخاطب بازتعریف کرده و با ایجاد این معرفت آن ها را در میادین دفاع از حق تثبیت کرد.

البته شکی نیست که در بین اقشار مردم زنان و جوانان نقش به سزایی در پیروزی انقلاب داشته اند لذا سعی شده که به صورت ویژه و البته تطبیقی به نقش آفرینی این دو قشر پرداخته شود.

سومین عنصر مهم در انقلاب ها، دشمن است

عدم شناخت شاخص محور از این عنصر ما را دچار سر درگمی کرده و می تواند جبهه حق را با شکست مواجه کند.

دشمنان جبهه حق همیشه از سه ویژگی برخوردار بوده اند: فسق، ظلم و جهل.

تبیین این سه ویژگی در دشمنان امام حسین و در دشمنان جبهه توحید در زمان حال، می تواند بغض به دشمن را در مخاطب افزون و براءت قلبی، لسانی و عملی مومنین را افزایش دهد و همین بغض، غیرت ایجاد کرده و ایستادگی و سلحشوری را در جامعه ایمانی به اوج می رساند.

چهارمین عنصر در قیام حسینی، رسانه است

رسانه شیطانی و ظلمانی که توانست امت اسلام را برای کشتن امام خود آن هم با قصد قربت به کربلا بکشانند امروز هم می‌تواند مردم را نسبت به یک نظام الهی و خدوم بشوراند و با شعار مرگ بر دیکتاتور به خیابان بکشانند

در مقابل این رسانه ظلمانی، رسانه نورانی اهل بیت علیهم‌السلام قرار دارد که بناست علاوه بر اقدام پدافندی علیه پیام‌های رسانه دشمن، اقدام آفندی نیز داشته باشد و مواضع رسانه‌ای دشمن را برای همیشه در تاریخ سرکوب کند.

یکی از آن رسانه‌های موثر الهی، خطابه است که بررسی هفت خطابه جریان‌ساز در تاریخ اسلام، و الهام گرفتن از آنها می‌تواند حصر رسانه‌ای امروز را درهم شکسته و پیام خداوند را به دنیا مخابره کند

کتاب حاضر به مهم‌ترین مسأله امروز یعنی راه برون رفت عزتمندانه و ظفرمندانانه از جنگ کنونی با اتکا به انقلاب حسینی را تبیین می‌کند

در پایان ثواب تولید این اثر و هر آنکه با این اثر چراغ بصیرتی را در خود برمی‌افروزد را به قاید امت، رهبر شهیدان تقدیم می‌کنم و از همه عزیزانی که در این اثر مشارکت داشتند تشکر و قدردانی می‌نمایم.



جلسه اول

جنگ جنگ تانا بودی

تبیین جنگ وجودی علیه تمدن اسلامی







آیه محوری:

«وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا»

شعار محوری:

«كُلَّ يَوْمٍ عَاشُورَاءَ وَكُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَا»

نکته اول: چرا این قدر تحت فشاریم؟!

شاید برای خیلی از ما این سؤال خسته کننده و آزاردهنده پیش آمده باشد که:

- چرا این قدر تحت فشاریم؟
- چرا از روزی که انقلاب کردیم، یک روز خوش و بی دغدغه نداشته ایم؟
- چرا یک روز جنگ نظامی است، یک روز تحریم اقتصادی، و امروز هم این جنگ روانی و ترکیبی اعصاب خردکن؟
- اصلاً مگر ما چه کرده ایم که تمام دنیا (دنیای استکبار) دست به دست هم داده تا ما را به زمین بزند؟
- آیا راهی برای پایان این درگیری هست، یا تا ابد محکوم به تحمل این فشارها هستیم؟

این گره ذهنی برخی از مردم ما به ویژه جوانان است که گاهی باعث ناامیدی و خستگی آنان می شود. اما پاسخ این سؤالات، در شناخت دقیق صحنه ای است که در آن ایستاده ایم.

در این مباحث قرار نیست فقط به گذشته سفر کنیم و بر مصیبت‌های سال ۶۱ هجری اشک بریزیم. اشک ما، اشک حماسه است. ما می‌خواهیم «نقشه جامع درگیری حق و باطل» را مرور کنیم. می‌خواهیم ببینیم جبهه حق مخصوصاً از عاشورا تا امروز با چه ابزارهایی (از بصیرت و معنویت تا عقلانیت و مقاومت) جنگیده و دشمن فاسق و ظالم و جاهل با چه ترفندهایی به میدان آمده است. اگر این نقشه را به درستی بشناسیم، نه تنها در برابر طوفان شبهات و فشارها قد خم نمی‌کنیم، بلکه به عنوان یک عنصر فعال و اثرگذار، راه را برای ظهور باز خواهیم کرد.

اما در گام اول و در شروع این حرکت، باید قبل از هر چیز «میدان نبرد» را از بالا نگاه کنیم. باید بدانیم اصلاً دعوا بر سر چیست؟ بحث ما در این گفتار «تبیین جنگ وجودی» است. می‌خواهیم با هم به این درک برسیم که دعوی دشمن با ما بر سر یک تکه زمین یا چهار بشکه نفت یا حتی چند سانتریفیوژ نیست؛ دعوی آن‌ها با «اصل وجود» ماست. تا زمانی که ماهیت این «جنگ وجودی» و تقابل همیشگی حق و باطل را نفهمیم، نمی‌توانیم برای دفاع، برنامه‌ریزی کنیم.

کربلا به ما یاد داد که تماشاچی بودن در تقابل حق و باطل، همان یاری باطل است. «كُلَّ يَوْمٍ عَاشُورَاءَ وَ كُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَا» یعنی من و شما دقیقاً در وسط میدان نبرد ایستاده‌ایم. وظیفه ما این است که جایگاه خودمان را در خیمه سیدالشهدا (ع) در عصر حاضر پیدا کنیم و برای ساخت تمدن اسلامی در برابر این جنگ همه‌جانبه پای کار باشیم.

نکته دوم: دنیای جنگ و تقابل دائمی دو جبهه حق و باطل

کانوی هندرسون^۱ در کتاب «آشنایی با حقوق بین‌الملل» می‌گوید: از ۳۵۰۰ سال پیش از میلاد تا اواخر سده ۲۰ میلادی، تقریباً ۱۴۵۰ جنگ رخ داده است

1. Conway W. Henderson

که حدود ۵٫۳ میلیارد نفر در این جنگ ها جان باختند و تنها ۳۰۰ سال از تاریخ بشر در صلح سپری شده است.

در این دنیای پر از جنگ، نظام سلطه مدام القای کند که «ما با مردم کاری نداریم؛ با جمهوری اسلامی مشکل داریم؛ اگر تسلیم شوید، رفاه و امنیتان تأمین می شود.» اما تجربه تاریخی نشان می دهد اتفاقاً کسانی که بی طرف بودند، بیشترین آسیب را دیدند. در جنگ جهانی اول که کشور ما رسماً اعلام بی طرفی کرد، به گفته «محمدقلی مجد»، مورخ ایرانی ساکن آمریکا در کتاب «قحطی بزرگ»، حداقل ۴۰ درصد از مردم ایران (حدود ۸ میلیون نفر) در اثر قحطی، دزدیده شدن آذوقه توسط بیگانگان و بیماری های ناشی از جنگ جان باختند!

پس تسلیم شدن و بی طرفی، نه تنها نان و امنیت نمی آورد، بلکه جان و مال و ناموس را هم به باد می دهد. این همان تقابل تاریخی جبهه حق و باطل است که از زمان هابیل و قابیل تا تقابل شمر و امام حسین علیه السلام ادامه داشته و تا قیامت هم پابرجاست: «إِنِّي سَلَّمُ لِمَنْ سَأَلَكُمْ وَ حَزْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» این «الی یوم القیامه» یعنی چه؟ یعنی این صف بندی تا قیامت ادامه دارد.

پس اگر کسی خیال کند که تقابل حق و باطل مربوط به یک زمان خاص از تاریخ است، اشتباه کرده است. خدا رحمت کند شهید مطهری را که می فرمود: «شمر ۱۳۰۰ سال پیش مرد؛ شمر امروز را بشناس.»^۱ یعنی هر زمانی یک حسین وجود دارد و یک شمر. به عبارت روشن تر یعنی حق و باطل همیشه در برابر هم صف آرایی کردند و می کنند و خواهند کرد. این تقابل، یک جریان زنده در تاریخ بشر است. معنای این شعار عاشورایی هم همین است که هر روز، روز عاشورا است و هر زمینی، زمین کربلاست.

۱. مطهری، حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۶۸.

نکته سوم: ماهیت همه جنگ‌ها یکسان نیست

نکته دیگر این است که ماهیت همه جنگ‌ها یکسان نیست. بعضی جنگ‌ها برای زمین است؛ بعضی برای ثروت و بعضی برای قدرت سیاسی. اما بعضی جنگ‌ها از این‌ها خطرناک‌تر است و برای حذف یک هویت و یک تمدن درمی‌گیرد. در چنین جنگی دشمن فقط نمی‌خواهد تو شکست بخوری؛ بلکه هدفش فراتر از تصرف و حذف سرمایه‌های مادی و انسانی و سرزمینی و... است. می‌خواهد کاری کند که اصلاً دیگر هویتی از تو و تمدن و ماهیت وجود نداشته باشد؛ یعنی برای نابودی کامل جبهه حق آمده است. به این می‌گویند: **جنگ وجودی**.

خداوند در قرآن صراحتاً فرموده است که دشمنان دست از سر شما برنمی‌دارند: «وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ»

تا کی؟ تا وقتی که اقتصاد شما را بگیرند؟ نه! تا وقتی که نفت شما را ببرند؟ نه! «حَتَّى يَزُودُكُمْ عَنْ دِينِكُمْ»^۱ تا وقتی که دست از دینتان بکشید. این یعنی همان جنگ وجودی!

از منظر دینی و قرآنی، جنگ وجودی همان تلاش جبهه باطل برای خاموش کردن نور خداست. قرآن کریم می‌فرماید: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ»^۲؛ می‌خواهند نور خدا را با دهان‌هایشان خاموش کنند! دشمن در جنگ وجودی به کمتر از خاموشی مطلق نور حق راضی نمی‌شود؛ او ریشه را می‌زند.

وقتی به واقعه کربلا نگاه می‌کنیم، می‌بینیم تقابل امام حسین (ع) و بنی‌امیه، دعوا بر سر حکومت شهر کوفه یا شام نبود؛ بلکه یک «جنگ وجودی» تمام‌عیار بود. یزید بن معاویه نیامده بود که فقط رقیب سیاسی

۱. بقره، ۲۱۷.

۲. صف، ۸.

خود را کنار بزند؛ او آمده بود تا اساس اسلام را محو کند. لذا وقتی مروان در مدینه از سیدالشهدا علیه السلام خواست تا با یزید بیعت کند، حضرت نفرمودند من حکومت را بیشتر دوست دارم، بلکه فرمودند: «وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِّيتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدَ»؛ فاتحه اسلام را باید خواند و با اسلام خداحافظی کرد، زمانی که امت گرفتار حاکمی مثل یزید شود. یعنی با آمدن یزید، اصل وجود اسلام در خطر است.

دلیل اینکه جنگ یزید یک جنگ وجودی بود را باید در کلمات خود او جست وجو کرد. وقتی سر مطهر اباعبدالله علیه السلام را در شام مقابل او گذاشتند، کینه فروخورده جبهه باطل بیرون زد و آن شعر کفرآمیز را خواند:

لَعِبْتُ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا
خَبْرَ جَاءَ وَلَا وَخْيٍ نَزَلَ^۱

یعنی: بنی هاشم با حکومت بازی کردند! نه خبری از آسمان آمد و نه وحیی نازل شد!

ببینید! دعوی او بر سر قدرت نیست. او اصلاً وحی و نبوت پیامبر را از ریشه انکار می کند و می خواهد نام پیامبر و مکتب او را از صفحه روزگار پاک کند.

در یک جنگ وجودی، رفتار دشمن هم متفاوت و بی رحمانه است. چرا در کربلا سی هزار نفر در برابر هفتاد و دو نفر ایستادند؟ چرا به کشتن مردان جنگاور اکتفا نکردند و گلوی طفل شش ماهه را دریدند؟ چرا خیمه ها را آتش زدند؟ چرا اسب بر بدن های مطهر تاختند؟ چون در جنگ وجودی، باطل می خواهد هیچ اثری، هیچ بذری و هیچ نشانه ای از حق باقی نماند. می خواستند نام «علی» و «حسین» علیه السلام برای همیشه در بیابان کربلا دفن شود و هیچ هویتی از شیعه و اسلام ناب باقی نماند.

۱. شریف قرشی، حیات الامام الحسین، ج ۲، ص ۱۸۷ و ج ۳، ص ۳۷۷.

اما اراده‌ خداوند بر امر دیگری تعلق گرفته بود. در اوج این جنگ وجودی، امام حسین علیه السلام با فدا کردن جان خود و عزیزانش، نه تنها اجازه نداد هویت جبهه حق نابود شود، بلکه خون ایشان، بیمه‌نامه و ضامن بقای اسلام تا روز قیامت شد. دشمنی که می‌خواست نام حسین علیه السلام را محو کند، خودش به زباله‌دان تاریخ پیوست و حسین علیه السلام چراغ هدایت و کشتی نجات تمام بشریت شد.

نکته چهارم: کینه از حق، موتور محرک مبارزه اصحاب باطل

برای اینکه حقیقت «جنگ وجودی» جبهه باطل با اساسی اسلام ملموس‌تر شود، باید به ریشه‌های این کینه در خاندان ابوسفیان و بنی‌امیه نگاه کنیم. این کینه فقط در یزید نبود؛ بلکه او آن را از پدرش معاویه و پدر بزرگش ابوسفیان به ارث برده بود. تاریخ پر است از شواهدی که نشان می‌دهد هدف اصلی آن‌ها، نه ترویج دین، بلکه نابودی نام پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان بوده است. برای درک نقطه شروع این تفکر، باید به بزرگ این خاندان بازگردیم. تاریخ - هم منابع شیعه و هم سنی - ماجرای عجیبی را نقل کرده‌اند:

بعد از آنکه خلافت در زمان خلیفه سوم (عثمان) که از بنی‌امیه بود، به دست این قوم رسید، ابوسفیان که در آن وقت پیر و نابینا شده بود، به جلسه سران بنی‌امیه رفت. ابوسفیان پرسید: «چه کسانی در جلسه هستند؟» پاسخ شنید که فلانی و فلانی و فلانی. وقتی که کاملاً خاطر جمع شد همه خودی هستند و آدم بیگانه‌ای در جلسه نیست، پرده از نیت قلبی‌شان برداشت و خطاب به آن‌ها گفت: «تَلَقَّفْنَاكَ تَلَقَّفَ الْكَرَّةُ»^۱ یعنی مثل توپ، حکومت را به هم پاس بدهید و نگذارید از دست شما خارج بشود! نگاه این جریان به جانشینی رسول الله صلی الله علیه و آله نه به عنوان یک امانت الهی، بلکه صرفاً بازی قدرت بود.

با این مبنای فکری، رفتارهای معاویه را ببینید که چگونه این «جنگ وجودی» را علنی‌تر کرد و دقیقاً جا پای پدر گذاشت:

۱. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۵۳.

۱. اعتراف صریح به قدرت‌طلبی و بی‌اهمیتی دین

بعد از صلح امام حسن (علیه السلام)، معاویه در نخیله (نزدیک کوفه) بر منبر رفت و در میان مردم سخن عجیبی گفت که پرده از نیت واقعی‌اش برداشت. او با صراحت گفت:

«به خدا قسم من با شما نجنگیدم که نماز بخوانید، روزه بگیرید، حج بروید یا زکات بدهید! می‌دانم که خودتان این کارها را می‌کنید. من فقط برای یک چیز با شما جنگیدم: برای اینکه بر شما حکومت کنم و رئیس شما باشم!».

یکی از راویان تاریخ (عبدالرحمن بن شریک) هروقت این جمله را نقل می‌کرد، می‌گفت: «به خدا قسم این دیگر پرده‌داری و بی‌حیایی کامل در برابر خداست.» یعنی برای او دین مردم هیچ اهمیتی نداشت و همه چیز فقط ابزاری برای تصاحب قدرت بود.^۱

۲. کینه پنهان: تلاش برای دفن نام پیامبر ﷺ

شاید عجیب‌ترین و تکان‌دهنده‌ترین سند این «جنگ وجودی»، گفت‌وگوی خصوصی معاویه با مُغیره بن شُعْبه باشد. مغیره که خود از سیاست‌مداران و یاران معاویه بود، یک شب با ناراحتی و غصه به خانه آمد. پسرش از او پرسید: «پدر جان! چرا این قدر پریشان و غمگینی؟!»

مغیره گفت: «پسر! امروز از پیش خبیث‌ترین و فاسدترین آدم روی زمین می‌آیم!» پسر با تعجب پرسید: «چرا؟ مگر معاویه چه گفت؟»

مغیره تعریف کرد: «وقتی با معاویه خلوت کردم، به او گفتم که تو دیگر پیر شده‌ای و پایه‌های قدرت محکم است؛ حالا که خطری تهدیدت نمی‌کند، اندکی با مهربانی و عدالت رفتار کن و به خویشاوندانت در بنی‌هاشم (خاندان پیامبر) سخت‌نگیر.»

۱. ابن‌کنیر دمشقی، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۳۱.

اما معاویه جواب وحشتناکی داد و گفت: «هیها! ابوبکر و عمر و عثمان آمدند، حکومت کردند و تا مُردند، نام و یادشان هم مُرد و تمام شد. اما این برادرِ هاشمی ما (یعنی پیامبر اسلام) کاری کرده که هر روز پنج بار در مأذنه‌ها فریاد می‌زنند: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ. باوجود این نام، دیگر چه کار و عملی از من در تاریخ می‌ماند؟! ای بی‌مادر! به خدا قسم کوتاه نمی‌آیم تا روزی که این نام را دفن کنم! (دَفَنًا دَفْنًا)».^۱

ببینید! درد اصلی جبهه باطل همین است. آن‌ها با اصلِ نام پیامبر و صدای توحید مشکل داشتند.

۳. ترویج حرام و مبارزه آشکار با سخن پیامبر ﷺ

وقتی هدف کسی نابودی اساس دین باشد، احکام دین را هم مسخره می‌کند. معاویه در شام آشکارا رباخواری را رواج داد. روزی «عُبادَةُ بن صامت» از یاران پیامبر دید که مردم در بازار شام، نقره را با دو برابر وزنش معامله می‌کنند. او میان مردم ایستاد و گفت: «ای مردم! من از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود: معامله طلا و نقره باید هم‌وزن باشد، وگرنه ربا و حرام است».

مردم با شنیدن این سخن پیامبر ﷺ پراکنده شدند و معامله‌های ربوی را بر هم زدند. خبر به گوش معاویه رسید. عبادہ را احضار کرد و گفت: «این چه حدیثی است که نقل می‌کنی؟ دیگر حق نداری جایی این حرف‌ها را بزنی!» عبادہ با شجاعت گفت: «من حرف پیامبر را می‌زنم؛ حتی اگر معاویه خوشش نیاید».^۲

در ماجرای مشابهی، وقتی «ابودرداء» در برابر یک معامله ربوی معاویه ایستاد و گفت: «من از پیامبر شنیدم که این کار حرام است»، معاویه باکمال

۱. مسعودی، مروج الذهب، ج ۴، ص ۴۱؛ ابن بکار، الأخبار الموقّعات، ص ۵۷۶، ج ۳۷۵.

۲. علامه امینی، الغدير، ج ۱، ص ۱۸۵؛ ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۳، ص ۱۰۷.

بی شرمی در برابر سخن رسول خدا ﷺ ایستاد و گفت: «اما نظر من این است که هیچ اشکالی ندارد!».

ابودرداء از این اندازه وقاحت معاویه خشمگین شد و گفت: «چه کسی حرف مرا می فهمد؟! من از قول پیامبر خدا برای او قانون می آورم، اما او نظر شخصی خودش را مقابل سخن پیامبر می گذارد! به خدا قسم دیگر در سرزمینی که تو حاکم آن هستی، زندگی نخواهم کرد»^۱.

وقتی این قطعات تاریخ را کنار هم می گذاریم، درمی یابیم که قیام امام حسین (علیه السلام) یک درگیری شخصی یا دعوای سیاسی بر سر میز و صندلی خلافت نبود. شجره ملعونه بنی امیه کمر بسته بود تا ریشه اسلام را بزند؛ نام پیامبر ﷺ را دفن کند و حلال و حرام خدا را با نظرات شخصی تغییر دهد. در چنین شرایطی که جنگ، یک «جنگ وجودی» بود، تنها یک فداکاری به وسعت عاشورا و خون سیدالشهدا (علیه السلام) می توانست نقشه شوم آن ها را نقش بر آب کند و نام پیامبر ﷺ را برای همیشه روی مأذنه های تاریخ زنده نگه دارد.

نکته پنجم: «جنگ وجودی» امروز نیز به شدت ادامه دارد

اما آیا این جنگ وجودی در سال ۶۱ هجری تمام شد؟ خیر! امروز هم اگر بادقت به صحنه بنگریم، می بینیم دشمنانی که رودرروی ما قرار گرفته اند، دقیقاً با همان ماهیت تقابلی «حق و باطل» به میدان آمده اند.

درگیری ما با دشمن، دعوای دو همسایه بر سر شاخ و برگ درختی که از دیوار رد شده نیست. دشمن با شاخ و برگ (اقتصاد و تحریم) کار ندارد؛ بلکه تبر برداشته و ریشه درخت (اصل اسلام و اعتقاد) را نشانه رفته است. اگر ریشه را بزند، شاخ و برگ خودبه خود خشک می شود.

گاهی به اشتباه فکر می کنیم که دعوای امروز بر سر اقتصاد، جغرافیا، سیاست

۱. علامه امینی، الغدير، ج ۱۰، ص ۱۸۴.

یا انرژی هسته‌ای است؛ درحالی که رهبر شهید انقلاب علیه السلام با بیانی روشن این تصور غلط را باطل کرده، می‌فرمایند:

دعوا سر چیزهای جزئی نیست... قضیه، قضیه اصل قانون اساسی و حاکمیت اسلام است. البته برای اینکه دستاویزی داشته باشند، همیشه بهانه‌هایی جور می‌کنند؛ یک روز مسئله هسته‌ای، یک روز موشکی... این‌ها بهانه است؛ اصل قضیه این است که این نظام اسلامی حاضر نیست شریک نظام سلطه جهانی بشود. والله که آمریکا از هیچ چیز ملت ایران، به قدر مسلمان بودن و پایبند بودن به اسلام ناب محمدی، ناراحت نیست.^۱

بله، جنگِ امروز، جنگ بر سر اصل و اساس اسلام است. خود دشمن هم پرده‌ها را کنار زده و صراحتاً اعتراف می‌کند که این جنگ، یک جنگ عمیقاً اعتقادی و ایدئولوژیک است. بگذارید از زبان خودشان برایتان بگویم تا ببینید کینه‌هایی که امروز تبدیل به بمب و موشک شده و بر سر غزه و لبنان و ایران می‌ریزند، ریشه در کجا دارد:

۱. کینه از مهدویت و نگاه آخرالزمانی دشمن

مارک روبیو (وزیر خارجه آمریکا) صراحتاً اعلام می‌کند: «ما با ایران می‌جنگیم، چون آن‌ها معتقدند باید امام دوازدهم، "مهدی" را بازگردانند! جنگ ما با ایران اعتقادی و اقتصادی نیست؛ این جنگ آخرالزمان است». ببینید! آن‌ها فهمیده‌اند که هدف نهایی این انقلاب، زمینه‌سازی برای ظهور است و دقیقاً با همین عقیده می‌جنگند.

۲. انتقام از تاریخ اسلام (از خبیر تا امروز)

کینه آن‌ها به اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله دقیقاً شبیه کینه بنی‌امیه است. ایدی

۱. بیانات در ارتباط تصویری با مردم آذربایجان شرقی، ۲۹ بهمن ۱۳۹۹.

کوهن، عنصر رسانه ای صهیونیست ها با وقاحت می نویسد: «با ترور رهبران مقاومت، ما انتقام خون ”مَرَحَب“ یهودی در جنگ خیبر را گرفتیم!»

پس دعوا، دعوی امروز نیست؛ کینه، کینه بدر و خیبر است. نتانیاهوی جنایتکار هم اخیراً در مصاحبه ای اعتراف کرد: «من در یک مأموریت تاریخی و معنوی هستم و به رؤیای توراتی اسرائیل بزرگ پیوند خورده ام. اسلام چه شیعه و چه سنی، یک خطر بزرگ است و باید از بین برود!».

۳. جنگ افروزی با پوشش دروغین دین

از آن طرف، در آمریکا سیاست مداران شان را تقدیس می کنند تا جنگ را مقدس جلوه دهند. ترامپ تصویر خودش را به حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام تشبیه می کند! پائولا وایت (مشاور معنوی او) می گوید: «شما خیانت دیدید؛ این الگوی آشنای پیامبران الهی است... خدا به من گفته شما در هرکاری پیروزید!» و فرانکلین گراهام (مبلغ مسیحی صهیونیست) با اشاره به کتاب های تحریف شده شان می گوید: «ایرانی ها می خواهند یهودیان را نابود کنند؛ اما خدا ترامپ را برای نجات بشر برانگیخته است!».

نکته ششم: ما باید کجا بایستیم؟

وقتی دشمن با تمام توان اعتقادی باطلش به میدان آمده تا ریشه اسلام را بزند، ما باید کجا بایستیم؟ اینجا است که آن کلام نورانی و راهبردی امام خمینی عَلَيْهِ السَّلَام مثل یک خورشید مسیر را روشن می کند. ایشان با درک عمیق از این «جنگ وجودی» فرمودند:

ما می گوییم تا شرک و کفر هست، مبارزه هست، و تا مبارزه هست، ما هستیم... ما تصمیم داریم پرچم «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را بر قلل رفیع کرامت و بزرگواری به اهتزاز درآوریم. پس ای فرزندان ارتشی و سپاهی و بسیجی ام، و ای نیروهای مردمی! هرگز از دست دادن موضعی را با

تأثر و گرفتن مکانی را با غرور و شادی بیان نکنید که این‌ها در برابر هدف شما به قدری ناچیزند که تمامی دنیا در مقایسه با آخرت!

بله، جنگِ امروزِ ما، امتدادِ همان ایستادگیِ ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) برای حفظِ اساسِ «لا اله الا الله» است؛ برای حفظِ نامِ امیرالمومنین (علیه السلام) و راهِ اوست و ما در این مسیر محکم ایستاده‌ایم.

ما را نبی قبیلۀ سلمان خطاب کرد
روی غرور و غیرت ما هم حساب کرد
از ما بترس! طایفه‌ای پُراراده‌ایم
ما مثل کوه پشتِ علی ایستاده‌ایم

با تمام توان در مسیر حفظ ایران و اسلام، هرچند که لازم باشد سال‌ها در خیابان‌ها می‌ایستیم و در این مسیر، با وعده‌ الهی، پیروزی نهایی از آنِ جبهه حق خواهد بود، ان شاء الله.



جلسهٔ دوم

همه در برابر خدا

نقش بصیرت در جنگ ترکیبی







آیه محوری:

«وَأَسْتَفْزِرُ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدَّهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا»^۱

(هر کدامشان را می‌توانی، با وسوسه‌هایت، به گناه و کج‌راهه تحریک و تشویق کن؛ با سواره‌نظام و پیاده‌نظام بر آن‌ها بتاز؛ در دخل و خرج زندگی و همین‌طور تولد و تربیت اولادشان مشارکت کن و به آن‌ها وعده پشت وعده بده... بماند که وعده‌های شیطان همه گول‌زننده است!)

شعار محوری:

بصیرت انقلابی

نکتهٔ اول: جنگی در تمام ابعاد

همان‌طور که در جلسهٔ قبل گفتیم، دعوای حق و باطل یک «جنگ وجودی» است. دشمن با شاخ‌وبرگ کار ندارد؛ بلکه ریشه را می‌زند. اما آیا ابزار دشمن در این جنگ وجودی همیشه یکسان است؟ خیر.

دشمن وقتی در تقابل با جبههٔ حق قرار می‌گیرد، تنها به یک ابزار بسنده نمی‌کند. جنگ‌های سرنوشت‌ساز تاریخ، یک بُعدی نبوده‌اند. وقتی یزیدیان در برابر حسینیان قرار گرفتند، از تمام ظرفیت‌های خود برای شکستن

اراده جبهه حق استفاده کردند؛ پدیده‌ای که امروز به آن «جنگ ترکیبی» می‌گوییم. نظام سلطه نیز امروز دقیقاً با همان الگوی اُموی، جنگی تمام عیار و همه جانبه را علیه جبهه حق به راه انداخته است. این جنگ ترکیبی در سه محور اصلی نمودار می‌شود:

نکته دوم: جنگ اقتصادی (گروگان‌گیری معیشت برای شکستن اراده‌ها)

وقتی دشمن در میدان نبرد رودررو و تقابلی منطقی، حریف جبهه حق نمی‌شود، سراغ ناجوانمردانه‌ترین سلاح می‌رود: «گروگان‌گیری معیشت و حیات مادی انسان‌ها». اقتصاد و معیشت، ستون فقرات زندگی روزمره و ابتدایی‌ترین نیاز بشر است. دشمن به خوبی این نقطه آسیب‌پذیر را می‌شناسد و می‌داند که اگر شریان‌های حیاتی و اقتصادی یک جامعه را قطع کند، می‌تواند اراده‌ها را فرسوده کرده، ایمان‌ها را متزلزل کند.

سال ششم هجری بود و مسلمانان در مسیر بازگشت از غزوه «بنی‌مُصَلِّق» در کنار چاهی به نام «مریسیع» توقف کرده بودند. بر سر برداشتن آب، درگیری لفظی کوچکی میان یکی از مهاجرین و یکی از انصار رخ داد. این اتفاق ساده، بهترین فرصت را برای «عبدالله بن اُتبی» (سرکرده منافقان مدینه) فراهم کرد تا زهر خود را بریزد. او که از قدرت گرفتن پیامبر ﷺ و انسجام مسلمانان خشمگین بود، رو به هم‌فکرانش کرد و یک راه‌برد کثیف اما مؤثر را پیشنهاد داد. او نگفت با شمشیر به جان مسلمانان بیافتد؛ بلکه دست روی شریان حیاتی آن‌ها گذاشت و گفت: «این‌ها (مهاجرین) را خودتان پناه دادید و امواتان را با آن‌ها تقسیم کردید. دست از کمک‌های مالی به یاران محمد بردارید تا از گرسنگی و فشار، از دور او پراکنده شوند!». ^۱

اینجا بود که خداوند متعال پرده از این توطئه شوم برداشت و با نزول آیه ۷

۱. طبرسی، تفسیر مجمع‌البیان، ذیل آیه ۷ سوره منافقون؛ ابن‌هشام، السیره النبویه، ج ۳، ص ۳۰۲ (با تلخیص و اقتباس از ماجرای غزوه بنی‌مُصَلِّق).

سوره منافقون، حربۀ دشمن را افشا کرد و علاوه بر آن پاتک راهبردی جبهۀ حق را نشان داد:

«هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ»؛ (آن‌ها کسانی هستند که می‌گویند: به آنان که نزد رسول خدا هستند، انفاق نکنید [و در محاصره اقتصادیشان قرار دهید] تا پراکنده شوند؛ درحالی‌که خزاین آسمان‌ها و زمین از آن خداست، ولی منافقان نمی‌فهمند.)

کلمۀ «لَا تُنْفِقُوا» دقیقاً همان کلیدواژه «تحریم» و «بایکوت اقتصادی» است و عبارت «حَتَّىٰ يَنْفَضُوا» هدف نهایی این جنگ را نشان می‌دهد: پراکنده کردن مردم از اطراف رهبر الهی. اما خداوند بلافاصله با عبارت «وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» محاسبات مادی دشمن را در هم می‌شکند و به مؤمنان یادآوری می‌کند که روزی رسان اصلی، خداوندی است که تمام ثروت‌های مادی عالم را در اختیار دارد، نه جبهۀ باطل.

هدف اصلی استکبار در جنگ اقتصادی، «خسته کردن بدنه جامعه» و «ایجاد شکاف بین امت و امام» است. دشمن می‌خواهد هزینه دین‌داری، استقلال و آزادگی را آن قدر بالا ببرد که مردم از روی ناچاری، فشار و تنگنا، دست از آرمان‌هایشان بکشند. آن‌ها می‌خواهند کاری کنند که خود مردم، از فرط فشارهای مالی، در برابر رهبران الهی خود بایستند و تسلیم شدن را مطالبه کنند.

دشمن به خوبی نقطه ضعف عموم جامعه را می‌شناخت؛ همان حقیقتی که سال‌ها بعد سیدالشهدا (علیه السلام) در مسیر کربلا و یا در خود کربلا در روز دوم محرم به صراحت و زیبایی بیان فرمودند:

«إِنَّ النَّاسَ عَمِيدُ الدُّنْيَا وَالْدِّينِ لَعَفَىٰ عَلَىٰ أَلْسِنَتِهِمْ يَخُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مَحْصُوا

بِالْبَلَاءِ قُلَّ الدَّيَّانُونَ^۱؛ (به راستی که مردم بنده دنیا هستند و دین بر سر زبان آن‌هاست و مادام که برای معیشت آن‌ها باشد، پیرامون آنند و وقتی به بلا (و رنج و سختی) آرموده شوند، دین‌داران اندک‌اند.) یعنی توده مردم، کسانی که با وزش يك باد می‌آیند و با وزش باد دیگر می‌روند، امروز «مرده‌باد» می‌گویند و فردا «زنده‌باد» می‌گویند و بدون تحقیق و انگیزه، امروز به کسی رأی می‌دهند و فردا دیگری را انتخاب می‌کنند. چنین مردمی بردگان دنیا و دنیاپرست هستند و دین تنها لقلقه‌ای بر زبان‌شان است.

«الدِّينُ لَعُقٌ عَلَى السَّيْثِهِمْ» یعنی گرچه دم از دین می‌زنند، نمازی می‌خوانند و روزه‌ای می‌گیرند، اما مانند کسی که تنها مزه‌ای ظاهری از چیزی می‌چشد و به عمق جان‌ش نمی‌نشیند، اینان نیز بهره‌ای بسیار سطحی و اندک از دین برده‌اند.

«يُحْطِوْنَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ»، یعنی چنین کسانی تا زمانی که معیشتشان فراهم باشد، نام دین را بر زبان دارند و از آن دم می‌زنند. به تعبیر دیگر: اگر دین به دنیایشان کمک کند و در سایه دین به لذت‌های دنیا برسند، این شعار و ظاهر دینی را بر زبان نگه می‌دارند. اما اگر برای دین‌داری در مقام امتحان قرار گیرند و ضرورت این‌گونه اقتضا کند که از جان و مال خود در راه دین بگذرند، در چنین شرایطی دین‌داران اندک‌اند.

در نقطه مقابل، کسانی که دین را فقط برای روزهای راحتی و آسایش می‌خواهند، مردان خدایی هستند که در اوج سختی و فشار اقتصادی، پای دین و تقوایشان می‌ایستند. آزمون دین‌داری، همیشه در نداری‌ها و سختی‌ها خود را نشان می‌دهد.

روایت می‌کنند که مرحوم شیخ مرتضی انصاری رحمته‌الله به قدری متقی و پرهیزکار بود که حتی هدایایی را که برای ایشان می‌آوردند، بین طلاب تقسیم

۱. ابن شعبه حجازی، تحف العقول، ص ۲۴۵؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳.

می‌کردند و خود به اندازه حقوق یک طلبه معمولی برمی‌داشتند. بآنکه در هر سال زیاده از صد هزار تومان (در آن زمان مبلغ کلانی بوده) از وجوه شرعی به سوی او متوجه می‌گردید، ولی وقتی وفات نمود، درهم و دیناری باقی نگذاشت و در زندگی به اقل مایقن به اکتفا می‌نمود.

روزی شخصی خدمت شیخ رسید و گفت: ای شیخ! شب گذشته در خواب دیدم که شیطان به سرای شما آمد و طناب بر گردن شما انداخت و کشان‌کشان شما را تا سر کوچه برد و شما در تمام مدت تلاش می‌کردید که هرطور شده، خود را از بند وی برهانید و بالاخره سر کوچه طناب را از گردن خود به دور افکنده و به خانه برگشتید. محبت بفرمایید و مرا راهنمایی کنید که تعبیر آن خواب آشفته چه بوده؟

شیخ رحمته الله با تبسمی آهسته فرمود: «خدا لعنت کند شیطان را! خواب شما راست بوده است. دیروز ما در خانه خرجی نداشتیم و وجوهات فراوانی نیز رسیده بود. با خود گفتم من یک دینار برمی‌دارم و مایحتاج زندگی را تهیه می‌کنم و بعد آن را به جای خود برمی‌گردانم. با این خیال، دیناری برداشته و به قصد خرید از خانه خارج شدم، ولی در بین راه با خود فکر می‌کردم که آیا این کار درست است که من کردم؟ تا بالاخره سر کوچه که رسیدم سخت متنبه شدم و با خود گفتم: شیخ! این چه کاری است که می‌کنی؟! پشیمان شدم و برگشتم و دینار را در سر جای خود قرار دادم»^۱.

خداوند متعال در آیات محوری بحث ابتلائات (مانند آیه ۱۵۵ سوره بقره) پیش از هر چیز روی همین نقطه دست می‌گذارد و می‌فرماید: ما شما را با «الْجُوع» (گرسنگی و تحریم غذایی) و «نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ» (کاهش ثروت‌ها، تورم و تحریم‌های مالی) آزمایش می‌کنیم.

1. <https://hawzah.net/fa/Article/View/6677>

از شیوه‌های همیشگی برخورد دشمن، محاصره اقتصادی و در تنگنا قرار دادن مؤمنان است. مستکبران تاریخ همیشه سعی کرده‌اند تا با تحریم آب و نان، گلوی جبهه حق را بفشارند تا آن‌ها را به زانو درآورند.

● عصر مشرکین (محاصره در شعب ابی طالب)

اگر بخواهیم در تاریخ اسلام به یکی از نخستین نمونه‌های جنگ اقتصادی علیه جبهه حق اشاره کنیم، باید به ماجرای محاصره شعب ابی طالب بازگردیم. زمانی که قریش دید با تهدید، آزار، تمسخر و حتی تطمیع نمی‌تواند پیامبر اسلام ﷺ را از دعوت الهی بازدارد، تصمیم گرفت تا از ابزار دیگری استفاده کند؛ ابزاری که امروز آن را «تحریم اقتصادی» می‌نامیم.

سران قریش پیمان‌نامه‌ای نوشتند و همگی بر آن امضا گذاشتند که هرگونه خرید و فروش، ازدواج و معاشرت با بنی‌هاشم ممنوع است. هدف این بود که پیامبر و خاندانش را در یک فشار کامل اقتصادی و اجتماعی قرار دهند تا یا دست از دعوت بردارند یا از حمایت بنی‌هاشم محروم شوند.

به دنبال این پیمان ظالمانه، پیامبر ﷺ و خاندانش ناچار شدند به شعب ابی‌طالب پناه ببرند؛ دره‌ای که حدود سه سال محل محاصره آنان شد. فشار اقتصادی به اندازه‌ای شدید بود که منابع تاریخی نقل می‌کنند صدای گریه کودکان از شدت گرسنگی از بیرون درّه شنیده می‌شد. مسلمانان برای زنده ماندن گاهی ناچار بودند از برگ درختان و حتی پوست خشکیده حیوانات تغذیه کنند.

این واقعه یکی از روشن‌ترین نمونه‌های جنگ اقتصادی علیه جبهه حق است؛ جنگی که در آن دشمن می‌کوشد با فشار معیشتی، اراده اهل ایمان را در هم بشکند.

● عصر خلفا

اما این داستان تلخ، پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز به گونه‌ای دیگر ادامه یافت. دوران پس از پیامبر، دوران رخدادهای پیچیده و سرنوشت‌سازی بود که در آن، برخی حقایق تلخ آشکار شد. یکی از مهم‌ترین این رخدادها، ماجرای سرزمین فدک است.

«فدک» سرزمینی آباد و حاصل‌خیز بود؛ با نخلستان‌ها و منابع آب فراوان. این منطقه پس از فتح خیبر، بدون جنگ در اختیار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قرار گرفت و از نظر اقتصادی دارایی بسیار مهمی به شمار می‌آمد. مورخان از درآمد سالانه ده‌ها هزار دینار برای این سرزمین سخن گفته‌اند؛ رقمی چشمگیر که در آن زمان با درآمد بسیاری از مناطق دیگر برابری می‌کرد. بعدها نیز معاویه عظمت و ارزش اقتصادی فدک را درک کرد و آن را میان سه نفر از بزرگان بنی‌امیه تقسیم نمود.^۱

با توجه به این جایگاه اقتصادی، روشن می‌شود که اقدام خلیفه اول در گرفتن فدک از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام صرفاً یک اختلاف ساده بر سر یک قطعه زمین نبود؛ بلکه در پس این ماجرا، ابعادی سیاسی و اقتصادی نهفته بود. هدف آن بود که پایگاه سیاسی و اقتصادی اهل بیت علیهم السلام تضعیف شود و جریان امامت در تنگنا قرار گیرد.

به همین دلیل است که سال‌ها بعد، روزی هارون به امام کاظم علیه السلام گفت: می‌خواهم فدک را به شما برگردانم. امام فرمودند: «در صورتی حاضرم فدک را تحویل بگیرم که آن را با تمام حدود و مرزهایش برگردانی.» هارون پرسید: حدود و مرزهایش کدام است؟ امام فرمودند: «اگر حدود آن را بگویم، هرگز پس نخواهی داد.» هارون اصرار ورزید و سوگند یاد کرد که این کار را انجام می‌دهد. پس امام فرمود: «حدّ اولش، عَدَن و حدّ دومش سَمَرَقند و حدّ

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۱۶.

سومش آفریقا و حدّ چهارم آن مناطق ارمنیه و بحر خزر است.» هارون با شنیدن این جواب رنگش پرید و ناراحت شد و گفت: به این ترتیب برای ما چیزی باقی نمی ماند. امام فرمودند: «می دانستم که نخواهی پذیرفت».^۱

این روایت پرده از یک حقیقت راهبردی برمی دارد: فدک نماد حاکمیت جبهه حق و پشتوانه امامت بود و دعوا بر سر یک باغ و زمین نبود؛ بلکه تقابل دو جریان و یک جنگ تمام عیار اقتصادی سیاسی بود.

در واقع با غصب فدک، ضربه‌ای اقتصادی به خاندان پیامبر وارد شد؛ اما این ضربه فقط مالی نبود. این اقدام به ابزاری برای فشار سیاسی و اجتماعی تبدیل شد؛ ابزاری برای محدود کردن توانایی‌های اهل بیت (علیهم السلام) و در نهایت تضعیف جایگاه امامت در جامعه اسلامی. از این منظر ماجرای فدک نمونه‌ای آشکار از جنگ اقتصادی علیه جبهه حق به شمار می آید.

● عصر اموی

این سیاست فشار اقتصادی در دوران بنی امیه شکل سازمان یافته تری یافت. معاویه دقیقاً از همان راهبردی استفاده کرد که قرآن کریم آن را با تعبیر «لَا تُنْفِقُوا» بیان می کند؛ یعنی قطع منابع مالی جریان حق. او در بخش نامه‌ای رسمی و بسیار ظالمانه دستور داد تا کسانی که به محبت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) شناخته می شوند، از بیت المال محروم گردند. در این دستور آمده بود:

«أَنْظُرُوا مَنْ قَامَتْ عَلَيْهِ الْبَيْتَةُ أَنَّهُ يُحِبُّ عَلِيًّا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ فَأَمْحُوهُ مِنَ الدِّيَّانِ وَ أَشْقِطُوا عَطَاءَهُ وَ رِزْقَهُ»؛^۲ (بنگرید هرکس ثابت شد که علی و اهل بیت او را دوست دارد، نامش را از دیوان (فهرست حقوق بگیران بیت المال) حذف کنید و حقوق و روزی او را قطع نمایید.)

۱. سبط ابن الجوزی، تذکرة الخواص، ص ۳۵۰.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۴۴.

این سیاست در حقیقت نوعی تحریم اقتصادی داخلی علیه شیعیان و دوستداران اهل بیت علیهم السلام بود؛ تلاشی برای آنکه اقتصاد خانواده‌های آنان فلج شود و به تدریج از محبت و پیروی اهل بیت علیهم السلام دست بکشند.

اما در مقابل این محاصره و تحریم ناجوانمردانه، شیعیان راستین چگونه عمل کردند؟ آنان با استقامت خود، تجلی این کلام نورانی امام باقر علیه السلام شدند که فرمود: «الْمُؤْمِنُ أَضْلَبُ مِنَ الْجَبَلِ الْجَبَلُ يُسْتَفَلُّ مِنْهُ وَالْمُؤْمِنُ لَا يُسْتَفَلُّ مِنْ دِينِهِ شَيْءٌ»^۱ (مؤمن از کوه سخت‌تر و استوارتر است؛ از کوه با کلنگ کنده و کم می‌شود، اما از دین مؤمن هیچ چیز کاسته نمی‌گردد).

● عاشورا

اوج این ناجوانمردی در واقعۀ کربلا آشکار شد. دشمن تنها به محاصره نظامی بسنده نکرد؛ بلکه از فشار معیشتی نیز به عنوان یک سلاح استفاده کرد. به همین دلیل آب فرات را بر امام حسین علیه السلام و یارانش بستند. این محاصره آب، یک اتفاق ساده نبود، بلکه تکرار همان سیاست قطع منابع حیاتی بود. عبیدالله بن زیاد در نامه‌ای رسمی به عمر بن سعد، فرمان تحریم و محاصره را این گونه صادر کرد: «أَنْ حُلَّ بَيْنَ الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِهِ وَبَيْنَ الْمَاءِ فَلَا يَذُوقُوا مِنْهُ قَطْرَةً...»^۲ (میان حسین و یارانش و آب حائل شو تا قطره‌ای از آن ننوشند).

یکی از اهداف آنان این بود که با شدت گرفتن تشنگی، اراده یاران امام را در هم بشکنند. آنان تصور می‌کردند وقتی صدای «العطش» کودکان بلند شود و ضعف ناشی از تشنگی بر خیمه‌ها سایه بیفکند، یاران امام حسین علیه السلام ناچار به سازش یا تسلیم تن می‌دهند و امان‌نامه‌های ذلت‌بار دشمن را می‌پذیرند.

اما تاریخ نشان داد که این نقشه نیز شکست خورد. در برابر آن فشار سنگین، امام حسین علیه السلام و یاران وفادارش با اراده‌ای استوار تسلیم نشدند و شعار

۱. فیض کاشانی، الوافی، ج ۵، ص ۸۱۹.

۲. شیخ مفید، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۷۶.

«هیهات مِنَّا الذَّلهُ» سر دادند. آنان با رد هرگونه سازش، درعمل به ندای امام و مقتدایشان لبیک گفتند که در اوج محاصره فرمود: «لَا أُعْطِيكُمْ بَيْدِي إعطاءَ الدَّلِيلِ وَلَا أُفْرِزُ فِرَارَ الْعَبِيدِ»^۱ (من هرگز مانند ذلیلان دست بیعت به شما نمی‌دهم و مانند بردگان فرار نمی‌کنم). آنان ثابت کردند که حتی در شدیدترین فشارهای اقتصادی و معیشتی نیز می‌توان بر سر حقیقت ایستاد و راه حق را رها نکرد.

● عصر حاضر

اما امروز؛ در این برهه حساس تاریخی که ما در آن زندگی می‌کنیم، همان برنامه‌ها با ظاهری نو برای ملت ایران تکرار شده است. دشمنان قسم خورده این ملت، با دسیسه‌ای پیچیده، همان حربه‌ای را به کار گرفته‌اند که قرآن کریم از آن با تعبیر «لَا تُثْقِقُوا» یاد می‌کند؛ یعنی ایجاد فشار اقتصادی برای شکستن جبهه حق.

امروز استکبار جهانی، به سرکردگی آمریکا و صهیونیسم، با طراحی‌های پیچیده، محاصره‌ای گسترده را بر اقتصاد کشور ما تحمیل کرده است؛ اما نکته مهمی که رهبر معظم انقلاب بارها بر آن تأکید کرده‌اند، این است که این تقابل، تنها یک فشار اقتصادی ساده نیست. مسئله فقط کوچک شدن سفره‌ها و سخت شدن معیشت نیست؛ بلکه حقیقت این ماجرا جنگ اراده‌هاست.

در این جنگ، دشمن دو ستون اصلی نظام اسلامی را هدف قرار داده است:

اول: عامل تقویت‌کننده نظام

دوم: عامل ایستادگی مردم در صحنه

دشمن چه می‌خواهد؟ آیا هدفش فقط فشار اقتصادی است؟ آیا فقط می‌خواهد سفره‌های مردم را کوچک کند؟

۱. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۹۵.

نه، هدف اصلی چیز دیگری است. دشمن می‌خواهد مردم را خسته کند؛ پیوند عمیق امت با امام را سست نماید و مردم را از صحنه دفاع از انقلاب خارج کند. همان‌گونه که رهبر شهید انقلاب در بیانات خود در ۱۹ دی ۱۳۹۰ به روشنی بیان کردند، خود دشمنان نیز به این هدف اعتراف می‌کنند. ایشان فرمودند:

می‌گویند این تحریم‌ها... برای این است که مردم را خسته کنیم؛ مردم از صحنه خارج شوند؛ مردم به نظام اسلامی پشت کنند... یا در اراده مسئولین رخنه به وجود بیاید.

دشمن تصور می‌کند با محاصره اقتصادی می‌تواند شرایط شعب ابی طالب را برای ملت ایران تکرار کند؛ شرایطی که پیامبر ﷺ و یارانش در فشار و تنگنا قرار داشتند؛ اما این تصویری باطل است.

حال که دشمن ماشین پیشرفت این ملت را هدف گرفته و اراده‌ها را به میدان نبرد کشانده است، سؤال این است که راه مقابله چیست؟

پاسخ، همان راهی است که در صدر اسلام، در برابر فشار مشرکان و منافقان پیش روی مؤمنان قرار داشت:

استقامت، همراه با تقویت بصیرت

امروز نیز پاتک جبهه حق در برابر این محاصره اقتصادی چیزی جز بصیرت و استقامت نیست؛ همان حقیقتی که قرآن کریم در آیه ۱۰۸ سوره یوسف بیان می‌فرماید: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ»؛ (بگو این راه من است که با بصیرت به سوی خدا دعوت می‌کنم).

امیرالمؤمنین می‌فرماید: در برابر جنگ ترکیبی دشمن در جمل، آنچه توانست من را از افتادن در دام آن‌ها حفظ کند، همین بصیرت بود:

«أَلَا وَ إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ جَمَعَ حَزْبَهُ وَ اسْتَجَلَبَ خَيْلَهُ وَ رَجَلَهُ، وَ إِنَّ مَعِيَ لَبَصِيرَتِي

مَا لَبَسْتُ عَلَى نَفْسِي وَلَا لَيْسَ عَلَيَّ^۱ (آگاه باشید که شیطان حزب خود را گرد آورده و سواران و پیادگانش را بسیج کرده است. همان بصیرت دیرین هنوز هم با من است. چنان نیستم که چهره حقیقت را نبینم و حقیقت نیز بر من پوشیده نبوده است.)

پس ملتی که به چنین خدایی تکیه دارد، چگونه می‌تواند در برابر فشارها ناامید یا تسلیم شود؟!

تمرین برای ماندن در مسیر

همچنین خداوند برای تربیت نیرو در جبهه حق، آن‌ها را در معرض ابتلا و تمرین قرار می‌دهد؛ مانند داستان حضرت طالوت نبی که خداوند به صاحبش دستور داد تا علی‌رغم تشنگی، از آب رودخانه نخورد:

«فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ»^۲ (طالوت همین که با لشکریانش راه افتاد، این‌طور هشدار داد: خدا با نهر آبی امتحانتان می‌کند؛ هرکه از آن بنوشد، دنباله‌رو من نیست و هرکه اصلاً به آن لب نزد، دنباله‌رو واقعی من است؛ البته هرکه کف دستی بنوشد، اشکالی ندارد.)

امروز نیز احکام شرعی، تمرینی برای تحمل سختی‌ها و مشکلات است؛ مانند روزه‌گرفتن که باعث تقویت روحیه استقامت در انسان می‌شود. دستورات اخلاقی در اسلام، تمرینی برای افزایش این روحیه است؛ مانند دستور به فروخوردن خشم که به افزایش روحیه صبر کمک می‌کند. گاه خداوند با ایجاد میدانی برای آموزش و تمرین، مؤمنین را غربال می‌کند.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰.

۲. بقره، ۲۴۹.

نکته سوم: جنگ روانی و ادراکی (ایجاد رعب و ناامیدی)

یکی دیگر از اضلاع مهم جنگ ترکیبی، جنگ روانی و شناختی^۱ است. جنگی که شاید در آن صدای شمشیر و گلوله کمتر شنیده شود، اما اثرش گاهی از هر جنگ نظامی عمیق تر است. در جنگ نظامی، بدن ها هدف قرار می گیرند، اما در جنگ روانی، دل ها و ذهن ها.

دشمن اگر بتواند ذهن یک جامعه را تسخیر کند، دیگر نیازی به لشکرکشی ندارد. وقتی امید از دل ها گرفته شود، وقتی در ذهن مردم این تصور شکل بگیرد که شکست حتمی است و مقاومت فایده ای ندارد، آن وقت اتفاق خطرناک تری رخ می دهد: مردم خودشان میدان را خالی می کنند.

● نمونه تاریخی: کوفه و کربلا

در تاریخ اسلام نیز نمونه ای بسیار شبیه به این ماجرا وجود دارد و آن رفتار عبیدالله بن زیاد در کوفه است.

وقتی خبر حرکت امام حسین (علیه السلام) به سوی عراق منتشر شد، مردم کوفه هزاران نامه برای حضرت نوشتند و ایشان را به کوفه دعوت کردند. مسلم بن عقیل که به عنوان نماینده امام وارد کوفه شد، در مدت کوتاهی توانست حمایت گسترده ای جلب کند. نقل شده است که ده ها هزار نفر با او بیعت کردند و فضای شهر کاملاً به نفع قیام تغییر کرده بود.

اما یزید برای کنترل اوضاع، عبیدالله بن زیاد را به عنوان حاکم کوفه فرستاد. عبیدالله وقتی وارد کوفه شد، لشکر عظیمی همراه خود نداشت؛ اما استاد ایجاد رعب و جنگ روانی بود. او ابتدا شبانه و با چهره ای پوشیده وارد شهر شد تا مردم تصور کنند امام حسین (علیه السلام) وارد کوفه شده است. برخی از مردم حتی جلو آمدند و گفتند: «السلام علیک یا ابن رسول الله». اما وقتی وارد دارالاماره شد

۱. در جنگ روانی اموری مانند ترس و یأس مورد توجه دشمن است، که گاه با جنگ ادراکی و شناختی ایجاد می شود.

و چهره‌اش آشکار گردید، مردم فهمیدند که حاکم جدید کوفه فرستاده یزید است. همین ورود مرموز، اولین ضربه روانی به جامعه کوفه بود.

عبیدالله سپس سران قبایل را یکی یکی به دارالاماره فراخواند و آنان را تهدید کرد و گفت: اگر از مسلم بن عقیل حمایت کنند، عطایا و حقوقشان از بیت المال قطع خواهد شد. هم‌زمان در میان مردم شایعه انداختند که لشکر عظیمی از شام در راه است و فریاد می‌زدند: ای مردم کوفه! لشکرهای شام به سوی شما می‌آیند و هرکس با حکومت مخالفت کند، جان و مالش در خطر خواهد بود.

سران قبایل که خودشان دچار ترس شده بودند، به میان مردم رفتند و همان ترس را به مردم نیز منتقل کردند. آرام آرام فضای شهر تغییر کرد. همان مردمی که تا دیروز در کنار مسلم بودند، کم‌کم پراکنده شدند. کار جنگ روانی و ایجاد رعب به جایی رسید که مقاتل نوشته‌اند: مسلم بن عقیل نماز مغرب را در مسجد کوفه با جمعیت زیادی شروع کرد، اما وقتی نماز تمام شد و از در مسجد بیرون آمد، حتی یک نفر هم نمانده بود که او را راهنمایی کند یا او را به خانه‌اش ببرد! «ثُمَّ خَرَجَ مِنَ الْبَابِ إِذَا لَيْسَ مَعَهُ إِنْسَانٌ، وَالتَّقَتْ فَإِذَا هُوَ لَا يُحِسُّ أَحَدًا يَدُلُّهُ عَلَى الطَّرِيقِ، وَلَا يَدُلُّهُ عَلَى مَنْزِلٍ»^۱.

این همان اثر **جنگ روانی** است. نه لشکر بزرگی آمده بود، نه نبردی رخ داده بود؛ اما با شایعه، تهدید و ایجاد ترس، شهری که آماده قیام بود، از درون فروپاشید.

نمونه امروزی: فروپاشی سریع موصل پس از حمله داعش

نمونه روشن این وضعیت را می‌توان در سال‌های اخیر در رفتار گروهک تروریستی داعش دید. در گزارش‌ها و تحلیل‌هایی که درباره تاکتیک‌های

۱. طبری، تاریخ الرسل والملوک، ج ۵، ص ۳۷۱.

جنگ روانی داعش نوشته شده، آمده است که این گروه برای تصرف شهر موصل بیش از آنکه بر قدرت نظامی تکیه کند، بر ایجاد رعب و فروپاشی روحیه دشمن تمرکز کرد. آنان پیش از حمله نهایی، مدت‌ها با یک برنامه حساب‌شده، حملات پی‌درپی به ایست‌های بازرسی و گشت‌های نظامی انجام می‌دادند تا نیروهای دولتی را خسته و فرسوده کنند. هم‌زمان با این حملات، عملیات‌های انتحاری برای ایجاد رعب و وحشت در میان نیروهای نظامی و مسئولان امنیتی انجام می‌دادند و حتی برخی فرماندهان ارشد نظامی را ترور می‌کردند.

هدف از این اقدامات، تنها آسیب نظامی نبود؛ بلکه آن‌ها می‌خواستند اعتماد نیروها و مردم به توان دفاعی دولت را از بین ببرند. وقتی فضای شهر آکنده از ترس شد و احساس ناامنی گسترش یافت، بسیاری از نیروها تصور کردند که مقاومت فایده‌ای ندارد. نتیجه چه شد؟ وقتی داعش حمله اصلی خود را آغاز کرد، شهر موصل در کمتر از ۲۴ ساعت سقوط کرد؛ نه به دلیل قدرت خارق‌العاده نظامی، بلکه به دلیل فروپاشی روحیه و اراده دفاعی.^۱

بمباران ایران

امروز نیز دشمنان انقلاب اسلامی از همین شیوه استفاده می‌کنند؛ با این تفاوت که ابزارهای جنگ روانی بسیار گسترده‌تر شده است. اگر در گذشته شایعه در بازار و مسجد دهان‌به‌دهان می‌چرخید، امروز رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی همان نقش را ایفا می‌کنند. قرآن کریم ۱۴۰۰ سال پیش، یک تحلیل دقیق، جامعه‌شناختی و کاملاً به‌روز از همین شبکه جنگ روانی دشمن ارائه داده است. خداوند در آیه ۶ سورة احزاب، از یک ائتلاف شوم در داخل جامعه اسلامی پرده برمی‌دارد که در مواقع حساس تقابل با دشمن، شروع به عملیات می‌کنند:

۱. باقری دولت‌آبادی، تاکتیک‌های جنگ روانی داعش، ص ۱۱.

«لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا»

قرآن در این آیه، پیاده نظام جنگ روانی را به سه گروه تقسیم می‌کند: «الْمُنَافِقُونَ»: شبکه نفوذ و ستون پنجم که آگاهانه به نفع دشمن کار می‌کنند. «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»: بیمار دلان، یعنی افراد سست‌ایمان و ترسویی که زود جا می‌زنند و بستر را برای پذیرش حرف دشمن فراهم می‌کنند. «الْمُرْجِفُونَ»: اما شاه‌بیت این آیه، گروه سوم یعنی «مُرْجِفُونَ» هستند.

«مُرْجِفُونَ» از ماده «ارجاف»، به معنای اشاعه اباطیل، به منظور غمگین و نگران کردن دیگران است.^۱ اصل «ارجاف» به معنای اضطراب و تزلزل است، و از آنجاکه شایعات باطل، ایجاد اضطراب عمومی می‌کند، این واژه به آن اطلاق شده است.^۲ مَرْجِفُونَ چه کسانی هستند؟ در منطق قرآن، کسانی هستند که با تولید اخبار جعلی، شایعه‌سازی و بزرگ‌نمایی قدرت دشمن، در افکار عمومی جامعه اسلامی تشویش می‌اندازند و دل مؤمنین را می‌لرزانند. کار آن‌ها شلیک گلوله نیست؛ کار آن‌ها شلیک کلمات و تیت‌های دلهره‌آور است.

این آیه دقیقاً شناسنامه رسانه‌های معاند امروز است. شبکه‌هایی مانند ایران اینترنشنال، بی‌بی‌سی فارسی و ارتش‌های سایبری دشمن در فضای مجازی، همان «مُرْجِفُونَ» امروزند. آن‌ها شبانه‌روز در حال القای یک پیام مشترک هستند: القای ناامیدی، ترسیم آینده‌ای تاریک، و این ادعا که: همه دنیا علیه ایران متحد شده و شما هیچ راهی جز تسلیم ندارید.

هدف همه این عملیات‌های اِرجافی (زلزله‌آفرین)، یک چیز است: شکستن اراده مردم و فلج کردن دستگاه محاسباتی جامعه. دشمن می‌خواهد

۱. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۳۴۴.

۲. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۵۸.

جامعه پیش از آنکه در میدان نظامی شکست بخورد، در میدان ذهن و اراده تسلیم شود. در واقع همان کاری که عبیدالله بن زیاد با شایعه «لشکر شام در راه است» در کوفه انجام داد، امروز مُرَجِفُون رسانه‌ای با ابزار اینترنت انجام می‌دهند. اما بصیرت ملت عاشورایی ما ثابت کرده است که دیگر فریب «مُرَجِفُون» را نخواهند خورد و مسلم زمان خود را در میان هیاهوی رسانه‌های شام و کوفه تنها نخواهند گذاشت.

نکته چهارم: جنگ نظامی و حذف فیزیکی (آخرین مرحله)

وقتی دشمن در جنگ اقتصادی شکست می‌خورد و با تمام هجمه‌های روانی و رسانه‌ای نمی‌تواند اراده یک ملت را در هم بشکند و آنان را از صحنه خارج کند، دست به آخرین و زشت‌ترین حربه خود می‌زند؛ جنگ نظامی و حذف فیزیکی. این نشانه استیصال و درماندگی دشمن است؛ چراکه وقتی منطق و استدلال تمام می‌شود، دشمن به سراغ گلوله و خون می‌رود.

این رویکرد را دقیقاً در روز عاشورا هم دیده‌ایم. دشمن وقتی دید امام حسین (علیه السلام) در برابر تحریم آب و تشنگی تسلیم نشد، وقتی دید آن جنگ روانی و تهدیدها نتوانست ذره‌ای در اراده پولادین اصحاب حضرت رخنه ایجاد کند، نقاب از چهره برداشت و به سراغ حذف فیزیکی جبهه حق رفت.

از یارانِ باوفای امام حسین (علیه السلام) در همان ساعات ابتدایی، تا فرماندهان و سردارانِ لشکرِ حق، همچون قمر بنی هاشم حضرت ابوالفضل (علیه السلام) و جوان برومند امام، حضرت علی اکبر (علیه السلام) یکی پس از دیگری به شهادت رسیدند. دشمن در اوج قساوت، حتی به طفل شش ماهه امام هم رحم نکرد؛ چرا؟ چون می‌خواست نسل حق را از زمین براندازد.

آنان تصور می‌کردند با ریختن خون حسین (علیه السلام) و یارانش، کارِ حق تمام می‌شود و نامی از دین باقی نمی‌ماند. اما سیدالشهدا (علیه السلام) منطق جبهه حق را این‌گونه فریاد می‌زند: «وَأَنى لَا أَرى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَالحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا

بَرَمَا؛^۱ (من مرگ در راه حق را جز سعادت و خوشبختی، و زندگی با ستمگران را جز مایه ننگ و خستگی نمی‌بینم.)

اکنون که دیده هیچ نبیند به غیر ظلم
باید ز جان گذشت، کزین زندگی چه سود؟
اما دیدیم که:

دشمنت کشت، ولی نور تو خاموش نشد
آری آن جلوه که فانی نشود، نور خداست

امروز نیز استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌الملل، دقیقاً همین خط یزیدی را دنبال می‌کنند. ترور دانشمندان هسته‌ای ما، به شهادت رساندن سرداران بزرگ اسلام، حاج قاسم سلیمانی، حاجی‌زاده، باقری، سلامی، موسوی و... و ترور رهبران شجاع مقاومت همچون سید مقاومت، سید حسن نصرالله و اسماعیل هنیه، و همچنین گل سرسبد شهدای زمان و انقلاب، فخر شیعه قائد شهید امام خامنه‌ای ادامه همان پروژه حذف فیزیکی است و گمان می‌کنند با ترور فرماندهان، دانشمندان و رهبران مقاومت، می‌توانند ما را به عقب برانند.

عبیدالله بن زیاد هم در کوفه همین توهم را داشت. وقتی امام سجاد (ع) را اسیر کرد، او را به قتل تهدید نمود؛ اما پاسخ صریح و قاطع امام‌زین‌العابدین (ع) تمام هیمنه پوشالی او را فرو ریخت: «أَبِ الْقَتْلِ تُهْدِدُنِي يَا ابْنَ زَيْدٍ؟ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ وَ كَرَامَتَنَا الشَّهَادَةُ»؛^۲ (ای پسر زیاد! آیا مرا به کشته شدن تهدید می‌کنی؟! مگر نمی‌دانی که کشته شدن در راه خدا عادت ماست و شهادت، کرامت و افتخاری است که خدا به ما داده است؟)

ببینید قساوت چقدر تکرار شده است! کشتار بی‌رحمانه زنان و کودکان در

۱. ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۶۸.

۲. سید بن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۶۸.

غزه و لبنان، بمباران مدرسه ابتدایی میناب و پرپرشدن ۱۶۸ دانش‌آموز شهید، همان تکرارِ قساوتِ یزیدیان در کربلاست. دشمن خیال می‌کند با این جنایت‌ها ریشه مقاومت خشکیده می‌شود؛ اما تاریخ ثابت کرده است که خون شهید، درخت مقاومت را تنومندتر می‌کند.

پاسخ کوبنده به این دشمنان احمق را زینب کبری (ع) این‌طور زیبا می‌دهند، آن هم زمانی که یزید سرمست از پیروزی ظاهری، با چوب خیزران بر لب و دندان سیدالشهدا (ع) می‌زند و خیال می‌کند که کار تمام شده است. اینجاست که عقیده بنی هاشم، حضرت زینب کبری (ع)، خط بطلان بر تمام جنگ‌های ترکیبی دشمن می‌کشد و راهبرد «پیروزی خون بر شمشیر» را به رخ تاریخ می‌کشد:

«فَكَيْدَ كَيْدِكَ، وَ اَسَعَ سَعْيِكَ، وَ نَاصِبَ جُهْدِكَ، فَوَ اللَّهُ لَا تَمَحُو ذِكْرَنَا، وَلَا تُمِيتُ وَحْيَنَا»^۱ (پس هر نیرنگی که داری به کار بند، و تمام تلاشت را به کار گیر؛ اما به خدا سوگند که تو هرگز نمی‌توانی یاد و نام ما را محو کنی و مکتب ما را بمیرانی.)

۱. مَقْرَم، مقتل الحسين (ع)، ص ۴۶۴.



جلسه سوم

خدایی که به شدت کافی است!

نقش معنویت رهبر جامعه در پیروزی







آیه محوری:

«مَنْ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ...»

شعار محوری:

با خدا باش و پادشاهی کن

نکته اول: معنویت، موتور محرک و سپر پولادین در جنگ ترکیبی

در دو جلسه گذشته از «جنگ ترکیبی» دشمن در زمان امام حسین (علیه السلام) گفتیم؛ از تحریم و فشار اقتصادی گرفته تا ترور فیزیکی و جنگ روانی. اما امروز در میدان واقعی با یک سؤال بزرگ مواجهیم: وقتی فشارها از همه طرف هجوم می‌آورد و حلقه محاصره پیوسته تنگ‌تر می‌شود، چه اتفاقی می‌افتد که یک عده می‌بُرنند، کم می‌آورند و تسلیم می‌شوند، اما یک عده مثل کوه می‌ایستند؟

قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفَامُوا تَنْزِلُ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَلَّا نَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»^۱ (آنان که گفتند: محققاً پروردگار ما خدای یکتاست و بر این ایمان پایدار ماندند، فرشتگان رحمت بر آن‌ها نازل شوند (و مژده دهند) که دیگر هیچ ترسی (از وقایع آینده) و حزن و اندوهی (از گذشته خود) نداشته باشید و شما را به همان بهشتی که (انبیا) وعده دادند، بشارت باد.)

بسیاری در جامعه ادعای دین‌داری دارند و می‌گویند «رَبَّنَا اللَّهُ». این همان شعار اولیه است؛ اما این فقط اولِ راه است. نقطهٔ عطف و کلمهٔ کلیدی آیه، عبارت «ثُمَّ اسْتَقَامُوا» است. استقامت یعنی چه؟ یعنی وقتی تحریم شدی، وقتی در محاصره افتادی، وقتی عطش و نیزه و شمشیر از شش جهت تو را احاطه کرد، جا نزدی. آن‌هایی که پای کار خدا ایستادند و در محاصره‌ها نترسیدند، جایزهٔ بزرگ و پشتیبانی غیبی را دریافت می‌کنند: «تَنْزِيلُ عَلَیْهِمُ الْمَلَائِكَةُ»؛ فرشته‌ها نازل می‌شوند تا دل‌هایشان نلرزد.

خروجی این دو نگاه را می‌شود در تقابل شخصیت‌هایی مثل «عبدالله بن عمر» و «حبیب بن مظاهر» دید.

عبدالله بن عمر آدم سرشناسی بود؛ اهل نماز و روزه بود؛ اما وقتی پای هزینه‌دادن به میان آمد، شروع به چُر تکه انداختنِ مادی کرد. بنابر محاسباتش به ابا عبدالله علیه السلام گفت: حسین جان! در برابر لشکر یزید پیروز نمی‌شوی؛ کشته می‌شوی؛ نرو! او در مرحلهٔ ادعا متوقف شد و از «استقامت» بازماند.

اما در نقطهٔ مقابل، حبیب بن مظاهر را ببینید. کوفه در شدیدترین حکومت نظامی عبدالله بن زیاد است. راه‌ها بسته شده، جاسوس‌ها در هر کوی و برزنی مستقرند و خروج از شهر یعنی مرگ قطعی. اما چه می‌شود که حبیب به هر دری می‌زند تا خود را به امام زمانش برساند؟ حبیب می‌داند که کربلا یعنی محاصره، یعنی تشنگی، یعنی تکه تکه شدن. با این حال، تاریکی شب را می‌شکافد، از میان حلقه‌های امنیتی دشمن عبور می‌کند و خود را به کانون خطر می‌رساند.

چرا؟ چون موتور محرک حبیب، همان معنویت متصل به «تَنْزِيلُ عَلَیْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» است. او می‌فهمد که آرامش واقعی، در قلب طوفانِ بلا و در کنار ولی خدا بودن است. او با محاسبات مادی جلو نیامده تا با دیدن لشکر سی‌هزار نفری بترسد؛ بلکه با چشم دل، نصرت الهی را می‌بیند.

ما نمی‌خواهیم صرفاً از ثوابِ اعمال یا فضیلت‌های فردی اخلاقی حرف بزنیم؛ می‌خواهیم رازِ این «ایستادگی» را بفهمیم. راز این مقاومتِ پولادین در یک مفهومِ عظیم خلاصه می‌شود: «جهان بینی و معنویت».

نقش معنویت در زندگی ابعاد مختلفی دارد؛ از ارتقای سلامت روان و افزایش امید گرفته تا ایجاد حس معنا و قدرت تصمیم‌گیری در بحران‌ها. اما معنویت در منطقِ اسلام و مکتبِ اهل بیت علیهم‌السلام صرفاً یک حسِ درونی یا آرامشِ روانی موقت نیست. معنویت اسلامی یعنی همان ایمانِ قلبی، عبودیتِ خالصانه و اتصالِ بی‌نهایت به جهان غیب؛ همان حقیقتی که قرآن کریم در وصف سردمدارانِ معنویت (انبیای الهی علیهم‌السلام و پیروانشان) می‌فرماید: «أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ»^۱ (ایمانی که انسان را از یک زندگی روزمره، به یک زندگی الهی و جهت‌دار تبدیل می‌کند).

اگر بخواهیم نهضتِ حسینی را درست بفهمیم، باید این حقیقت را پیش چشم بگذاریم که قیام ابا عبدالله علیه‌السلام بر سه ستون اصلی بنا شد: ۱. معنویت؛ ۲. عقلانیت؛ ۳. مدیریت. این سه رکن در کنار هم موجی را پدید آوردند که تاریخ را تکان داد. اما این ستون‌ها هم‌رتبه نیستند؛ ستون اصلی و پیش‌رانِ همه آن‌ها «معنویت» است. چرا؟ چون:

- عقل، بدون خدا جرأتِ تصمیم‌های بزرگ را ندارد.
- مدیریت، بدون خدا قدرتِ ایستادگی در سختی‌ها را ندارد.
- انقلاب، بدون خدا قدرتِ ماندگاری ندارد.

اینجاست که می‌فهمیم معنویت برای رهبران الهی که می‌خواهند امت را با خود در این سیر همراه کنند، زنگِ تفریح نیست؛ شمشیر است؛ سپر است؛ موتور محرک است. معنویت و خداباوری که ملاکش فقط خدا و رضایت خداست، ستون فقراتِ قیام امام حسین علیه‌السلام بود و کاری کرد که:

- فشار اقتصادی و تحریم آب، اراده‌ی امام را نشکند.
- جنگ روانی دشمن، لشکرش را نترساند.
- غبار تردید روی دلش ننشیند.
- و شهادت، برای ایشان صورت زیبای حق شود، نه پایان ماجرا.

این دقیقاً همان چیزی است که یک «رهبر الهی سیاسی» را از یک رهبر سیاسی غیرالهی جدا می‌کند. رهبر سیاسی غیرالهی در سختی‌ها فرومی‌ریزد؛ اما رهبر الهی در دل طوفان شکوفا می‌شود و به امتش هم می‌آموزد چگونه شکوفا شوند؛ چون به آسمان وصل است. هر حرکتی که امروز بخواهد حسینی باشد، اگر به این منبع انرژی وصل نباشد، در اولین پیچ سختی‌ها واژگون می‌شود و به بن‌بست‌ها که برسد، پایان می‌یابد.

اکنون با این نگاه می‌خواهیم وارد متن کربلا شویم و ببینیم امام حسین علیه السلام چگونه انقلابش را با قدرت «معنویت» ایجاد و راهبری کرد و چرا این اتصال به غیب، اولین و بزرگ‌ترین سلاح رهبران الهی است؟

اساساً شخصیت درخشان و بزرگوار امام حسین علیه السلام دو بُعد دارد: یک بُعد، همان جهاد و شهادت و جریانی است که در تاریخ ایجاد کرد و همچنان این جریان با همه برکاتش ادامه دارد. بُعد دیگر، بُعد معنوی و عرفانی است که به خصوص در دعای عرفه به شکل عجیبی نمایان است.

آن چیزی که شخصیت معنوی امام را برای ما روشن می‌سازد، مبانی فکری امام و نگاه ایشان به پدیده‌ها و دستورات الهی است؛ نگاه به دنیا، مرگ، پیروزی، نماز و قرآن و... اگر مبنای فکری امام را بفهمیم، بسیار راحت‌تر به سوی او حرکت خواهیم کرد.

نکته دوم: نگاه متفاوت به پدیده حیات و مرگ، اولین شاخصه معنوی امام

مشکل اصلی جامعه‌ای که در برابر ظلم زانو می‌زند چیست؟ امام حسین (علیه السلام) یک یا دو سال قبل از مرگ معاویه، نخبگان و خواص را در منا جمع کردند و در خطبه‌ای تاریخی، شاه‌کلید فهم عاشورا و راز سقوط ملت‌ها را بیان فرمودند. حضرت صراحتاً می‌فرمایند مشکل، قدرت نظامی معاویه نیست؛ مشکل شما خواص، وابستگی به دنیاست:

«وَأَنْتُمْ أَكْثَرُ النَّاسِ مُصِيبَةً لِّمَا غُلِبْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ مَنَازِلِ الْعُلَمَاءِ... سَلَطَهُمْ عَلَى ذَلِكَ فِرَارُكُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَإِعْجَابُكُمْ بِالْحَيَاةِ»^۱ (ظالمان بر شما مسلط شدند، فقط به یک دلیل: فرار شما از مرگ و شیفتگی تان به این زندگی دوروزه دنیا).

وقتی معنویت نباشد، انسان به این دنیای خاکی می‌چسبد. وقتی به دنیا چسبید، با یک تهدید به قطع حقوق، با یک احتمال زندان یا کشته شدن، سریع عقب‌نشینی می‌کند. معنویت حسینی یعنی چه؟ یعنی بند ناف خود را از این دنیا بریدن. رهبری که می‌خواهد در برابر استکبار بایستد، اول باید به پیروانش بفهماند که مرگ در راه حق، پایان نیست؛ آغاز سعادت است. ببینید امام حسین (علیه السلام) چگونه این مهندسی معکوس را در ذهن یارانش ایجاد می‌کند:

حضرت هنگام خروج از مکه، نامه‌ای به بنی‌هاشم می‌نویسند که تمام معادلات مادی را به هم می‌ریزد:

«فَإِنَّ مَنْ لَحِقَ بِي اسْتَشْهَدَ، وَمَنْ لَمْ يَلْحَقْ بِي لَمْ يُدْرِكِ الْفَتْحَ...»^۲ (هرکس به من پیوندد، شهید می‌شود، و هرکس نپیوندد، به پیروزی نمی‌رسد).

در محاسبات مادی و جنگ روانی دشمن، کشته شدن یعنی شکست مطلق؛ اما دقت کنید! امام کلمه «الفتح» (پیروزی) را دقیقاً در کنار نیامدن و زنده ماندن

۱. حرّانی، تحف العقول، ج ۱، ص ۲۳۷.

۲. ابن قولویه قمی، کامل الزیارات، ج ۱، ص ۷۵.

قرار می‌دهد تا بگوید: پیروزی در زنده ماندن و نفس کشیدن زیر سایه ظلم نیست؛ پیروزی در «باقی ماندن بر مدار حق» است؛ هرچند به قیمت جان! کسی که این باور را داشته باشد، ترور فیزیکی برایش بی‌معنا و خنده‌دار می‌شود و زبان حالش این خواهد بود که: ما را ز سر بریده می‌ترسانی؟!

ما گریز سر بریده می‌ترسیدیم در محفل عاشقان نمی‌رقصیدیم

اوج این نگاه و این مردانگی هراس‌انگیز را در روز عاشورا ببینید. وقتی باران تیر از کمان سپاه کفرپیشه به سوی اصحاب باریدن گرفت، سیدالشهدا (علیه السلام) نگاهی به تیرها کرد و نگاهی به اصحاب انداخت و با آرامشی عجیب فرمود:

«قُومُوا رَجَمَكُمُ اللَّهُ إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ فَإِنَّ هَذِهِ السَّهَامُ رُسُلُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ»؛
(برخیزید! خدا شما را رحمت کند، و به پیشواز مرگی بروید که چاره‌ای از آن نیست. این تیرها نامه‌رسان‌های این قوم به سوی شمايند.)

الله اکبر! امام یارانش را به استقبال از مرگ دعوت می‌کند؛ چنان که گویی آن‌ها را به لذیذترین طعام‌ها می‌خواند! بعد از شهادت جمعی از یاران، حضرت دست بر محاسن شریف می‌کشند و اوج ایستادگی و خودباخته‌نبودن را چنین فریاد می‌زنند:

«أَمَّا وَاللَّهِ لَا أُجِيبُهُمْ إِلَى شَيْءٍ مِمَّا يُرِيدُونَ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ وَأَنَا مُخَضَّبٌ بِدَمِي»؛
(به خدا قسم، به هیچ‌یک از خواسته‌هایشان تن نمی‌دهم تا اینکه خدا را درحالی که به خونم خضاب شده‌ام، ملاقات کنم.)

چرا حسین (علیه السلام) نمی‌ترسد؟! چرا یارانش نمی‌لرزد؟! چون مبدأ خداست؛ مقصد خداست و مسیر، اتصال به خداست. او صدای وجدان و ایمان

سرشارش را می شنود و چیزی جز خدا و قرآن نمی بیند. برای همین است که در گرماگرم واقعه عاشورا، وقتی لشکر دشمن به هم می ریزد، حضرت با آن جمله معروف، با همه انسان ها در تمام طول تاریخ اتمام حجت می کند: «فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا»^۱ (من مرگ آزادمنشانه را جز سعادت، و زندگی با ظالمان را جز حقارت و ننگ نمی بینم.) و برای اینکه دلی یارانش را قرص تر کند، آن تشبیه بی نظیر را به کار می برد: «صَبْرًا بَنِي الْكَرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ...»^۲ (ای فرزندان کرامت، صبر پیشه کنید! مرگ چیزی نیست جز پلی که شما را از این سختی ها، به بهشت وسیع الهی عبور می دهد.)

وقتی رهبر یک جریان، شهادت را سعادت، و مرگ را صرفاً یک گذرگاه بداند، حربۀ حذف فیزیکی، تحریم، محاصره و ارباب دشمن کاملاً کند و بی اثر می شود. دشمن با چه چیزی می خواهد این ملت و این رهبر را بترساند؟ با مرگ؟ با کشته شدن؟ وقتی الگوی ما سیدالشهداست و سکان دار این انقلاب دقیقاً با همان نگاه حسینی به میدان آمده، دیگر ترس چه معنایی دارد؟!

رهبر شهید انقلاب چقدر زیبا و دقیق این حقیقت را برای ما بازگو کردند. ایشان فرمودند: کیفیت رفتن است که سرنوشت ما را معلوم می کند. ایشان تعبیر عجیبی دارند؛ می فرمایند: مرگ فقط یک خط فاصل است بین این دنیا و آن دنیا؛ آن هایی که دودستی به این دنیای مادی چسبیده اند و از مرگ می ترسند را باید با زور و با زنجیر از این دنیا ببرند؛ اما انسانی که قلبش مالا مال از ایمان است چطور؟ می فرمایند مؤمن خودش به سوی این رفتن «جست» می زند! خودش را پرتاب می کند! چرا؟ چون با چشم حقیقت می بیند که آن طرف چه خبر است و چه وعده الهی در انتظار اوست.

۱. ابن طاووس، اللهوف، ص ۶۶.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۷.

دشمنِ احمقِ ما فکر می‌کند با ترور، با بمباران و با حذف فیزیکی، ما زانوی غم بغل می‌گیریم و متوقف می‌شویم؛ اما منطق رهبر الهی ما، منطق قرآن است: «وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۱. رهبر شهید انقلاب می‌فرماید: اگر گوش شنوا داشته باشیم و پیام شهدا به گوش ما برسد، نه تنها ما را غصه‌دار نمی‌کند، بلکه خوف و حزن را از دل ما می‌برد و به ما شجاعتِ اقدام می‌دهد.

وقتی یک رهبر، مرگ در راه خدا را نه پایانِ همه‌چیز، بلکه آغازِ پرواز و مایهٔ تسلّا بداند، دیگر در برابر طوفان‌ها نمی‌لرزد. این همان نگاهی است که باعث می‌شود رهبران انقلاب ما، مثل کوه استوار و آرام باشند و یک امت را در دل سخت‌ترین فتنه‌ها و محاصره‌ها، با صلابت به پیش ببرند. این همان معنویتی است که امروز، در این جنگ ترکیبی همه‌جانبه، تنها راه نجات و استقامت ماست.

نکته سوم: اهمیت دادن به نماز و تلاوت قرآن، دومین شاخصهٔ تجلی

معنویت عاشورا

در منطق قرآن، هرچه مسئولیت سنگین‌تر می‌شود، نیاز به معنویت نیز بیشتر می‌شود. از همین رو خداوند تبارک و تعالی بعد از بعثت پیامبر اکرم ﷺ او را امر به نماز شب می‌کند:

«يَا أَيُّهَا الْمَرْءُ! * فَمِ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا * نِصْفَهُ أَوْ انْقُصَ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْزِدْ عَلَيْهِ وَرَّيْلَ الْقُرْآنِ تَزْيِيلًا * إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا * إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلًا * إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْعًا وَطُولًا»؛^۲ (ای جامه به خویشتن فرو پیچیده! به پا خیز شب را مگر اندکی. نیمی از شب یا اندکی از آن را بکاه، یا بر آن [نصف] بیفزای و قرآن را شمرده‌شمرده بخوان. در حقیقت ما به زودی بر تو گفتاری گران‌بار القا

۱. آل عمران، ۱۷۰.

۲. مزمل، ۱ تا ۷.

می‌کنیم. قطعاً برخاستن شب رنجش بیشتر و گفتار [در آن هنگام] راستین‌تر است، [و] تو را در روز آمدوشدی دراز است.

اوج معنویت یک جریان، در اتاق‌های آرام و خلوتگاه‌های امن پدیدار نمی‌شود؛ عیار معنویت، در بحبوحه جنگ، در حلقه محاصره و زیر باران نیزه و شمشیر خود را نشان می‌دهد. عصر تاسوعا را به یاد بیاورید. وقتی لشکر عمر سعد هلهله‌کنان حمله را آغاز کرد تا کار را یکسره کند، امام حسین (علیه السلام) برادر دلاورش، عباس (علیه السلام) را فرستاد تا یک شب مهلت بگیرد. آیا این مهلت برای آن بود که یک شب بیشتر زنده بمانند؟ آیا می‌خواستند خندق حفر کنند یا نقشه جنگی بکشند؟ خیر، محاسبات یک رهبر الهی با محاسبات مادی فرق دارد. امام صراحتاً فرمود:

«اُزِجْ إِلَيْهِمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَى غَدَوَةٍ... فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي كُنْتُ أَحِبُّ الصَّلَاةَ لَهُ وَ تِلَاوَةَ كِتَابِهِ وَ كَثْرَةَ الدُّعَاءِ وَ الْإِسْتِغْفَارِ»^۱ (عباس جان! به‌سوی آن‌ها برگرد؛ اگر می‌توانی تا فردا مهلت بگیر... خدا می‌داند که من نماز برای او، تلاوت قرآن و دعا و استغفار زیاد را دوست دارم.)

الله اکبر! در اوج محاصره نظامی، در اوج جنگ روانی و تحریم آب، قلب رهبر جبهه حق فقط با یک چیز آرام می‌گیرد: «یاد خدا». خیمه‌های امام در آن شب دلهره‌آور، به جای ترس، لرزش و ناامیدی، پراز زمزمه مناجات بود: «لَهُمْ دَوِيُّ كَدَوِي النَّحْلِ»^۲ (صدای مناجاتشان مانند همهمه زنبور عسل می‌آمد.)

این یعنی شارژ کردن باتری معنوی لشکر برای روز واقعه؛ درست مثل رزمندگان جوان ما پای لانچرها یا مثل مردم ما در خیابان که حتی درحال بمباران شدن هم خیابان‌ها را رها نمی‌کنند.

ظهر روز عاشورا و در کوران نبرد، «ابو ثمامه صائدی» به خورشید نگاه می‌کند؛

۱. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۴، ص ۸۷.

۲. ابن طاووس، اللهوف، ص ۱۳۰.

خدمت امام علیه السلام می‌رسد و عرض می‌کند: «وقت نماز است و دوست دارم این آخرین نماز را با شما بخوانم.» امام نگاهی به آسمان می‌کند و در حق او دعای عجیبی می‌فرماید: «ذَكَرْتَ الصَّلَاةَ جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ»^۱ (نماز را یاد کردی؛ خدا تو را از نمازگزاران قرار دهد).

«سعید بن عبدالله حنفی» در پیش امام علیه السلام می‌ایستد. تمثیل این صحنه چیست؟ تمثیل سپردن انسان مادی برای حفظ ارتباط آسمانی! سیزده تیر به بدن و صورت سعید می‌نشیند تا امام زمانش بتواند در آن معرکه خون، «نماز خوف» بخواند. وقتی با بدنی غرق به خون بر زمین می‌افتد، تنها یک دغدغه دارد؛ با چشمانی کم‌سو به امام می‌نگرد و می‌پرسد: «أُوفِيتُ يَا أَبَنَ رَسُولِ اللَّهِ؟» آیا به عهدم وفا کردم؟

این تذکر به نماز، این ایستادن به نماز زیر باران تیر، و این شهیددادن در راه نماز، فقط یک داستان تاریخی نیست؛ بزرگ‌ترین درس برای زندگی پُر از بحران امروز ماست. وقتی در محاصره مشکلات اقتصادی قرار می‌گیریم، وقتی فشارهای کاری بالا می‌گیرد، وقتی هجمه‌های رسانه‌ای روانمان را به هم می‌ریزد، اولین چیزی که فدا می‌کنیم چیست؟ متأسفانه غالباً نماز است! خسته که می‌شویم، اول از وقت خدا می‌زنیم و ارتباطمان با آسمان کمرنگ می‌شود.

اما امام حسین علیه السلام به ما می‌فهماند: هرچه حلقه محاصره تنگ‌تر شد، تو باید اتصال قطره وجودت را به اقیانوس بی‌کران خدا بیشتر کنی. جامعه‌ای که زیر بار مشکلات اقتصادی و روانی، سجاده‌اش را جمع کند، از پیش شکست خورده است. این دقیقاً همان منطقی است که در زندگی رهبران الهی روزگار ما نیز جریان دارد. در اوج جنگ تحمیلی، وقتی صدام شهرها را بمباران می‌کرد و کشور در اوج بحران و محاصره اقتصادی بود، امام خمینی رحمه الله حتی در بستر

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۱؛ طبری، تاریخ الرسل والملوک، ج ۴، ص ۳۳۴.

بیماری و روی تخت بیمارستان، نماز شب و ارتباط با خدایش ترک نشد.

حاج احمد آقا نقل می‌کنند که در آن ایامی که امام در بیمارستان بودند، در هنگام نماز شب آن چنان گریه می‌کردند که دستمال برای اشک ایشان کفاف نمی‌کرد و ما مجبور بودیم حوله‌ای در اختیارشان قرار دهیم.^۱ عده‌ای از دوستان پیشنهاد کردند که این گریه‌ها و تضرع‌های امام ضبط شود؛ اما من مخالفت کردم؛ زیرا می‌دانستم بیننده‌ها قدرت هضم این همه خشوع و تضرع امام را ندارند.

رهبر معظم انقلاب بارها در اوج فتنه‌ها و فشارهای همه‌جانبه دشمن، شاه‌کلید عبور از بحران را «توسل»، «تضرع» و «تقویت معنویت» معرفی کرده‌اند و خود نیز عامل به این توسل و تضرع بودند. زمانی که حزب‌الله لبنان تحت فشار داخلی و خارجی قرار گرفت و تا مرز انحلال رفت، سید حسن نصرالله خدمت حضرت آقا رسید و از ایشان مشورت گرفت. آقا فرمودند: درمان این درد در مسجد جمکران است. لذا با هم به مسجد جمکران آمدند و چندین ساعت توسل و تضرع کردند. بعد از اتمام این توسل، حضرت آقا فرمودند: به لبنان برگرد که فرجی در راه است.

سید به لبنان برگشت و چند روز بعد سید هادی نصرالله به شهادت رسید و همین مسئله باعث شد که قبایل مختلف و احزاب گوناگونی که حامی انحلال حزب‌الله بودند، از این درخواست منصرف شده و با حزب‌الله تجدید بیعت کنند و جایگاه حزب‌الله مستحکم‌تر از قبل شد.^۲

۱. به نقل از: بیانات رهبر شهید انقلاب اسلامی (ع) در دیدار با طلاب غیرایرانی حوزه علمیه قم، ۳ آبان ۱۳۸۹.

۲. به نقل از حجت‌الاسلام وحیدی، مسئول بعثه رهبری در سوریه.

نکته چهارم: اعتماد و توکل به پروردگار، سومین شاخصه تجلی

معنویت عاشورا

در منطق حسینی، توکل و اعتماد به پروردگار، دو بال پرواز در دل تاریک‌ترین بحران‌هاست. امام حسین علیه السلام در تمام طول این مسیر، خدا را تنها تکیه‌گاه خود می‌داند و این حقیقت توحیدی را با صدای بلند فریاد می‌زند.

وقتی در روز عاشورا هر دو سپاه روبه‌روی هم قرار گرفتند و چکاچک شمشیرها به گوش می‌رسید، امام در دومین سخنرانی خود، با نهایت صلابت و توکل، رو به لشکر عمر سعد ایستادند و آیاتی از قرآن را تلاوت کردند که کوه را می‌لرزاند:

«...فَاجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ * إِنَّ وَلِيَیَّ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ»^۱ (دست در دست هم فکرتان دهید و با یارانتان هم‌پیمان شوید تا کار بر شما مشتبه نشود؛ آن‌گاه تصمیم نهایی خود را درباره من بگیرید و اصلاً به من مهلت ندهید! چراکه سرپرست و تکیه‌گاه من، خدایی است که قرآن را فرستاده و اوست که صالحان را سرپرستی می‌کند.)

سپس دستان مبارکش را به آسمان بلند کرد و با تمام وجود عرضه داشت:

«رَبَّنَا عَلَیْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَیْكَ أَنْبَأْنَا وَإِلَیْكَ الْمَصِيرُ»^۲ (خدایا! تنها بر تو توکل می‌کنیم و به سوی تو باز می‌گردیم.)

و در همان صبح عاشورا فرمود: «اللَّهُمَّ أَنْتَ ثَقَنِي فِي كُلِّ كَرْبَةٍ»^۳ (خدایا! در هر مصیبتی تنها تکیه‌گاه من تو هستی.)

۱. یونس، ۷۱ و اعراف، ۱۹۶.

۲. ممتحنه، ۴.

۳. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۵۷۸.

اوج توکل در وداع با خانواده

انسان وقتی کلمات و خطابات اباعبدالله علیه السلام را در لحظات آخر به خاندان محترمش می بیند، غرق در حیرت می شود که: یا رب! این چه روحیه و چه ایمانی است؟! این تضمین را از کجا آورده است؟!

در مقاتل نوشته اند: وقتی امام برای بار دوم با اهل بیت خود وداع کرد، به آن ها فرمود: «اَسْتَعِذُّوْا لِلْبَلَاءِ وَ اَعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ حَافِظُكُمْ وَ حَامِيكُمْ»^۱ (مهیّا و آماده تحمل سختی ها باشید و بدانید خداوند شما را حفظ و حمایت می کند). او شما را از شر دشمنان نجات خواهد داد و سرانجام کار شما را ختم به خیر خواهد کرد. دشمنان شما را به انواع عذاب ها گرفتار می کند و در عوض این سختی ها، انواع نعمت ها و کرامت ها را به شما می بخشد. پس مبادا شکایت کنید و جمله ای بر زبان بیاورید که از قدر و قیمت شما بکاهد!

اطمینانی که امام حسین علیه السلام به پیروزی نهایی داشت و به خاندانش تلقین می کرد، از همان آیه قرآن سرچشمه می گرفت که می فرماید: «وَمَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا»^۲ این تضمین قطعی پروردگار است.

ما چقدر در زندگی نگران آینده فرزندانمان هستیم؟ چقدر برای تأمین دنیای آن ها حرص می خوریم و گاهی خدای ناکرده به گناه، ربا، حق الناس و بی اخلاقی می افتیم تا آینده شان را «تضمین» کنیم؟!

اما نگاه کنید به قلّه توکل. امام حسین علیه السلام در میان سی هزار گرگ درنده، زن و فرزند و خانواده اش را به خدا سپرد و خیالش کاملاً راحت بود که خدا بهترین حافظ است. این توکل ناب حسینی، امروز هم راه گشا و سپر بلای ماست. البته باید واقع بین باشیم. در جبهه حق، ایمان همه افراد که یکسان نیست. رهبر شهید چقدر دقیق این صحنه را توصیف می کنند و می فرمایند: گاهی

۱. دشتی، فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، سخن امام با بانوان حرم.

۲. طلاق، ۲.

در همین جبهه حق عده‌ای «پشیمان شده»، «از نفس افتاده» و «دل بسته به مال دنیا» پیدا می‌شوند که تا فشارها زیاد می‌شود، در وعده الهی شک می‌کنند. همین افراد ضعیف‌النفس می‌ترسند و می‌گویند: «مگر می‌شود در مقابل صف به هم پیوسته دشمنان که مسلح به پول و زور و رسانه و اقتصاد و سیاست هستند، ایستاد؟!» اما پاسخ رهبر الهی ما، به پشتوانه همان توکل ابا عبد الله (ع) چیست؟ قاطعانه می‌فرمایند: «بله! اگر برای خدا پا در میدان گذاشتید و ایستادگی کردید، پیروزی قطعی است».^۱

در کوران حوادث و فتنه‌های امروز، وقتی دل‌ها می‌لرزد، عده‌ای به قول رهبر شهیدمان (ع)، به تقلید از روحیه‌های ضعیف قوم بنی اسرائیل آیه یأس می‌خوانند و می‌گویند: «إِنَّا لَمُدْرَكُونَ»؛ دشمن به ما رسید و کارمان تمام است! اما اینجاست که رهبر متوکل ما با منطق قرآن و اتکا به قدرت الهی به میدان می‌آیند و به پیروی از حضرت موسی (ع) با صلابت و آرامش فریاد می‌زنند: «قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ»؛^۲ (هرگز چنین نیست! پروردگارم با من است و مرا هدایت خواهد کرد).^۳

آری، وقتی این باور و این قله توکل در عمق جان رهبر و یک امت ریشه دوانده باشد، جمهوری اسلامی با اتکا به همین قدرت الهی و باور به قدرت حضور مردم، از هیچ قدرتی در دنیا هراس به دل راه نخواهد داد.

رهبر شهید نقل فرمودند که در همان سال اول جنگ بود که عده‌ای از فرماندهان نظامی در دفتر من جمع شدند و از فقر تسلیحات نظامی شکایت داشتند. گفتم: بروید هرچه داریم را لیست کنید و برآورد خودتان را هم بیاورید.

۱. بیانات در دیدار مردم قم، ۱۹ دی ۱۳۹۱.

۲. شعراء، ۶۲.

۳. بیانات در دیدار بسیجیان، ۳ آذر ۱۳۹۵.

فرماندهان هفته بعد آمدند و یک فهرست از دارایی‌های نظامی همراه خودشان آوردند و گفتند: با توجه به این حجم از تسلیحات، بیش از بیست روز دوام نخواهیم آورد. من حامل پیغام فرماندهان شدم و و همین برگه‌ای که لیست کرده بودند را خدمت حضرت امام بردم. ایشان کاغذ را روی زمین گذاشتند و فرمودند: «آقایان خدا را حساب نکرده‌اند. به آقایان بفرمایید خدا را نیز در این فهرست جا بدهند».^۱

هشت سال جنگ بدون تمام شدن تسلیحات تمام شد و پیروزی مطلق به ایران رسید. این است قدرت توکل بر خداوند در اوج سختی‌ها و بحران‌ها.

نکته پنجم: مقام رضا چهارمین شاخصه معنویت امام حسین علیه السلام

تا اینجا از اخلاص، اتکال، نگاه به مرگ و نماز در منظومه فکری امام حسین علیه السلام گفتیم؛ اما آنچه در روز عاشورا ملائکه را مبهوت می‌کند، مقام رضای ابا عبدالله علیه السلام است؛ همان که در دعای بعد از زیارت جامعه کبیره از خدا می‌خواهیم: «وَ الرِّضَا بِقَضَائِكَ وَ قَدَرِكَ أَقْصَى عَزْمِي»؛ (خدایا! راضی بودن به قضای تو، دورترین و نهایی‌ترین مقصد من باشد).

از بارزترین ویژگی‌ها و اوصاف امام حسین علیه السلام این است که در تمام زندگی، گفتار و رفتار و کردارش طبق رضایت حق و در مسیر الهی بود. جز از رضای خدا دم نزد و جز خدا ندید و جز سخن خدا نشنید و به راستی او به تمام معنا یک بنده سرایا تسلیم الهی بود.

آنچه در عاشورا انسان را مبهوت می‌کند، مقام «رضا» ست. رضا با «صبر» فرق دارد. صابر کسی است که در برابر سختی دندان روی جگر می‌گذارد و تحمل می‌کند؛ اما راضی کسی است که از کار خدا «لذت» می‌برد. مقام رضا، ایستگاه آخر و غایت آرزوی اولیای الهی است. این مقام، انتهای وجود انسان است.

۱. بیانات در دیدار اعضای دفتر رهبری و سپاه حفاظت ولی امر، ۵ مرداد ۱۳۸۸.

در دعایی که بعد از زیارت جامعه ائمه مؤمنین است، به خدا عرضه می‌داریم: «وَالرِّضَا بِقَضَائِكَ وَقَدَرِكَ أَقْصَىٰ عَزْمِي وَنِهَائِي وَأَبْعَدَ هَمِّي وَغَايَتِي»^۱؛ خدایا رضای به قضای خودت را دورترین عزم من قرار بده؛ مقصد من آنجا باشد و انتهای سیر من به مقام رضا برسد. خیلی کار سختی است.

آیت‌الله میرباقری رحمته‌الله نقل می‌کردند که یکی از بزرگان و علما که اهل علم و عمل است و پدرشان از تجار بسیار محترم و اهل عبادت و معروف به طهارت و تقوا بودند و پای منبر آشیخ مرتضای زاهد رحمته‌الله می‌رفتند. آشیخ مرتضای زاهد در تهران بودند و صاحب نفس و قریب شصت سال است که رحلت کرده‌اند. فوق‌العاده بودند. پامنبری‌های ایشان هم فوق‌العاده بودند. فرمودند: یک روزی ایشان از مقام رضا صحبت می‌کرد و ما هم خیلی شیفته بحث‌های ایشان و ثوابی که برای اهل رضا هست و مقامات و درجاتشان و مقام رضوانی که می‌گویند شدیم. ایشان گفتند و ما هم دلمان زیرورو شد. به خدا عرضه داشتیم: خدایا! من می‌خواهم از این به بعد راضی به قضای تو باشم؛ هر تدبیری کنی، راضی‌ام.

ظهر به خانه رفتم و دیدم که خانواده ما در آشپزخانه بودند و یک حادثه سنگینی برایشان پیش آمد. متوجه شدم مال آن حرفی است که صبح به خدا زدم. گفتم: اشکال ندارد؛ خدایا راضی هستم. کار را جمع‌وجور کردم. شب دیدم آن اتفاقی که اموال در آن بود، بی‌دلیل می‌سوزد. متوجه شدم مال حرفی است که صبح به خدا زدم. گفتم: عیب ندارد؛ خدایا راضی هستم. تا اینجا صبر کردیم. فردا صبح که به حجره در بازار می‌رفتم، دیدم فرزندم در حوض افتاده و دارد غرق می‌شود. او را از حوض گرفتم و بعد رفتم در پناهی ایستادم و به خدا عرض کردم: خدایا اشتباه کردیم! ما مرد این راه نیستیم.^۲

۱. ابن‌مشهدی، المزار الکبیر، ص ۳۰۱.

ادعای مقام رضا، کوه را آب می‌کند؛ اما شدنی است. امام حسین علیه السلام در میدان عمل چه کرد؟ آنجا که در آغوش پدر، گلولی طفل شش ماهه با تیر سه شعبه دریده می‌شود. امام خونِ علی اصغر علیه السلام را به آسمان می‌پاشد و جمله‌ای می‌گوید که ستون‌های عرش را می‌لرزاند:

«هَوَّنَ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بِعَيْنِ اللَّهِ»^۱ (آنچه این مصیبت سنگین را بر من آسان می‌کند، این است که در محضر خداست و او دارد می‌بیند.)

الهی در رهِت از سر گذشتم
هم از عون و هم از جعفر گذشتم
رضا دادم تنم بی‌سر بگردد
ستوران بر همه پیکر بگردد
رضا دادم که اکبر کشته گردد
تن پاکش به خون آغشته گردد
ز کینه پیکرم پامال گردد
ز عشقت سر زنی بر دار گردد

اما اوج این مقام رضا کجاست؟ در گودی قتلگاه، در آن لحظاتی که هرچه بلا سخت‌تر می‌شد، چهره امام حسین علیه السلام برافروخته‌تر و آرام‌تر می‌گشت. «هلال بن نافع» از راویان واقعه کربلا می‌گوید: کنار قتلگاه ایستاده بودم و جان دادن امام علیه السلام را نظاره می‌کردم. به خدا سوگند هرگز به خون آغشته‌ای را ندیده بودم که خون بدنش رفته باشد، ولی چنین زیبا و درخشنده باشد. آن چنان نور چهره‌اش خیره‌کننده بود که اندیشه شهادت او از یادم رفت.^۲

انسان وقتی همه چیزش را از دست می‌دهد، معمولاً به زمین و زمان ناسزا می‌گوید یا گلایه می‌کند؛ اما سخن حضرت در گودی قتلگاه با خدا این

۱. ابن طاووس، اللهوف، ص ۱۰۲.

۲. مقزّم، مقتل الحسين، ص ۲۸۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۷؛ محدث قمی، نفس المهموم، ص ۱۹۶.

بود: «الهي رضا بِقَضَائِكَ»؛ درحالی که براساس نقل ناحیه مقدسه «تُدِيرُ ظَرْفًا خَفِيًّا إِلَى رَحْلِكَ وَ بَيْتِكَ» همه عزیزانش را از دست داده بود. به تعبیر امام صادق (ع) که فرمود: جَدَمِ گرسنه و تشنه بود. غبارآلود بود و غصه دار بود و همه عزیزانش را هم از دست داده بود: «تُدِيرُ ظَرْفًا خَفِيًّا إِلَى رَحْلِكَ وَ بَيْتِكَ»؛ با گوشه چشم هم نگاه به خیمه‌هایش داشت و غربت اهل بیتش را مشاهده می‌کرد. در آن حال عرضه می‌داشت «الهي رضا بِقَضَائِكَ وَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ وَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ»؛ خدایا معبودی جز تو نیست که من چیزی از غیر تو بخواهم.

از این عجیب‌تر، جمله آخر است «يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ» خودش را در این عبادتی که انجام می‌دهد، بدهکار خدا می‌داند و دست استغاثه و استنصار به حضرت حق دارد و می‌گوید مرا یاری کن! حقیقت هم همین است. اگر یک لحظه خدا امدادش را بردارد، کار بر زمین می‌ماند.

معنویت حسینی و راز ماندگاری انقلاب، یعنی همین یک جمله: «خدا دارد می‌بیند».

کسی که به این باور برسد، در برابر هیچ هجمه رسانه‌ای، جنگ روانی و تحریم اقتصادی احساس تنهایی نمی‌کند. اگر در مسیر دفاع از حق و امنیت کشور هزینه‌ای دادیم، اگر جوانی پرپر شد، اگر تحریم‌ها فشار آورد، وقتی بدانیم خدا ناظر بر این ایستادگی است، دیگر «خستگی» و «بریدن» معنا ندارد.

همین نگاه بود که به مادران شهدای ما قدرت داد تا پیکر تکه‌تکه فرزندشان را تحویل بگیرند و باصلاّت بگویند: «خدایا! این قربانی را از ما بپذیر». همین مکتب «رضا»ست که زینب کبری (ع) را می‌سازد تا در کاخ یزید، با چشمانی متصل به غیب بایستد و باصلاّت بگوید: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا»؛ (جز زیبایی ندیدم!)

خونی که با این درجه از رضایت و اخلاص ریخته شود، هرگز نمی‌خشکد؛ بلکه بر فراز نیزه قرآن می‌خواند تا به تاریخ ثابت کند جریان حق، حتی در ظاهر شکست، زنده، بیدارگر و فاتح میدان است.



جلسه چهارم

حکمت در تدابیر؛ سیره رهبر الهی

تبیین نقش امام در ایجاد و راهبری انقلاب با تمرکز بر
عقلانیت انقلابی







آیه محوری:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^۱

خداوند پیامبرانش را برانگیخت تا با تلاوت آیات الهی، تزکیه انسان‌ها از آلودگی‌ها، تعلیم کتاب آسمانی و حکمت، افرادی را که قبلاً در مسیر گمراهی بودند، نجات داده، به مسیر سعادت بازگرداند (با ایجاد بستر تعقل و با انتخاب آگاهانه، انسان سعادتمند شود).

شعار محوری

امام حکیم، بیدارکننده عقل‌ها و راهبر دل‌هاست.

«وَبَدَّلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَقْدَّ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ»^۲

خداوند رسولانش را برانگیخت... تا نیروهای پنهان و گنجینه‌های عقل آنان را برانگیزانند.

نکته اول: عقلانیت، تکمیل‌کننده معنویت

چه می‌شود که آدم‌هایی با پیشانی‌های پینه‌بسته از شدت سجده، آن‌ها که شب‌ها تا صبح صدای تلاوت قرآنشان به گوش می‌رسد و روزها در گرمای

۱. جمعه، ۲.

۲. فرازی از زیارت اربعین.

سوزان روزه‌دارند،^۱ در بزنگاه تاریخ، شمشیر بر گلوئی امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گذارند؟!^۲

اینجاست که معلوم می‌شود عبادت، تنها شرط صعود و رستگاری نیست؛ وگرنه خوارج عبّاد معروفی بودند. «ربیع بن خثیم» که در جنگ صفین از یاری امیرالمؤمنین علیه السلام کناره گرفت، از «زُهّاد ثمانیه» (هشت زاهد معروف) زمان خود بود.^۳ سپاه عمر سعد هم اهل نماز بودند و حتی برخی از آن‌ها با قصد قربت بر پیکر ابا عبدالله علیه السلام ضربه می‌زدند!^۴ تاریخ خوارج سیلی بیدارکننده‌ای به ما می‌زند و پیامش این است: «معنویت بدون عقلانیت، بزرگ‌ترین کارخانه تولید تحجّر است». برجسته‌ترین مثال تاریخی‌اش «ابوموسی اشعری» است؛ مردی با سوابق طولانی عبادت و ادعای تقوای شدید. اما همین آدم مذهبی، چون ساده لوح و ظاهر بین بود، در ماجرای حکمیت به راحتی فریب زبان بازی‌های عمروعاص حيله‌گر را خورد؛ تا جایی که انگشتر خلافت را از دست امیرالمؤمنین علیه السلام درآورد.

این داستان، فقط یک قصه تاریخی نیست. امروز هم کم نیستند مذهبی‌هایی که ادعای دیانت دارند، اما به خاطر همین ساده لوحی، اسباب دست کلاهبرداران می‌شوند. از فریب خوردن در برابر کسانی که با ظاهر مذهبی و ادعای عرفان و ارتباط با غیب دکان باز کرده‌اند، تا افتادن در دام جریان‌های انحرافی. حيله‌گران همیشه روی یک چیز حساب باز می‌کنند: «زودباوری آدم‌های مقدسی که عقلشان را تعطیل کرده‌اند».

مؤمن واقعی در مکتب اهل بیت علیهم السلام زیرک و باکیاست است. با دیدن دو

۱. «لهم جبة قرحة لطول السجود وأيد كثفناات الابل عليهم قمص مرحضة و هم مشمرون» (ابن عبد ربه، العقد الفريد، ج ۲، ص ۳۸۹).

۲. نصرین مزاحم، وقعة صفین، ص ۴۹۱؛ ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۹، ص ۱۱؛ بلاذری، جمل من أنساب الأشراف، ج ۵، ص ۲۱۲.

۳. نصرین مزاحم، وقعة صفین، ص ۱۱۵.

۴. روایت طبری از قیام سیدالشهدا حسین بن علی علیه السلام و خون‌خواهی مختار، به انشای ابوعلی بلعمری.

قطره اشک یا یک پیشانی پینه بسته، دین و دنیای خودش را به حراج نمی گذارد.

مشکل خوارج کمبود نماز و روزه نبود؛ بلکه فاجعه آن ها فلج شدن یک قوه حیاتی در وجودشان بود؛ همان گونه که امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۳۶ نهج البلاغه آن ها را چنین خطاب می کند: «أَنْتُمْ مَعَاشِرُ أَحْفَاءِ الْهَامِ سُفْهَاءِ الْأَخْلَامِ»؛ (شما جمعیتی سبک عقل و نابخردید).

آن قوه حیاتی نامش «عقلانیت» بود؛ بالی که اگر شکسته باشد، تمام آن معنویت ها و شب زنده داری ها به سقوط کشیده می شود.

نکته دوم: تفاوت «عقل» و «عقلانیت»

اگرچه همه انسان ها از ابزار «عقل» برخوردارند، اما همه اهل «عقلانیت» نیستند. «عقلانیت» همان نیرویی است که به تعبیر دقیق علامه طباطبائی رحمته الله انسان را به سمت «معارف حقیقی» و «عمل شایسته» هدایت کند.

این سیستم را باید در زندگی خودمان پیاده کنیم:

در بُعد خانواده: وقتی همسرت حرفی می زند که عصبانی می شوی، تو عقل داری؛ اما «عقلانیت» آنجاست که ترمز زبانت را بکشی؛ داد زنی و کانون گرم خانواده ات را با یک لحظه خشم ویران نکنی.

در بُعد مسائل مالی و دنیوی: وقتی در بازار و کاسبی، یک سود کلان اما حرام یا شبهه ناک به تو پیشنهاد می شود، «عقلانیت» یعنی محاسبه کنی و ببینی این پول موقت دنیا، ارزش سوزاندن آرامش و آخرت را ندارد و به آن دست رد بزنی.

در بُعد مسائل اجتماعی و سیاسی: وقتی در فضای مجازی یک خبر جنجالی و شایعه ملتهب کننده می خوانی، «عقلانیت» یعنی انگشتت روی دکمه ارسال نرود؛ اول با خودت فکر کنی منبع این خبر کجاست؟ نکند با پخش این حرف، ناخواسته سرباز رسانه ای دشمن بشوم؟

پس عقل یک سرمایه است که خدا در نهاد همه ما قرار داده، اما «عقلانیت» یعنی هنر خرج کردن درست این سرمایه در تک تک لحظات زندگی؛ از انتخاب همسر و تربیت فرزند گرفته تا رأی دادن و موضع‌گیری‌های سیاسی. همچنان که رهبر شهید انقلاب علیه السلام این فرایند را در ارتباط با ترس بیان کرده، می‌فرمود:

بعضی‌ها اسم عقل و عقلانیت را که می‌آورند، منظورشان از عقلانیت، ترسیدن است. وقتی می‌گویند عاقل باشید، یعنی بترسید؛ یعنی منفعل باشید؛ یعنی از مقابل دشمن فرار کنید! نه، [این درست نیست]؛ ترسوها حق ندارند اسم عقلانیت را بیاورند. ترسیدن و فرار کردن و میدان را خالی کردن، اسمش عقلانیت نیست؛ اسمش همان ترس و فرار و مانند این‌هاست. عقلانیت یعنی محاسبه درست. البته دشمن سعی می‌کند عقلانیت به آن معنای غلط را تلقین کند. بعضی هم نادانسته گاهی حرف‌های دشمن را تکرار می‌کنند.^۱

بر مبنای همین عقلانیت انقلابی است که در طول چهل سال گذشته، ملت ایران نترسیده و میدان‌ها را خالی نکرده است. اصلاً این عقلی که در این چند سطر سخن از آن می‌گوییم، با ترس بیگانه است.

در مورد شبی که پس از سخنرانی تاریخی امام راحل در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، ایشان را در قم دستگیر کردند و به تهران بردند، چنین نقل شده که امام فرموده بودند:

وقتی مرا می‌بردند، بین قم و تهران ماشین از جاده رفت بیرون. من فکر کردم که می‌خواهند قضیه را خاتمه بدهند. ولی وقتی مراجعه کردم به قلبم، دیدم هیچ تغییری نکرده است.

لذا وقتی در سال ۱۳۴۳ بعد از آزادی‌شان در مسجد اعظم سخنرانی کردند، فرمودند:

۱. بیانات در ارتباط تصویری با مراسم مشترک دانش‌آموختگی دانشجویان دانشگاه‌های افسری نیروهای مسلح، ۲۱ آبان ۱۳۹۹.

والله من به عمرم نترسیده‌ام. آن شبی هم که آن‌ها مرا می‌بردند، آن‌ها می‌ترسیدند و من آن‌ها (مأموران) را دلداری می‌دادم.^۱

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در یک جمله کوتاه، نقشه راه عقلانیت را چنین ترسیم می‌کند: «العَاقِلُ مَنْ وَضَعَ الْأَشْيَاءَ مَوَاضِعَهَا»؛^۲ عاقل کسی است که هرچیزی را در جای مناسب خود قرار دهد.

برای مثال: در امر ازدواج، همه مدعی‌اند که تصمیمی عاقلانه گرفته‌اند؛ اما در واقع تنها کسانی انتخاب درستی دارند که عقلانیت به خرج داده باشند. عقلانیت یعنی بتوانی ملاک‌ها را کشف و اولویت‌بندی کنی و نیازهای واقعی‌ات را بشناسی. جوانی که فهرستی از تمام کمالات عالم را ردیف می‌کند و هیچ نقصی را نمی‌پذیرد، شاید از ابزار ذهن خود استفاده کرده باشد، اما «عقلانیت» ندارد؛ چراکه واقعیت‌های میدان را ندیده و امور را در جای خود قرار نداده است.

نکته سوم: عیار عقلانیت در بزنگاه‌های انتخاب

انسان هر لحظه در حال انتخاب است؛ اما برخی انتخاب‌ها مانند «ایستادن در جبهه حق» و «پایبندی به اصول اسلام و دین» سرنوشت‌سازند. در این بزنگاه‌ها، اگر عقلانیت از کار بیفتد، دنیا و آخرت بر باد می‌رود. امیرالمؤمنین (علیه السلام) عیار عقلانیت در دل بحران‌ها را چنین توصیف می‌فرماید:

«لَيْسَ الْعَاقِلُ مَنْ يَعْرِفُ الْخَيْرَ مِنَ الشَّرِّ وَلَكِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ يَعْرِفُ خَيْرَ الشَّرِّينَ»؛^۳ عاقل صرفاً کسی نیست که خوب را از بد تشخیص دهد؛ عاقل واقعی کسی

۱. مشکینی، جهاد، ص ۴۴.

۲. خاتم یزدی، سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی (ره)، ج ۲، ص ۱۳۵.

۳. آمدی، غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۰۴.

۴. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۶.

است که در شرایط پیچیده و غبارآلود، از میان دو شرّ، کم‌ضررترین را بشناسد و به عاقبت کارها بنگرد و اسیر هیجانات لحظه‌ای نشود.

این شرایط غبارآلود و پیچیده حتماً در زندگی ما رخ داده و می‌دهد که باید از بین دو شرّ، کم‌ضررتر را بشناسیم.

مثال اول (در بازار و اقتصاد):

فرض کنید یک کاسب یا تولیدکننده در شرایط سخت اقتصادی به مرز ورشکستگی رسیده است. او الان بین دو «شرّ» و دو وضعیت سخت گرفتار است: شرّ اول این است که از کیفیت کار بزند؛ کم‌فروشی کند یا مال مردم را با تأخیر بدهد تا خودش را نجات دهد. شرّ دوم این است که صادقانه اعلام ورشکستگی کند؛ ماشین زیر پایش را بفروشد و فشار سنگین مالی و طعنه‌های دیگران را تحمل کند. انسان عاقل اینجا می‌فهمد که ازدست دادن مال و آبرو در دنیا، بسیار کم‌هزینه‌تر از سوختن آخرت و لقمه حرام بردن بر سر سفره خانواده است. پس سختی دوم را به جان می‌خرد.

مثال دوم (در خانواده و آبرو):

گاهی در یک اختلاف خانوادگی یا دعوای زن و شوهری، شما می‌دانید که حق با شماست. در اینجا دو تا انتخاب سخت دارید: شرّ اول این است که پافشاری کنید و جواب تندى بدهید و حرمت‌ها را بشکنید، که نتیجه‌اش ویرانی آرامش خانه است. شرّ دوم این است که پا روی غرورتان بگذارید و سکوت کنید، یا حتی شما پیش‌قدم آشتی شوید. پا گذاشتن روی نفس و غرور، تلخ و سخت است (شرّ است)، اما عاقل می‌داند که تلخی شکستن غرور خودش، هزار بار بهتر از تلخی متلاشی شدن خانواده و آسیب دیدن روان بچه‌هاست. این یعنی شناخت خیر الشّرین!

در هر دوی این مثال‌ها، برای انتخاب مسیر درست، آدم باید قدرت داشته

باشد که پا روی نفسی خودش بگذارد. در دعوای خانوادگی باید جلوی زبانش را بگیرد و در بازار باید جلوی طمعش را. اینجاست که متوجه می شویم عقلانیت تنها به درک مفاهیم علمی پیچیده (عقل نظری) محدود نمی شود. شاه بیت عقلانیت در اسلام، تجلی آن در میدان عمل (عقل عملی) است. حضرت علی علیه السلام نشانه های این عقلانیت عملی را چنین برمی شمارند: «العَاقِلُ مَنْ عَقَلَ لِسَانَهُ»^۱؛ (عاقل زبانش را کنترل می کند.) و می فرماید: «إِذَا كَمَلَ الْعَقْلُ نَقَصَتِ الشَّهْوَةُ»؛ (هرچه عقل کامل تر شود، هوا و هوس کمتر می شود.) یعنی وقتی عقل در وجود انسان رشد می کند و بالغ می شود، خودبه خود ترمز شهوات و تمایلات نفسانی کشیده می شود و عقل کامل، افسار نفس را به دست می گیرد.

جوانی که به بلوغ عقلی رسیده، اسیر لایک و فالوور نمی شود. او می فهمد که نباید برای جلب توجه، حریم خصوصی اش را حراج کند یا هر حرف و تصویر بی ارزشی را منتشر کند. عقل به او می گوید اعتبار و آبروی تو، ارزان تر از تشویق های تو خالی مجازی نیست.

شهوت چشم و نگاه حرام

وقتی در خلوت گوشی موبایل دست ماست و بایک کلیک می توانیم به هزاران تصویر و فیلم حرام برسیم، این «عقل تکامل یافته» است که دست ما را می گیرد. عقل مانند یک پیامبر درونی فریاد می زند که این لذت زودگذر، آرامش روانت را می گیرد؛ دلت را تاریک می کند و شیرینی زندگی مشترک را از بین می برد.

شهوت مال و طمع اقتصادی

در بازار یا محیط کار، وقتی فرصتی برای یک سود بادآورده از راه حرام (مثل رشوه، کم فروشی یا کلاهبرداری) پیش می آید، کسی که عقلش

۱. آمدی، غرر الحکم، ج ۱، ص ۹۳.

ناقص است، خیلی زود فریب می‌خورد؛ اما کسی که عقلانیت دارد، هوس پول زیاد چشمش را کور نمی‌کند. او محاسبه می‌کند و می‌فهمد که لقمه حرام، آتشی است که دیر یا زود ریشه خانواده و نسلش را می‌سوزاند. بنابراین، عیار عقلانیت هرکس را باید در میزان تسلط او بر چشم، زبان، جیب و تمایلاتش سنجید.

اینجاست که متوجه می‌شویم چرا گاهی آدم‌های به ظاهر بزرگ و فهمیده، در بزنگاه‌های حساس سقوط می‌کنند. مشکل آن‌ها این است که عقلانیت را نقطه‌ای و تک‌بُعدی دیده‌اند؛ درحالی‌که ما انواع عقلانیت (اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و...) داریم. چه بسا فردی در ظاهر بسیار متدین و موجه، اما فاقد «عقلانیت اقتصادی» باشد؛ مثلاً فریب طمع را بخورد و سرمایه خود و اطرافیانش را در پروژه‌های نامعتبر (مثل شرکت‌های هرمی یا پیش‌فروش‌های دروغین با وعده سود نجومی) بریزد و با یک ورشکستگی، هم آبروی خود را ببرد و هم حق الناس سنگینی به گردن بگیرد.

یا چه بسا شخصی بانی خیر باشد و مراسم مذهبی بزرگی برگزار کند، اما در «عقلانیت اجتماعی» لنگ بزند؛ یعنی با مسدود کردن کوچه، ایجاد ترافیک یا سروصدای دیروقت، آسایش همسایه‌ها را سلب کند و به جای جذب افراد به مسیر حق، با این بی‌ملاحظگی باعث دفع آن‌ها شود.

در مقیاس کاری، حتی ممکن است فردی شخصاً انسان خوبی باشد، اما فاقد «عقلانیت مدیریتی» باشد؛ یعنی پست‌ها و مسئولیت‌های مهم را صرفاً از روی رفاقت به افراد بی‌تخصص بسپارد و باعث هدررفت منابع و نارضایتی مردم شود. جبهه حق نیازمند عقلانیت جامع در مقام عمل است و کسی که جامعه را به این سمت سوق می‌دهد، «امام جامعه» است. امام جامعه هرگز نمی‌خواهد مردم را کورکورانه یا با زور بازو به سمت حق بکشد. ارزش و اصالت جبهه حق به این است که امت، با آگاهی و اختیار مسیر را

برگزینند. از این رو حیاتی‌ترین وظیفه امام، پیوند زدن «حجت ظاهر» (ولایت) با «حجت باطن» (عقلانیت) در کالبد جامعه است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه اول نهج البلاغه، فلسفه بعثت انبیا را چنین تکان دهنده ترسیم می‌فرماید: «... وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ». امام نمی‌آید که به جای مردم فکر کند؛ امام می‌آید تا خاکروبه‌های غفلت، تعصب و هوس را کنار بزند و گنجینه‌های دفن شده خرد را بیدار کند. زمانی که این موتور تفکر روشن شد، این خود امت است که با تکیه بر عقلانیت تکامل یافته‌اش، توطئه‌ها و جنگ‌های ترکیبی دشمن را می‌شناسد و همچون کوه در برابر باطل می‌ایستد.

امام خمینی (ره) هم با همین مبنا با اعلامیه‌ها و سخنرانی‌ها و رهبری از روی عقلانیتشان انقلاب را رهبری کردند. در جریان انقلاب بسیاری می‌گفتند باید اسلحه به دست بگیریم و جنگ مسلحانه کنیم؛ اما امام فرمود نه؛ معتقدیم به همین ترتیب که ملت پیش می‌رود، کار را حل کنیم.^۱ همان طور که رهبر شهید انقلاب فرمودند:

این طور نبود که مردم همین طور بی حساب و کتاب به خیابان بیایند و بتوانند یک رژیم آن‌چنانی را ساقط کنند؛ محاسبات عقلانی و کار عقلانی و کار فکری شده بود.^۲

همین عقلانیت بود که مرحوم امام خمینی را به آن مقام رساند که فرمود: «والله من به عمرم نترسیده‌ام.» چرا امام نمی‌ترسید؟ چون عقل او می‌گفت وقتی برای خدا قیام کنی، حتی اگر هزینه هم بدهی، اما چون عاقبت کار ختم به پیروزی می‌شود «وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْعَالِيُونَ»^۳ پس در این راه «لَا خَوْفٌ عَلَيْنَهُمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۴ این عقل، با ترس بیگانه است.

۱. صحیفه امام خمینی (ره)، ج ۴، ص ۲۹۴.

۲. بیانات در دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیأت دولت، ۸ شهریور ۱۳۸۴.

۳. صافات، ۱۷۳.

۴. یونس، ۶۲.

نکته چهارم: ارکان عقلانیت

عقلانیت بیدار شده و تکامل یافته بر سه رکن اساسی استوار است که اگر یکی از آن‌ها بلندگد، مسیر گم خواهد شد:

رکن اول: نگاه جامع و همه‌جانبه (دیدن تمام وسعت میدان)

عقلانیت، یعنی خروج از سطحی‌نگری. مؤمن عاقل، نقطه‌بین نیست؛ بلکه نگاهی همه‌جانبه دارد و جریان‌شناس است. تفاوت اصلی عقلانیت ولی خدا با عقل ناقص بشری، دقیقاً در همین وسعت دید نهفته است.

اگر بخواهیم اوج این نگاه جامع را ببینیم، باید به نهضت امام حسین (علیه السلام) نگاه کنیم؛ نهضتی که فقط یک حرکت عاطفی نبود؛ بلکه بزرگ‌ترین پروژه تاریخ برای بیدار کردن گنجینه‌های خرد در یک جامعه بیمار بود.

در ماجرای قیام عاشورا، افراد بسیاری ادعای عقلانیت و خیرخواهی داشتند. نگاه سطحی به آن‌ها می‌گفت: «حالا یک بیعت ظاهری با یزید بکن و جانث را بخر!» اما نگاه جامع ابا عبدالله (علیه السلام) چه می‌دید؟ امام می‌دید که یزید مثل حاکمان قبلی نیست. او «هادم الاسلام» است و فاتحه دین را خوانده و هرآن که در مقابلش باشد را از بین می‌برد.

به عنوان مثال: یکی از کسانی که به شدت نگران جان حضرت بود، عبدالله بن جعفر بن ابی طالب (همسر حضرت زینب (علیه السلام)) بود. او زمانی که امام از مکه خارج شد، نامه‌ای به همراه دو پسرش فرستاد و نوشت: «... تو را به خدا بازگرد که بیم دارم این سفر باعث نابودی تو و خاندانت شود. اگر کشته شوی، نور زمین خاموش می‌شود... در رفتن شتاب مکن که من از پی نامه می‌رسم».^۱

عبدالله بن جعفر برای حفظ جان امام، حتی نزد عمرو بن سعید (فرماندار مکه) رفت و از او خواست تا امان‌نامه‌ای برای امام بنویسد. عمرو بن سعید

۱. طبری، تاریخ الرسل و الملوک، ج ۵، ص ۳۸۷؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۷۰.

پذیرفت و نامه‌ای نوشت با این مضمون که: «از رفتن به عراق منصرف شو و نزد من بیا که در امان هستی و با تو به نیکی رفتار خواهم کرد.» عبدالله به همراه یحیی (برادر فرماندار) نامه را در مسیر عراق به دست امام رساندند تا به ایشان اطمینان دهند که قضیه جدی است؛^۱ اما امام حسین (علیه السلام) که تصمیم خویش را برای رفتن به عراق گرفته بودند، در پاسخ نوشتند: «برای من امان نامه نوشته‌ای؛ اما بهترین امان، امان خداست... از خدا می‌خواهیم که در این دنیا به ما ترسی (از مقام ربوبیت) دهد که به روز رستخیز موجب امان باشد».^۲

عده‌ای چون جنس حرکت تمدن ساز امام را نمی‌فهمیدند و با محاسبات یک جنگ چریکی به ماجرا نگاه می‌کردند، می‌گفتند: اگر برای جنگ می‌روی، پس زن و فرزند را چرا می‌بری؟! یا جناب محمد حنفیه از سر دل سوزی پیشنهاد داد: «به کوفه نرو! به یمن برو، یا یک جای دوردست که دسترسی به تو نداشته باشند».

نقص کار این افراد آن بود که فقط «حفظ جانِ مقطعی» را می‌دیدند؛ اما عقلانیتِ امام (علیه السلام) «حفظ اصلِ دین در طول تاریخ» را می‌دید. وقتی این نگاه همه جانبه نباشد، انسان‌ها دچار خطای محاسباتی می‌شوند.

این قطار عقلانیت که از مدینه راه افتاد و در کربلا به اوج رسید، در تاریخ متوقف نشد. اگر بخواهیم امتداد همان خردورزی حسینی را در روزگار خودمان ببینیم، باید به سراغ انقلاب اسلامی و سیره امامین انقلاب برویم.

برخی به اشتباه تصور می‌کنند انقلاب یک شورش احساسی و هیجانی بود؛ اما حقیقت این است که بنیان این نهضت بر «محاسبات عقلانی» و «کار

۱. طبری، تاریخ الرسل والملوک، ج ۵، ص ۳۸۸.

۲. همان؛ واقفی، الطبقات الکبری، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ج ۵، ص ۸۶.

فکری» استوار بود؛ همان‌طور که در منطق انقلاب اسلامی آمده است.^۱ امام خمینی علیه السلام از همان ابتدا با پرهیز از شتاب‌زدگی و درگیری‌های کور مسلحانه، مسیر «بیداری عقول» و آگاه‌سازی مردم را در پیش گرفتند؛ دقیقاً همان کاری که سیدالشهدا علیه السلام برای بیداری امت انجام دادند. این عقلانیت در سیره امامین انقلاب علیهم السلام در چند عرصه کلیدی خود را نشان می‌دهد:

۱. عقلانیت در ساختار و قانون

انقلاب ما به شعار محدود نماند. هنر و عقلانیت امام علیه السلام این بود که بلافاصله پس از پیروزی، نظام‌سازی کردند. تدوین قانون اساسی و سپردن کار به آرای مردم (مردم‌سالاری دینی)، یکی از زیباترین و منطقی‌ترین جلوه‌های عقلانیت بود تا حقانیت جبهه حق در قالب یک ساختار مستحکم تداوم یابد.

۲. عقلانیت در مقاومت، نه سازش

گاهی عده‌ای به غلط «عقلانیت» را به معنای کوتاه‌آمدن و عقب‌نشینی در برابر دشمن معنا می‌کنند! اما منطق انقلاب به ما آموخت که کمترین عقب‌نشینی در برابر مستکبران، باعث پیشروی آن‌ها می‌شود. مقاومت، نه از سر احساس، بلکه کم‌هزینه‌ترین و عقلانی‌ترین واکنش یک ملت آزاده در برابر ظلم است و اگر به صورت عاقلانه تصمیم بگیریم، خواهیم دید که هزینه مقاومت به مراتب کمتر از سازش است.

۳. عقلانیت در استکبارستیزی

موضع ما در برابر آمریکا و مستکبران عالم، از روی تعصب، جهالت یا لجاجت نیست؛ بلکه دقیقاً برآمده از «منطق و تجربه تاریخی» است. این عقل سلیم است که می‌گوید به دشمنی که بارها کودتا، تحریم و جنگ را تحمیل کرده، نباید اعتماد کرد.

۱. برگرفته از بیانات رهبر شهید علیه السلام در دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیأت دولت، ۸ شهریور ۱۳۸۴.

۴. عقلانیت در خودباوری

تزریق روحیه «ما می‌توانیم» و تکیه بر ظرفیت‌های درونی، اوج عقلانیت یک ملت است که نمی‌خواهد حقیر و وابسته به بیگانه باشد؛ برخلاف رویه‌ای که در دوره پهلوی رواج داشت.

سپهبد رزم‌آرا نخست‌وزیر وقت پهلوی که در تیرماه سال ۱۳۲۹ به این سمت رسیده بود، در برخوردی مستبدانه با اقلیت مجلس، در پاسخ به درخواست اقلیت مبنی بر ملی شدن صنعت نفت، برای اثبات ناتوانی ملت ایران از اداره منابع نفتی خویش فریاد زد «ملتی که لیاقت لوله‌نگ‌سازی^۱ ندارد، چگونه می‌تواند صنعت نفت را اداره کند؟!»^۲.

رکن دوم: توجه هم‌زمان به مادیات و معنویات

در مسئله دنیا انسان عاقل نه تارک دنیاست و نه غرق در دنیا. او می‌داند که برای پرواز به سوی خدا، هم به بال «معنویت» (ایمان و عقیده) نیاز دارد و هم به بال «مادیات» (اقتصاد، امنیت و قدرت).

دشمن ما این را خوب فهمیده است؛ به همین دلیل از همان روز اول برای درهم‌شکستن معنویت مسلمانان، به سراغ مادیات آن‌ها رفت. اوج این رویارویی در اوایل تاریخ اسلام کجاست؟ محاصره اقتصادی در شعب ابی طالب.

مشرکان مکه وقتی دیدند حریف منطق و معنویت پیامبر ﷺ نمی‌شوند، مسلمانان را در تنگنای شدید اقتصادی و اجتماعی قرار دادند. در اینجا عقلانیت دینی پیامبر ﷺ چگونه عمل کرد؟

۱. آفتابه گلی. منظور رزم‌آرا این بود که ملتی که نمی‌تواند آفتابه گلی بسازد، چگونه می‌تواند اداره صنعت نفت را بر عهده بگیرد!

2. <https://farsi.khamenei.ir/memory-content?id=25588>

حفظ باطن به قیمت فشار بر ظاهر: پیامبر ﷺ و یارانش حاضر شدند سه سال گرسنگی بکشند، برگ درخت بخورند و در شرایط سخت مادی زندگی کنند، اما از «باطن دین» و توحید دست نکشند. این یعنی معنویت فدای مادیات نشد.

استفاده از ابزار مادی برای حفظ معنویت: در همان شرایط سخت، پیامبر ﷺ فقط به دعا اکتفا نکردند؛ بلکه ثروت عظیم حضرت خدیجه علیها السلام به عنوان پشتوانه مادی این مقاومت به کار گرفته شد. تمام دارایی خدیجه علیها السلام خرج خرید پنهانی آذوقه و شکستن اثرات محاصره شد. اما درس شعب ابی طالب برای عقلانیت امروز ما چیست؟

عقلانیت می‌گوید: اگر می‌خواهی دینت، استقلال و شرف حفظ شود، باید در برابر محاصره اقتصادی و فشارهای مادی دشمن بایستی؛ اما هم‌زمان باید با تدبیر، تولید ثروت و قدرت اقتصادی، ابزارهای مادی دشمن را بی‌اثر کنی. پیامبر ﷺ در شعب نشان داد که یک رهبر الهی، هم نگران نماز و توحید امتش است، هم با تمام توان برای تأمین نان آن‌ها در وسط تحریم می‌جنگد.

رکن سوم: محاسبه دقیق هزینه و فایده

وقتی از محاسبه هزینه و فایده می‌گوییم، عده‌ای به اشتباه فکر می‌کنند عقلانیت یعنی همیشه دور شدن از خطر و حفظ جان به هر قیمتی! اما در عقلانیت الهی، گاهی بزرگ‌ترین فایده، در پرداخت سنگین‌ترین هزینه‌هاست. وقتی با دقت و بصیرت نگاه می‌کنیم، می‌بینیم تک‌تک مراحل حرکت سیدالشهدا علیها السلام خروجی یک عقلانیت و تدبیر بی‌نظیر است؛ مانند:

- **پرهیز از اقدام نظامی در زمان معاویه:** چراکه معاویه ظاهر دین را حفظ می‌کرد و به شدت فریب‌کار بود. قیام در آن شرایط، در افکار

عمومی به یک شورش قدرت طلبانه تعبیر می‌شد و حقانیت جبهه حق به چشم نمی‌آمد. این عقلانیت امام بود که صبر کرد تا افشاگری علیه یزید و زمینه قیام در افکار عمومی ایجاد گردد. وقتی یزید فاسد روی کار آمد، امام با خطبه‌ها و روشنگری‌ها، نقاب از چهره باطل بنی‌امیه برداشتند تا مردم خواب‌زده بیدار شوند و دلیل اصلی قیام را بفهمند.

● **نیروسازی و دعوت همگانی:** امام بی‌مقدمه اقدام نکردند؛ بلکه با نامه‌نگاری با نخبگان شهرهای مختلف و فرستادن سفیرانی مثل مسلم‌بن عقیل، تلاش کردند هسته‌های مقاومت را شکل دهند تا حرکتشان پشتوانه مردمی و منطقی داشته باشد.

● **مذاکره و گفت‌وگو قبل از آغاز جنگ و ارائه پیشنهادات منطقی در مواجهه با لشکر خُز:** امام برای جلوگیری از خون‌ریزی، تا لحظه آخر مدارا کردند و حتی پیشنهاد دادند که: «اگر مرا نمی‌خواهید، باز می‌گردم». این یعنی عقلانیتی که می‌خواهد نشان دهد ما جنگ طلب نیستیم و بهانه‌ای برای دشمن باقی نگذارد.

● **همراه‌بردن خانواده و اهل بیت با خود:** این یک تصمیم کاملاً راهبردی و عقلانی و یکی از علل آن برای دوران پس از شهادت امام بود. ایشان می‌دانستند که دستگاه تبلیغاتی دشمن، قیام آن‌ها را تحریف خواهد کرد؛ پس خانواده را بردند تا رسانه، خطیب و پیام‌رسان این نهضت باشند و اجازه ندهند حقیقت در بیابان کربلا دفن شود.

همه این موارد، نتیجه و محصول همین عقلانیت و خردورزی الهی بوده است و نشان می‌دهد که در جبهه حق و مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) هیچ گامی بدون محاسبه، تدبیر و حکمت برداشته نمی‌شود.

● **نهی بیعت از روی حسا‌بگری، نه احساسات:** وقتی در مدینه از امام حسین (علیه‌السلام) بیعت خواستند، ایشان از روی احساسات یا عصبانیت

مخالفت نکردند. امام محاسبه کردند که بیعت با یزید، یعنی امضای نابودی اصل دین. لذا با یک راهبرد دقیق و با شعار اصلاح امت، شبانه از مدینه خارج شدند و به مکه رفتند. در آنجا با نامه نگاری های دقیق، هم اهدافشان را برای نخبگان جهان اسلام تبیین نمودند و هم ظرفیت سنجی کردند. این یعنی حرکت بر مدار منطق.

محاسبه حرّ و نجات از هلاکت

یکی از افرادی که در کربلا به سبب عقلانیت، از آستانه سقوط در جهنم به آغوش امام حسین (ع) افتاد، «حرّ بن یزید ریاحی» بود. او که فرمانده یکی از فوج های لشکر یزید بود و برای مقابله با امام حسین (ع) به سرزمین کربلا آمده بود، با یک لحظه فعال کردن سیستم عقلانیت توانست از یزیدیان جدا و به حسینیان بپیوندد. حرّ توانست با مقایسه و سنجش صحیح دنیای با یزید و آخرت با حسین (ع)، دومی را برگزیند و این اوج عقلانیت انقلابی است. در ادامه، بازخوانی چگونگی مواجهه، توبه و هدایت حرّ از روی کتاب «لهوف» با ترجمه استاد دزفولی خالی از لطف نیست:^۱

وقتی کاروان سیدالشهدا (ع) خواست تا از منزل «زباله»^۲ به طرف کوفه حرکت کند، امام حسین (ع) فرمان داد تا آب فراوان بردارند. دستور امام اطاعت شد و کاروان با آب فراوان حرکت کرد. ناگهان سپاه ابن زیاد درحالی که سخت تشنه بودند، از راه رسید. امام حسین (ع) دستور داد تا آنان را سیراب کنند و اسب هایشان را هم آب دهند. یاران امام همه سپاه دشمن و اسب هایشان را سیراب کردند.

سپاه کوفه به فرماندهی حرّ بن یزید پس از سیراب شدن، مقداری استراحت

۱. سوگ نامه کربلا، متن کامل لهوف سید بن طاووس، ترجمه استاد محمد طاهر دزفولی، ص ۱۸۹ تا ۱۹۳.

۲. یکی از منزلگاه های مسیر مکه به کوفه و روستایی آباد است که طوایفی از بنی اسد در آن می زیستند. امام در این منزل خبر شهادت مسلم بن عقیل را شنید و از بی وفایی کوفیان به یارانش فرمود.

کرد تا ظاهر شد. در اینجا حُرّبن یزید با نیروی ادب، یک قدم به سوی حق آمد؛ چگونه؟ وقت ظهر امام به یکی از سپاهیان خویش فرمودند: اذان بگو. سپس به حُرّ فرمود: آیا نمازت را با لشکر خود می خوانی؟ فرمانده سپاه دشمن، برخلاف انتظار گفت: نه، بلکه نماز را با تو می خوانیم.

این ادب و نمازی که او خواست تا پشت سر امام بخواند، در حقیقت پشت کردن به فرهنگ دشمن بود و او را یک قدم به سوی پروردگار پیش برد و این کار، کلیدی برای گشودن درهای رحمت حق به سوی او بود.

پس از نماز، بین امام و حُرّ گفت و گو درباره مردم کوفه و بازگشت امام به مکه یا مدینه آغاز شد؛ ولی حُرّ اصرار کرد که من مأورم شما را به کوفه ببرم. امام علیه السلام فرمودند: «تُکَلِّتُکَ اُمّک» (مادرت به عزایت بنشیند!) چه می خواهی؟ حُرّ لحظه ای سکوت کرد؛ سپس به حضرت نظر کرد و گفت: به خدا سوگند اگر غیر از تواز عرب این کلمه را به من می گفت و در چنین گرفتاری ای که تو در آن هستی قرار داشت، او را رها نمی کردم و مادرش را به شیون و فرزندمردگی یاد می کردم و قطعاً پاسخش را می دادم؛ ولی به خدا سوگند که من حق ندارم نام مادرت را جز به نیکوترین وجه بر زبان جاری کنم.

بعد از نماز جماعت با امام علیه السلام این مرحله دوم ادب حُرّ بود که نشان داد به خاطر این احترام به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، درهای رحمت خاص حضرت حق به روی او باز شده است.

گذشت تا روز عاشورا. همین که از خیمه امام حسین علیه السلام ناله غریبی مظلوم کربلا به «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ یَنْصُرُنَا وَ هَلْ مِنْ مُجِیرٍ یَجِیرُنَا» بلند شد، صدای استغاثه آن بزرگوار در آن صحرا پیچید و به گوش حُرّبن یزید ریاحی رسید. دلش از جا کنده شد و بدنش به لرزه در آمد و در دریای حیرت فرو رفت و غرق در بحر تفکر شد. نور هدایت در ساحت دل آن مقبل تابید و صورتش مثل قرص قمر درخشد و دست قدرت سبحانی، حُرّ را از جنگ وسوس شیطانی نجات داد.

پس دلاورانه تازیانه بر مرکب زد و خود را به پسر سعد بداختر رساند و فرمود: «أَتُقَاتِلُ أَنْتَ مَعَ هَذَا الرَّجُلِ؟!»; آیا با این غریب بی‌یار خیال مقاتله و کارزار داری یا اینکه این‌ها مقدمه‌چینی است برای بیعت گرفتن؟ آن ناپاک گفت: «إِي وَاللَّهِ قِتَالًا شَدِيدًا»; یعنی آری، به ذات خدا جنگی سخت خواهیم کرد که آسان‌ترش آن باشد که سرها از تن و دست‌ها از بدن جدا شود. حَزْرَ فرمود: آنچه پسر فاطمه از شما خواهش کرده، به عمل نخواهید آورد؟ پسر سعد گفت: اگر اختیار با من بود، هرآینه خواهش حسین را اجابت می‌کردم؛ اما چه کنم حکم امیر است؛ یا بیعت، یا جنگ.

رخسار حَزْرَ زرد شد و سر به زیر انداخت. خود را به عقب کشید و در موقف خود ایستاد. حَزْرَ به «قِرَّة بن قیس ریاحی» پسرعموی خود گفت: آیا مرکب خود را آب داده‌ای؟ گفت: نه یابن‌عم. حَزْرَ فرمود: چرا کوتاهی کردی؟! حالا نمی‌خواهی آب بدهی؟ قِرَّة از گفتار حَزْرَ به خیال افتاد و با خود گفت: این شیرمرد می‌خواهد از جنگ طفره ببرد و با پسر فاطمه علیها السلام روبه‌رو نشود. به حَزْرَ گفت: من اسب خود را آب نخواهم داد. حَزْرَ فرمود: پس من می‌روم مرکب خود را آب بدهم. حَزْرَ در این خیال بود که ناگاه دومرتبه ناله استغاثه حضرت به گوشش رسید که می‌فرمود: «أَمَّا مَنْ مُجِيرٍ يُجِيرُنَا، أَمَّا مَنْ مُعِينٍ يُعِينُنَا، أَمَّا مَنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنَا؟».

حَزْرَ دلاور که این ندا را شنید، رو به قِرَّة کرد و فرمود: ای پسرعم! آیا نمی‌شنوی صدای غریبی امام ابرار و ناله بی‌کسی سلطان بی‌یار را؟ آیا نگاه نمی‌کنی که چگونه در خیمه، تکیه به نیزه بی‌کسی داده و هرچه استغاثه می‌کند، کسی به فریادش نمی‌رسد؟ آیا می‌توانی با ما یار شوی و با هم برویم به خدمت جگرگوشه مصطفی و اگر بنای کارزار شد، یاری‌اش کنیم؟ ای پسرعم! دنیا جای ثبات و قرار نیست و نعمت‌های دنیا بر هیچ‌کس پایدار نمی‌ماند. شاید از دولت این غریب، دولت شهادت نصیب ما گردد و نام ما در زمره اهل سعادت مرقوم شود و در روز حشر با پسر پیامبر صلی الله علیه و آله

محشور شده، از نعم باقیه مسرور گردیم. قره بی سعادت گفت: مرا با این کار حاجت نیست!

حرّ سعادتمند روی از آن بیگانه برگرداند و روی به پسر خود آورد و فرمود: پسر! مرا طاقت حرارت جهنم نبوده و نمی توانم غضب حق تعالی را تحمل کنم و توان اینکه در فردای قیامت پیغمبر ﷺ دشمن من باشی، ندارم. پسر! برو تا به سوی حسین (علیه السلام) رو نهیم. فرزند حرّ گفت: به روی چشم؛ فرمان تو بر من مطاع است. پس کم کم پیش آمدند و صفوف را شکافتند و از کنار «اوس مهاجر» عبور کردند. اوس پرسید: ای دلیر! چه خیال داری؟ می خواهی میدان داری و اظهار شجاعت و دلاوری کنی؟ حرّ جواب مهاجر را نداد؛ درحالی که بدن حرّ در پشت زین مثل بید می لرزید؛ چنان که صدای استخوان های بدنش شنیده می شد!

مهاجر گفت: به خدا قسم کار تو مرا به شک و تردید انداخته. اگر از من بپرسند که شجاع ترین مردم کوفه کیست، من از نام تو نمی گذرم؛ پس این چه حالی است که در تو می بینم؟!

حرّ فرمود: به خدا که خود را در میان بهشت و جهنم می بینم و به خدا سوگند که هیچ چیز را بر بهشت اختیار نمی کنم؛ اگرچه بدنم را پاره پاره کنند و بسوزانند!

پس حرّ سعادتمند و سرافراز دست بر سر نهاده، با حالتی زار و گریان و از روی عجز و نیاز می گفت: پروردگارا! به سوی تو بازگشتم؛ توبه مرا قبول و گناهم را ببخشای که دل دوستان تو را به ترس انداختم و اولاد پیغمبر تو را مضطرب ساختم. از کردار زشت خود پشیمانم.

همین نحو زمزمه می کرد و گریان می آمد تا خود را به صف اصحاب حضرت رساند. یاران راه دادند. آن مرد دین دار چون چشمش بر جمال پرمال حسینی افتاد، ناله ای از عمق جاننش کشید و خود را از مرکب به زیر انداخت

و صورت به خاک مالید و قدم امام را بوسید و زارزار گریست و عرضه داشت: «یابن رسول الله! از تقصیر من درگذر» و به شدت گریه کرد. امام فرمود: «سرت را بلند کن ای حر!».

حرّ عرضه داشت: آیا توبه من پذیرفته است؟ امام فرمود: «بلی، خدا توبه تو را قبول خواهد کرد.» حرّ عرضه داشت: چون من اول کسی بودم که بر تو خروج کردم و در مقابل تو ایستادم، پس اذن فرما تا اول کسی باشم که در حضور تو کشته می‌شود. شاید در فردای قیامت یکی از آنانی باشم که با جدّ بزرگوارت صلی الله علیه و آله مصافحه می‌نماید.

پس آن حضرت اذن جهاد به حرّ سعادتمند داد و آن شیر بیشه هیجا به چالاکی خود را به دریای لشکر درانداخت و بازوی مردانگی برنواخت و نبردی نمود که بهتر از آن متصور نبود. در آن گیرودار، گروهی از شجاعان و دلیران کوفه را به خاک هلاکت انداخت تا آنکه شربت شهادت نوشید.

چون بدن مجروح حرّ را خدمت امام حسین علیه السلام آوردند، حضرت با کمال رأفت و ملاحظت، خاک را از صورت او پاک نمود و فرمود: «أَنْتَ الْحَرُّ؟» تویی آزادمرد، چنان که مادرت تو را حرّ نام نهاده و تویی جوانمرد آزاد دنیا و آخرت!



جلسه پنجم

مدیریت کارآمد

تعیین مدیریت جامعه براساس نظام اولویت







آیه محوری :

«وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ
وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ»

شعار محوری :

«مَنْ اشْتَغَلَ بِغَيْرِ الْمُهِّمِ ضَيَّعَ الْأَهَمَّ»

مقدمه

امروزه در ادبیات نظامی و جنگ‌های بزرگ، یک تاکتیک بسیار معروف و البته کشنده وجود دارد به نام «عملیات فریب». فرمانده دشمن می‌داند که اگر بخواهد مستقیماً به نقطه اصلی و حیاتی شما حمله کند، با مقاومت سنگین روبه‌رو می‌شود. پس چه می‌کند؟ در یک گوشه از میدان که اصلاً ارزش راهبردی ندارد، گرد و خاک به پا می‌کند؛ سروصدای رسانه‌ای راه می‌اندازد؛ ترقه در می‌کند و توجه همه را به آن سمت می‌کشد.

لشکر خودی فریب می‌خورد؛ تمام تمرکز، مهمات و انرژی‌اش را به آن نقطه فرعی می‌برد تا آنجا را حفظ کند. وقتی جبهه خودی کاملاً سرگرم حاشیه‌ها شد، دشمن با خیال راحت از نقطه اصلی که حالا بی‌دفاع مانده، ضربه کاری را وارد می‌کند؛ مانند عملیات فریب در جنگ رمضان که دشمن وانمود کرد برای نجات خلبان‌هایش که در ایران گرفتار شده بودند، می‌خواهد عملیات انجام

دهد، اما در حقیقت می‌خواست اورانیوم غنی‌شده ایران را سرقت کند.^۱

امروز در کوران این جنگ ترکیبی، ما دقیقاً با همین پدیده مواجهیم. بزرگ‌ترین سلاح دشمن امروز موشک و جنگنده نیست؛ بلکه جابه‌جایی اولویت‌هاست. فضای ذهنی جامعه ما، شبکه‌های اجتماعی و حتی محافل خانوادگی مان پر شده از گردوخاک عملیات فریب. هر روز یک جنجال جدید، هر روز یک دعوای حاشیه‌ای و بی‌ارزش.

نتیجه چه می‌شود؟ ما مسئله اصلی را گم می‌کنیم. سرگرم شاخ‌وبرگ‌ها می‌شویم و ریشه را فراموش می‌کنیم. انرژی نیروهای انقلاب، جوانان و مردم صرف مسائلی می‌شود که در جدول نیازهای امروز ما رتبه صدم را هم ندارند، اما از اولویت‌های حیاتی بازمی‌مانیم!

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در یک کلامی نورانی می‌فرماید: «مَنْ اشْتَغَلَ بِغَيْرِ الْمُهْمِّ ضَيَّعَ الْأَهَمَّ»؛^۲ (کسی که خودش را سرگرم مسائل غیرمهم کند، مسائلی حیاتی و اهم را از دست می‌دهد.)

نکته اول: تمرکز بر اولویت‌ها

برای رسیدن به هدف و گرفتارنشدن در تله فریب دشمن باید با مدیریت درست بتوانیم بر اولویت‌ها تمرکز کنیم؛ اما سؤال اساسی اینجاست که این هنر مدیریت را کجا و در کدام دانشگاه یا مدرسه، پیش کدام معلم و استاد، با مطالعه کدام کتاب و مقاله می‌شود یافت و آموخت؟

باید سراغ استادی رفت که نه تنها به لحاظ علمی و تئوری و ایده توانمند باشد، بلکه خودش راه را پیموده باشد و به قله رسیده باشد و این توان اولویت‌سنجی در منش و رفتار و زندگی خودش کاملاً مشهود باشد تا

1. <https://farsnews.ir/Fatemehkavand/1775572301907680073>

۲. آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۶۱۵.

بتواند به عنوان الگو انتخاب شود و چه کسی بهتر از امام حسین (علیه السلام) که امیرالمؤمنین (علیه السلام) او را به عنوان الگو معرفی کرده است.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«قَالَ عَلِيُّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) لِلْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أُسْوَةٌ أَنْتَ قَدْ مَأْتَتْ...»^۱ (حضرت علی (علیه السلام) به حضرت امام حسین (علیه السلام) فرمودند: ای اباعبدالله! از قدیم ثابت و مسلم شده که تو اسوه و مقتدای خلق می باشی.)

عظمت کار امام حسین (علیه السلام) فقط در شمشیرزدن روز عاشورا و ایستادگی در زیر باران تیرها نیست؛ اوج عظمت سیدالشهدا (علیه السلام) در هنر تشخیص اولویت در غبارآلودترین مقطع تاریخ است. در روزگاری که عده‌ای از خواص جامعه، اولویت را در چسبیدن به محراب و عبادت فردی، و عده‌ای دیگر اولویت را در سکوت و حفظ جان می دیدند، امام حسین (علیه السلام) نبض زمانه را گرفت.^۲ ایشان به درستی تشخیص داد که امروز، مسئله اصلی حفظ ظاهر اسلام نیست؛ بلکه نجات مغز و جان مایه مکتب است.

می‌خواهیم در این گفتار بررسی کنیم که این مدیریت حسینی چگونه در هر مقطعی، اصلی‌ترین درد امت را تشخیص می‌داد و چگونه رهبران انقلاب ما با الگوگرفتن از همین مکتب، در هر دهه از انقلاب، با وجود هزاران مشکل فرعی، انگشت روی اولویت اصلی گذاشته‌اند و حرکت جریان انقلاب را براساس همان اولویت راهبری و رهبری کرده‌اند.

نکته دوم: تشخیص اولویت‌ها

بعد از آنکه فهمیدیم یکی از ویژگی‌های مدیریت مکتب حسینی که ما باید به آن توجه کنیم و آن را بیاموزیم، تشخیص اولویت است، این سؤال

۱. ابن قولویه قمی، کامل الزیارات، ج ۱، ص ۷۱.

2. <https://farsi.khamenei.ir/others-dialog?id=31158>

مطرح می‌شود که امام حسین علیه السلام با چه معیارهایی اولویت‌ها را تشخیص می‌دادند؟ وقتی ده‌ها پیشنهاد و مصلحت‌اندیشی به سمت ایشان سرازیر بود، چطور مسئله اصلی را از فرعی جدا می‌کردند؟

در مکتب اهل بیت علیهم السلام به‌ویژه در سیره سیدالشهدا علیه السلام سه شاخص طلابی برای تشخیص اولویت اصلی وجود دارد:

۱. بقای مکتب (حفظ اساس دین)

اولین شاخص این است که هر جا اصل مکتب و اساس دین در خطر بود، تمام اولویت‌های دیگر حتی حفظ جان، مال، حج واجب و مصلحت‌اندیشی‌ها رنگ می‌بازد. امیرالمومنین علیه السلام در همین زمینه می‌فرماید:

«إِذَا حَضَرَتْ بَلِيَّةٌ فَاجْعَلُوا أَمْوَالَكُمْ دُونَ أَنْفُسِكُمْ، وَ إِذَا نَزَلَتْ نَازِلَةٌ فَاجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ دُونَ دِينِكُمْ، وَاعْلَمُوا أَنَّ الْهَالِكَ مَنْ هَلَكَ دِينُهُ، وَالْحَرِيبُ مَنْ حُرِبَ دِينُهُ»؛^۱ (چون بلایی برای جانتان فرارسد، مال‌های خود را سپر جان‌هایتان کنید، و چون حادثه‌ای [برای دینتان] پیش آید، جان‌هایتان را فدای دینتان کنید و بدانید که هلاک گشته کسی است که دینش هلاک شده باشد و غارت شده کسی است که دینش به غارت رفته باشد). یعنی نظام اولویت با محوریت حفظ دین باید محور حرکت مسلمان باشد.

رهبران و مصلحان توحیدی نیز باید با همین محوریت، جامعه را مدیریت کنند. اگر دین در خطر باشد، حتی امام حسین علیه السلام خودش را نیز باید فدا کند.

۲. انتفاع امت (سود و نجات جامعه اسلامی)

دومین شاخص این است که کدام اقدام، بیشترین نفع و گشایش را برای امت اسلام دارد. اگر مخیر شدیم بین اینکه خدمتی ارائه بدهیم برای یک جمع محدود ده نفره یا یک جمعیت هزارنفره، یقیناً اولویت

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۱۶.

با نفع‌رسانی به هزار نفر است، نه ده نفر. مثلاً شما مختیرید بین اینکه بیمارستان برای یک قشر خاص بسازید، یا بیمارستانی برای عموم مردم. طبیعتاً دومی اولویت دارد.

۳. عینیت تکلیف (زمان‌شناسی و اقدام بهنگام)

شاخص سوم، عینیت تکلیف است؛ یعنی کاری که الآن و در این لحظه و زمانه خدا از من می‌خواهد چیست؟ اولویت یعنی گیر نکردن در گذشته و نپردن به آینده؛ بلکه دریافتن زمان حال است. وظیفه‌ای که دیگران نمی‌توانند یا نمی‌خواهند انجام دهند، تمرکز من را جلب کرده و اولویت کاری من می‌شود.

وقتی ما این سه شاخص (انتفاع امت، بقای مکتب، عینیت تکلیف) را درک کنیم، در جنگ ترکیبی امروز هم فریب ترقه‌بازی‌های فضای مجازی را نمی‌خوریم و می‌فهمیم که امروز، ولیّ فقیه زمان براساس همین شاخص‌هاست که اولویت اول کشور را تعیین می‌کند و اجازه نمی‌دهد جامعه درگیر حاشیه‌ها شود.

نکته سوم: اولویت امیرالمؤمنین (علیه السلام) قبل از حکومت، حفظ اصل

اسلام در مواجهه با جریان نفاق

قطعاً یکی از مهم‌ترین و حساس‌ترین برهه‌های تاریخ اسلام، روزهای پس از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است. اگر سؤال شود در آن روزها اولویت اول علی (علیه السلام) چه بود، شاید خیلی‌ها بگویند: پس گرفتن حق خلافت. اما وقتی عینک اولویت‌سنجی علوی را به چشم می‌زنیم، می‌بینیم در آن مقطع، سه شاخص بقای مکتب و انتفاع امت و عینیت تکلیف، اولویت را برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) تعیین می‌کرد.

جریان نفاق و نابودی اسلام

در آن روزها، نهال اسلام بسیار نوپا بود؛ لذا از بیرون، امپراتوری روم و ایران

دندان تیز کرده بودند و در داخل، جریان نفاق که سال‌ها در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جرأت ابراز وجود نداشت، منتظر یک جرقه بود تا ریشه اسلام را بسوزاند.

یکی از سردمداران این جریان، ابوسفیان است؛ کسی که تا روز فتح مکه شمشیر زد و از روی ناچاری اسلام آورد. در تاریخ آمده است: وقتی ماجرای سقیفه پیش آمد، ابوسفیان فرصت را برای ایجاد یک جنگ و اختلاف داخلی و رسیدن به اهداف شوم خود مهیا دید و به همین خاطر سراغ امیرالمؤمنین علیه السلام که در خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله مشغول تجهیز بدن مبارک ایشان برای تشییع و تدفین بودند، رفت و پس از خواندن اشعاری با این مضمون که:

ای فرزندان هاشم! سکوت را بشکنید تا مردم، مخصوصاً قبیله‌های تیم و عدی در حق مسلم شما چشم طمع ندوزند. امر خلافت مربوط به شما و به سوی شماست و برای آن جز حضرت علی علیه السلام کسی شایستگی ندارد.

سپس با صدایی بلند گفت: ای بنی‌هاشم و ای بنی عبد مناف! چگونه رضایت می‌دهید که این مرد پست بر شما ریاست و ولایت داشته باشد؟! به خدا سوگند اگر مایل باشید، مدینه را از سواره و پیاده پر می‌کنم.

در چنین موقعیتی یک سیاستمدار تشنه قدرت چه می‌کند؟ می‌گوید: خدا خیرت بدهد! بیا کمک کن تا حقم را بگیرم. اما وجود نازنین مولا امیرالمؤمنین علی علیه السلام چنان نیست که با این ادبیات و به این راحتی فریب خورده و خود را باز یچه دست کسی چون ابوسفیان کند. او بیدار است و اولویت را به خوبی تشخیص می‌دهد و می‌داند ابوسفیان دلسوز او نیست؛ بلکه دلسوز بت‌های شکسته مکه است و قلبش مالا مال از کینه نسبت به اسلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. او می‌خواهد علی و ابوبکر با هم بجنگند تا در این خون‌ریزی داخلی، نام پیامبر صلی الله علیه و آله و اصل دین نابود شود و بار دیگر با شرک و بت‌پرستی بر مردم حکومت کند. لذا حضرت با قاطعیت دست رد به سینه ابوسفیان زدند و فرمودند:

«إِزْجِعْ يَا أَبَا سُفْيَانَ، فَوَ اللَّهِ مَا تُرِيدُ اللَّهُ بِمَا تَقُولُ، وَ مَا زِلْتَ تَكِيدُ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ، وَ نَحْنُ مَسَاغِيلُ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ سَلَمَ، وَ عَلَى كُلِّ امْرِيٍّ مَا اكْتَسَبَ وَ هُوَ وَلِيُّ مَا احْتَقَبَ»^۱ (ای ابوسفیان! از راه خود بازگرد. به پروردگار سوگند که تو برای رضای خداوند این مطلب را اظهار نمی کنی. تو همواره با اسلام دشمنی داری و این سخن هم یکی از نقشه هایی است که برای از بین بردن اسلام و قرآن کشیده ای. ما اینک گرفتار مصیبتیم و برای حضرت رسول ﷺ مشغول عزاداری هستیم، و هرکس در گرو اعمال خود خواهد بود.)

اعتراف جریان نفاق به اهداف شوم خود

برای اینکه بدانیم تشخیص امام چقدر دقیق بود، باید به سال های بعد نگاه کنیم. در زمان خلافت عثمان، وقتی قدرت به دست بنی امیه افتاد، همین ابوسفیان که حالا پیر و نابینا شده بود، در جمع امویان درحالی که فکر می کرد غریبه ای در آنجا نیست، حرف دلش را زد. در «تاریخ یعقوبی» و «مروج الذهب» نوشته اند که ابوسفیان گفت: ای بنی امیه! گوی خلافت را مانند توپ به یکدیگر پاس بدهید! قسم به آنچه ابوسفیان به آن قسم می خورد، نه بهشتی در کار است و نه جهنمی! سپس کنار قبر حضرت حمزه سیدالشهدا (علیه السلام) رفت و لگدی به قبر زد و گفت: برخیز و ببین حکومتی که دیروز بر سر آن با ما شمشیر زدید، امروز بازیچه دست کودکان ماست.^۲

کلام نورانی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در تبیین اولویت آن دوران

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نامه به مردم مصر (نامه ۶۲ نهج البلاغه) پرده از این راز بزرگ برمی دارند و دقیقاً به شاخص «بقای مکتب» اشاره می کنند و می فرمایند: «من دست نگه داشتم... تا اینکه دیدم گروهی از مردم از اسلام برگشتند و می خواهند دین محمد (صلی الله علیه و آله) را محو کنند. در اینجا بود که ترسیدم اگر اسلام و اهلس را یاری نکنم، شاهد ویرانی و شکاف در دین باشم.»

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۵۱۸.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۸۱.

«فَرَأَيْتُ أَنْ صَبْرِي عَلَى هَاتَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ مُنَازَعَتِهِمْ»؛ (پس دیدم صبرکردن بر این مصیبت، بهتر از درگیری با آن هاست).

این یعنی اولویت شناسی؛ یعنی گاهی باید از حق مسلم خودت، از جان عزیزترین کسانت بگذری، استخوان در گلویت باشد، اما چون بقای مکتب در خطر است، سکوت کنی. دشمن می خواست با جنگ داخلی، اسلام را نابود کند؛ اما علی علیه السلام با صبر خود، اسلام را برای همیشه در تاریخ حفظ کرد.

نکته چهارم: اولویت امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان حکومت، حفظ انسجام اجتماعی و شاکله حکومت

وقتی حکومت به دست امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، جامعه اسلامی دچار چنددستگی و التهاب شدید بود. در این مقطع، اولویت اول امام در کنار اجرای عدالت، حفظ انسجام اجتماعی و جلوگیری از فروپاشی امت بود. حضرت به خوبی می دانستند که اگر شیرازه جامعه از هم بپاشد، دیگر نه مکتبی می ماند و نه حکومتی که بخواهد در آن احکام الهی پیاده شود.

اهمیت انسجام اجتماعی در کلام حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۱۲۷ نهج البلاغه، شاخص بسیار مهمی را برای اولویت سنجی به ما می دهند و صراحتاً می فرمایند: «وَالزَّمُوا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ، وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ»؛ (همیشه همراه جمعیت های بزرگ [و جریان اصیل امت] باشید که دست خدا با جماعت است، و از تفرقه بپرهیزید).

این یعنی در مدیریت کلان، نباید کاری کرد که جامعه دچار چنددستگی شود. تأکید بر اتحاد و هم بستگی، از توصیه های همیشگی رهبر شهید ما بوده است:

اتحاد بین ملت و دولت، بین آحاد مسئولین گوناگون نظام، بین نیروهای مسلح و مردم، بین آحاد مردم، چیزی است که بایستی با همه وجود حفظ

بشود؛ این توصیه قطعی من است. من از علائم و قرائنی این جور احساس می‌کنم که امروز بیشترین تلاش دشمن برای این است که این هم‌صدایی را، این یک‌صدایی را، این همدلی را، این همکاری را خدشه دار بکنند. امروز این کار را دشمن دارد با شیوه‌های مختلف می‌کند؛ مردم توجه داشته باشند.^۱

مدارای شگفت‌انگیز برای حفظ انسجام

برای درک این اولویت در سیره حضرت، نحوه برخورد ایشان با خوارج بی‌نظیر است. خوارج تندروترین و بددهن‌ترین مخالفان حکومت بودند؛ اما تا زمانی که دست به شمشیر نبردند و امنیت جامعه را به هم نریختند، امام برای حفظ انسجام داخلی، نهایت مدارا را با آن‌ها کرد.

شهید مطهری در کتاب «جاذبه و دافعه علی (علیه السلام)» به زیبایی این سیره را تصویر می‌کند و می‌گوید: علی (علیه السلام) حقوق خوارج را از بیت‌المال قطع نکرد؛ مانع ورودشان به مسجد نشد و حتی وقتی وسط خطبه حضرت سروصدا و مزاحمت ایجاد می‌کردند، امام با بردباری رفتار می‌کرد.^۲

روزی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حال سخنرانی و بیان معارف والایی بود. یکی از خوارج که پای منبر نشسته بود، از روی کینه و با صدای بلند فریاد زد: «قَاتِلَهُ اللَّهُ كَافِرًا مَا أَفْقَهُ!»؛ خدا این کافر [نعوذ بالله] را بکشد؛ چقدر دانشمند است!

یاران حضرت از جا پریدند تا او را به خاطر این توهین آشکار به خلیفه مسلمین مجازات کنند؛ اما امام فوراً مانع شدند و فرمودند: آرام باشید! او تنها به من دشنام داد؛ پاسخش یا دشنام است یا بخشش؛ رهایش کنید!^۳

این یعنی رهبر جامعه اسلامی، توهین به شخص خودش را نادیده می‌گیرد تا التهاب ایجاد نشود و انسجام شکننده جامعه به هم نریزد. شبیه همین

۱. بیانات در مراسم عزاداری شهادت امام رضا (علیه السلام)، ۲ شهریور ۱۴۰۴.

۲. مطهری، جاذبه و دافعه علی (علیه السلام)، ص ۱۳۹ تا ۱۴۱.

۳. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۱۰۶.

رفتار را ما نیز در سیره رهبر شهید انقلاب در واقعه کوی دانشگاه تهران در سال ۱۳۷۸ می بینیم که بعد از آن آشوب ها ایشان فرمودند: «اگر عکس مرا هم آتش زدند و یا پاره کردند، باید سکوت کنید».^۱

پذیرش صلح و حکمیت برای حفظ شاکله سپاه

حتی در ماجرای تلخ صفین و پذیرش حکمیت، وقتی امام دیدند سپاه خودی دچار تفرقه شده و اگر جنگ ادامه پیدا کند، یاران به روی هم شمشیر می کشند و اصل و شاکله جامعه اسلامی نابود می شود، برای حفظ جان مؤمنین و جلوگیری از فروپاشی کل جبهه حق، آن شرایط تلخ را پذیرفتند.

رهبر شهید انقلاب علیه السلام در نگاهی کلان به این دوران می فرمایند: تمام تلاش امیرالمؤمنین در این پنج سال این بود که یک الگوی بی نقص از حکومت اسلامی و عدالت را ترسیم کنند؛ اما پیاده کردن این الگو، نیازمند بستری به نام جامعه بود. لذا امام خون دل ها خورد تا این ساختار و انسجام حفظ شود.

متأسفانه مشاهده می شود که گاهی یک مدیر یا یک نیروی دغدغه مند، برای یک مسئله فرعی چنان دعوایی در جامعه راه می اندازد که اصل انسجام نیروهای انقلاب یا جامعه به هم می ریزد. امیرالمؤمنین علیه السلام به ما یاد داد که حفظ شاکله امت و انسجام اجتماعی، بر تسویه حساب های شخصی و گروهی مقدم است.

نکته پنجم: اولویت حضرت زهرا علیها السلام، تبیین گفتمان ولایت

مهم ترین مأموریت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در اواخر عمر شریفشان چه بود؟ معرفی ولی و تثبیت جایگاه ولایت که واقعه غدیرخم برای همین شکل گرفت تا ستون خیمه اسلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله محکم بماند. اما به محض رحلت ایشان، دشمنان و منافقین تمام قد به میدان آمدند تا این عمود

۱. بیانات در پی حادثه کوی دانشگاه، ۲۱ تیر ۱۳۷۸.

خیمه را بشکنند. دشمن تلاش کرد تا ولایت شکل نگیرد و مهم‌ترین وصیت پیامبر ﷺ مورد هجمه و تحریف واقع شود.

اینجا یک جنگ ترکیبی و یک عملیات فریب عظیم رخ داد که در آن، جای اولویت‌ها در ذهن جامعه عوض شد. وقتی حضرت زهرا (ع) دیدند که مهم‌ترین ثمرهٔ رسالت پدرشان در حال نابودی است، یک‌تنه به میدان آمدند و در آن غبار فتنه، مهم‌ترین رسالت و وظیفهٔ خود را تبیین و دفاع از گفتمان ولایت تشخیص دادند و برای این اولویت حیاتی، از همه چیز خود، آبرو^۱ و جان مایه گذاشتند و پایه‌گذار «جهاد تبیین»^۲ شده و اولین شهیده و فدایی ولایت لقب گرفتند.

۱. جهاد آبرویی: حضرت زهرا (ع) با یادآوری پیمان آن‌ها با پیامبر ﷺ مبنی بر حمایت از اهل بیت (ع) از آن‌ها درخواست می‌کردند که به یاری حق بشتابند و از غصب خلافت توسط دیگران جلوگیری کنند. شیخ مفید می‌نویسد: امیرالمؤمنین (ع)، حضرت فاطمه (ع) را بر مرکبی سوار می‌کرد و چهل روز آن حضرت را بر در خانهٔ مهاجران و انصار می‌برد. حتی حسنین (ع) نیز همراهشان بودند. حضرت فاطمه (ع) خطاب به آنان می‌فرمود: «ای مهاجران و ای انصار! خدا را یاری کنید. من دختر پیامبر شما هستم. شما در روزی که با رسول خدا ﷺ بیعت کردید، متعهد شدید از آن چیزی که خود و فرزندانتان را حفظ می‌کنید، او و فرزندانش را نیز محافظت کنید. پس حال به بیعتتان با رسول خدا ﷺ عمل نمایید.» اما هیچ‌کدام از آنان پاسخ ایشان را ندادند و یاری‌اش نکردند. حضرت فاطمه (ع) برای درخواست یاری نزد معاذبن جبل رفت و به او فرمود: «ای معاذبن جبل! من نزد تو آمدم و طلب یاری دارم تا به آنچه با رسول خدا ﷺ بیعت کردی، ذرئه‌اش را یاری نمایی و آنچه از خود و فرزندانت دفع می‌کنی از آنان نیز دفع کنی. اکنون ابوبکر فدک را غصب کرده و نمایندهٔ مرا از آن اخراج نموده است.» معاذ گفت: «فَمَعِيَ غَيْرِي؟» آیا غیر از من کسی هست؟ حضرت فاطمه (ع) فرمود: «لَا مَا أَجَانِبِي أَخَذَ؛ نه! کسی مرا اجابت نکرد. معاذ گفت: «فَأَيْنَ أَبْلُغُ أُنَا مِنْ تُصْرِكُ؟ مَا يَبْلُغُ مِنْ تُصْرَتِي أُنَا وَخِدِي؟» من کجا توان یاری شما را دارم؟ من به‌تنهایی نمی‌توانم شما را یاری بدهم. حضرت فاطمه (ع) فرمود: «وَاللَّهِ لَا أَكَلِمَكَ كَلِمَةً حَتَّى أَجْتَمِعَ أُنَا وَ أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ انْصُرْتِ!» به خدا قسم، کلمه‌ای با تو حرف نمی‌زنم تا من و تو نزد رسول اکرم ﷺ جمع شویم. سپس حضرت فاطمه (ع) از نزد معاذ رفت. حضرت زهرا (ع) آبروی خود، که پارهٔ تن پیامبر بود را به میدان آورد تا حجت بر همه تمام شود و کسی فردا نکوید ما نمی‌دانستیم.

۲. جهاد تبیین: سلاح دیگر حضرت در این میدان، قدرت کلام و جهاد تبیین بود. اوج این روشنگری در خطبهٔ معروف فدکیه است. این خطبه فقط یک دعوای حقوقی بر سر یک باغ نبود؛ بلکه یک دورهٔ کامل ولایت‌شناسی بود. حضرت در مسجدالنبی، در میان جمعیت، اولویت گمشدهٔ جامعه را فریاد زدند و با صراحت، فلسفه ولایت اهل بیت را تبیین کردند و فرمودند: «إِطَاعَتُنَا نِظَامًا لِلْمِلَّةِ وَإِمَامَتُنَا أَمَانًا لِلْفِرْقَةِ؛ خداوند اطاعت از ما را مایهٔ نظم و انسجام ملت، و امامت ما را عامل امان فرمودند: «أَنْتِ سَيِّدَتُنَا قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ غَدِيرِ حُمْ، مَنْ كُنْتُ مَوْلَاةً فَعَلَيْ مَوْلَاةً؟» آیا سخن رسول خدا در روز غدیر خم را فراموش کردید که فرمود: هرکس من مولای اویم، علی مولای اوست؟! حضرت با این خطبه، نقاب از چهرهٔ جریان غاصب برداشتند و انحراف ایجادشده در مسیر ولایت را برای تاریخ ثبت کردند.

اگر این اولویت سنجی دقیق و فداکاری سه جانبه حضرت زهرا علیها السلام (هزینه آبرو، جهاد بیان و تقدیم جان) نبود، حقیقت ولایت برای همیشه در تاریخ تحریف می شد و اثری از اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله باقی نمی ماند. حضرت زهرا علیها السلام به ما یاد دادند که وقتی پای حفظ مکتب و بقای مسیر ولایت در میان است، باید از همه چیز گذشت.

نکته ششم: اولویت امام حسن علیه السلام، ایجاد تمایز بین اسلام اموی و علوی

غاصبان حق ولایت، به ویژه شبکه پیچیده بنی امیه فهمیده بودند که نمی توانند اصل نام اسلام را یک شبه حذف کنند؛ پس پروژه خطرناک تری کلید زدند: تغییر محتوای اسلام با حفظ پوسته آن. برای رسیدن به این هدف تلاش کردند تا یک تعریف جدید از دین ارائه دهند و آرام آرام اسلام نبوی را به فراموشی بسپارند. کار به جایی رسید که در افکار عمومی شام و بخش هایی از جهان اسلام چنین رواج دادند که اسلام دقیقاً همان چیزی است که معاویه و بنی امیه می گویند! در این فضای غبارآلود که جای حق و باطل در حال عوض شدن بود، امام حسن مجتبی علیه السلام دیدند که اسلام با خطر جدی مواجه است.

این جا اولویت اول امام چه بود؟ جنگ نظامی؟ خیر؛ اولویت حضرت، ایجاد تمایز و خط کشی شفاف بین اسلام علوی و اسلام اموی بود. امام شهید امت حضرت آیت الله العظمی خامنه ای رحمته الله تعبیر بسیار دقیقی درباره دوران امام حسن علیه السلام دارند: دوران امام مجتبی علیه السلام سخت ترین دوران ائمه بود؛ چون دشمن روبه رو، کافر صریح نبود؛ بلکه با نام اسلام و قرآن به میدان آمده بود. بنی امیه می خواستند محتوای دین را عوض کنند. اینجا اولویت امام مجتبی علیه السلام پاره کردن این نقاب تزویر و نشان دادن تفاوت اسلام ناب با اسلام اموی بود.^۱

۱. رک: انسان ۲۵۰ ساله؛ بیانات رهبر شهید انقلاب اسلامی درباره زندگی سیاسی-مبارزاتی ائمه معصومین علیهم السلام.

تخریب و تحریف چهره اسلام از نقشه‌های همیشگی دشمن است؛ به طوری که ماشین جنگ روانی دشمن با دروغ، فحاشی در فضای مجازی و تخریب مقدسات و ساخت تفکرات و گروه‌های سلفی مثل داعش یا شیعه انگلیسی و بی تفاوت نسبت به ظلم مثل انجمن حجتیه، سعی در تخریب چهره اسلام اصیل دارد و می‌خواهد در دنیا یک چهره غیرمنطقی و خشن از اسلام به نمایش بگذارد.

راهکار چیست؟ همان طور که رهبر شهید رحمته‌الله فرمودند، راهکار جهاد تبیین همراه با اخلاق اسلامی است. ما با فحاشی متقابل به جایی نمی‌رسیم؛ بلکه با منطق قوی و رفتار حسنی با موضع‌گیری درست در برابر ظالم و حمایت از مظلوم باید فریب خوردگان دستگاه رسانه‌ای دشمن را بیدار کنیم.

نتیجه این‌که: هنر امام حسن علیه السلام که رهبری از آن به عنوان «نرمش قهرمانانه» یاد می‌کنند،^۱ این بود که با مدیریت صحیح اولویت‌ها، اجازه ندادند اسلام تقلبی‌اموی جایگزین اسلام اصیل شود و این مسیر را برای قیام سیدالشهدا علیه السلام هموار کردند.

نکته هفتم: اولویت امام حسین علیه السلام، حفظ اصل اسلام در مواجهه با

جریان شرک

در دوران امام مجتبی علیه السلام هنوز دشمن پشت نقاب دین پنهان بود؛ اما در دوران امام حسین علیه السلام با روی کارآمدن یزید، ماجرا تغییر کرد. اینجا دیگر بحث انحراف یک حاکم اسلامی نبود؛ بلکه اولویت، مقابله با جریان شرک و بازگشت صریح به جاهلیت پیش از اسلام بود. اگر امام حسین علیه السلام قیام نمی‌کرد، چیزی از اصل اسلام باقی نمی‌ماند.

۱. انسان ۲۵۰ ساله (حلقه دوم)، ص ۱۵۱.

نشانه‌های جریان شرک و جاهلیت مدرن اُموی و راه مقابله امام حسین (ع)

انکار وحی و نبوت: یزید و جریان حاکم، دیگر تظاهر به دین‌داری هم نمی‌کردند. اوج این تفکر در اشعاری که یزید می‌خواند، متبلور است. وقتی سر مطهر سیدالشهدا (ع) را نزد او بردند، با چوب خیزران بر لب و دندان مبارک حضرت می‌زد و کفر درونی خود را این‌گونه آشکار کرد: «لَعَبْتُ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا... خَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ»^۱؛ (بنی‌هاشم با حکومت بازی کردند؛ نه خبری از آسمان آمده و نه وحیی نازل شده است!)

این یعنی بازگشت کامل به شرک ابوسفیان و انکار اساس بعثت پیامبر (ص). **ترویج علنی فساد و شکستن حریم‌ها:** حاکمی که باید حافظ شریعت باشد، آشکارا شرب خمر می‌کرد؛ سگ‌بازی می‌کرد و محارم الهی را زیر پا می‌گذاشت.

موضع‌گیری صریح سیدالشهدا (ع): امام حسین (ع) دقیقاً دست روی همین ویژگی‌ها گذاشتند. وقتی مروان در مدینه از حضرت خواست تا با یزید بیعت کند، امام فرمودند: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ تَلَيْتَ الْأُمَّةَ بَرَاءً مِثْلَ يَزِيدٍ»؛ (فاتحه اسلام را باید خواند، زمانی که امت گرفتار حاکمی مثل یزید شود.) و در جای دیگر فرمودند: «يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبُ الْخَمْرِ قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ مُغْلِنٌ بِالْفُسْقِ وَمِثْلِي لَا يُتَابَعُ مِثْلُهُ»^۲؛ (یزید مردی فاسق، شراب‌خوار و قاتل انسان‌های بی‌گناه است که آشکارا گناه می‌کند، و کسی مثل من با کسی مثل او بیعت نمی‌کند.)

اقدامات حضرت در برابر این جریان (روشن‌گری و عمل)

خطبه خوانی و بیدار کردن خواص (پیش از قیام): حضرت دو سال قبل از مرگ معاویه، در منا حدود هزار نفر از صحابه و تابعین را جمع کردند

۱. شریف قرشی، حیاة الامام الحسین، ج ۲، ص ۱۸۷ و ج ۳، ص ۳۷۷.

۲. ابن طاووس، اللهوف، ص ۲۲، المسلك الاول في الامور المتقدمة.

(خطبه منا) و با عتاب شدید به علما و خواص فرمودند: «چرا در برابر ظلم و تحریف دین سکوت کرده‌اید؟!» حضرت در این خطبه فرمودند: «شما از حق ضعیفان غفلت کردید... و با ظالمان سازش کردید».^۱

اقدام عملی و تأییدنکردن نظام شرک: امام علیه السلام می‌دانستند که بیعت ایشان، یعنی امضای مشروعیت نظام کفر. لذا شبانه از مدینه خارج شدند و فرمودند: «إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا... وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي»^۲ (من برای سرکشی و عداوت و فسادکردن و ظلم نمودن از مدینه خارج نشدم؛ همانا من برای ایجاد اصلاح امت جدم خارج شدم).

نامه‌نگاری برای ایجاد موج بیداری: حضرت به بصره و کوفه نامه نوشتند. در نامه به بزرگان بصره فرمودند: «إِنِّي أَدْعُوكُمْ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى نَبِيِّهِ فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ...»^۳ (من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش می‌خوانم، چراکه سنت مُرده و بدعت زنده شده است).

درهم شکستن هیمنه شرک با خون

مدیریت حسینی در این بحران، یک مدیریت عاشورایی بود. یزید با ابزار زور، زر و تزویر قصد داشت اسلام را از ریشه بخشکاند. اگر امام حسین علیه السلام در خانه می‌ماند، اسلام معاویه و یزید به عنوان اسلام واقعی نهاده می‌شد؛ اما حرکت، جهاد و شهادت حضرت، یک شوک عظیم به پیکر بی‌حس جامعه اسلامی وارد کرد. خون گلولی علی اصغر علیه السلام و خطبه‌های آتشین زینب کبری علیه السلام، نقاب از چهره کریه بنی‌امیه انداخت. مردم بیدار شدند و فهمیدند که این‌ها خلیفه مسلمان نیستند؛ بلکه ادامه همان جریان شرک بدر و احد هستند.

۱. حزانی، تحف العقول، ص ۱۶۸.

۲. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹؛ ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۴، ص ۸۹.

۳. ابن‌نما حلی، مثیر الأحزان، ج ۱، ص ۲۷.

امام با فدای جان خود و خانواده‌اش، بقای مکتب را تضمین کرد و به همه نسل‌ها نشان داد: در جایی که اساس دین در خطر است، اولویت مطلق، قیام و فداکاری است؛ حتی به قیمت دادن سر بر بالای نیزه‌ها.

نکته هشتم: اولویت انقلاب اسلامی

انقلاب اسلامی ایران در امتداد همان مسیر اهل بیت (علیهم‌السلام) شکل گرفته است. امامین انقلاب (علیهم‌السلام) در هر مقطع زمانی، با رصد دقیق میدان و تحلیل شرایط و اقتضائات، مهم‌ترین نیاز را تشخیص داده و تمام ظرفیت امت را به آن سمت هدایت کردند.

دوران پیش از انقلاب: براندازی نظام طاغوت

مشکلی که رژیم پهلوی در ایران به وجود آورده بود، ایجاد جامعه‌ای بسته و حکومتی مطلقه بود. جامعه‌ای که در آن مشارکت فکری و عملی نبود؛ جامعه‌ای که آزادی در تمام ساحت‌ها معنایی نداشت؛ جامعه‌ای که انتخابات و رقابت در عرصه سیاست بازیچه‌ای بیش نبود؛ جامعه‌ای که تمام توان و تلاش خود را برای کنارزدن دین در عرصه اجتماعی گذاشته بود و جامعه‌ای که یأس و ناامیدی در آن موج می‌زد و کشوری درست شده بود که فرهنگ سیاسی مردمش پر بود از فرهنگ حذف و ترس و خشونت.

حضرت امام خمینی (علیه‌السلام) در زمره یکی از مخالفان واقعی پهلوی قرار گرفت و با تفکر و اندیشه نوی خود توانست نظام پهلوی را به چالش بکشد و از صحنه روزگار حذف کند و ایده‌ها و دیدگاه‌های خود را که برگرفته از سنت فکری سیاسی مکتب تشیع بود، از لابه‌لای کتاب‌ها بیرون کشیده، به عرصه عمل بیاورد.

مهم‌ترین علل مخالفت امام خمینی (علیه‌السلام) با نظام سیاسی پهلوی

۱. نفی طاغوت

در مصاحبه‌ای که مجله آلمانی «اشپیگل» با امام علیه السلام انجام می‌دهد، ایشان در جواب خبرنگار آلمانی می‌فرمایند:

سبب اصلی قیام مردم کشور، شخص شاه و رژیم اوست. این پدرش و خود اوست که طی ۵۵ سال، اولاً، با اسلام با کینه‌توزی دشمنی کرده‌اند و در هدم اسلام به‌عنوان حافظ آزادی و استقلال کشور کوشیده‌اند. ثانیاً، تمام آزادی‌ها و حقوق ملت مصرح در قانون اساسی را از میان برده‌اند و ثالثاً، استقلال کشور را به‌کلی از میان برده‌اند. تمام بنیادهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی که این ملت طی قرون برای زندگانی مستقل خویش فراهم آورده بود، به وسیله این رژیم از میان برده شده است.^۱

همان‌طور که می‌دانیم، استبداد، دشمن اصلی آزادی و استقلال است. وقتی در عرصه‌ای استبداد رخ نمود، آزادی و استقلال جایگاهی نخواهند داشت. لابد آن‌هایی که خواستار آزادی و استقلال هستند، باید با استبداد درگیر شوند. امام خمینی علیه السلام در این باره می‌فرمایند:

یکی از بنیادهای اسلام، آزادی است. انسان واقعی ملت مسلمان، فطرتاً یک انسان آزادشده است. رژیم کنونی ایران [رژیم شاه] می‌خواهد و می‌کوشد و تاکنون کوشیده است که این بنیادهای مترقی را درهم بشکند. بنیاد دیگر اسلام، اصل استقلال ملی است. قوانین اسلام تصریح دارند که هیچ ملتی و هیچ شخصی حق مداخله در امور کشور ما را ندارد؛ اما رژیم [شاه] این استقلال را از ما گرفته و بر باد داده است.^۲

۱. صحیفه امام، ج ۴، ص ۳۵۷.

۲. صحیفه امام، ج ۴، ص ۲۴۲ و ۲۴۳.

۲. نفی استعمار

دومین علت مخالفت امام خمینی علیه السلام با رژیم طاغوتی، نفوذ استعمار و سلطه‌گری آن‌ها بر ملت مسلمان ایران و وابستگی شاه ایران به آنان ذکر شده، که در زیر به گفتار امام در این باب استشهد می‌کنیم. ایشان می‌فرمایند:

در عصر ما، ملت ما یافت که شاه به واسطه پیوندی که با غرب، مخصوصاً با امریکا دارد و همین‌طور با شرق، تمام مخازن ما را به باد داده است؛ بلکه نیروهای انسانی ما را نیز به هدر داده است، و فهمیدند جنایات فوق‌العاده‌ای که مرتکب می‌شود، به واسطه پیوندی است که شاه با ابرقدرت‌ها دارد. از این جهت، ملت ما به پا خاست و سایر ممالک، از جمله ممالک اسلامی نیز به این حقیقت تلخ توجه پیدا کردند.^۱

در جای دیگر می‌فرمایند:

یکی از جهاتی که ما را در مقابل شاه قرار داده است، کمک او به اسرائیل است. من همیشه در مطالبم گفته‌ام که شاه از همان اول که اسرائیل به وجود آمد، با او همکاری کرده است و وقتی که جنگ بین اسرائیل و مسلمانان به اوج خود رسیده بود، شاه همچنان نفت مسلمین را غصب کرده و به اسرائیل می‌داد و این امر، خود از عوامل مخالفت من با شاه بوده است.^۲

در یکی از مصاحبه‌ها خبرنگار از امام پرسید: چرا شما از زمان برکناری مصدق تاکنون اعمال امریکا را متهم می‌کنید؟ آیا دلیل هم دارید؟ امام فرمودند: سالیان دراز است که آمریکا برخلاف همه موازین بین‌المللی و

۱. همان، ج ۵، ص ۴۰۵.

۲. همان، ص ۱۸۷.

انسانی، در امور داخلی کشور ایران دخالت مستقیم دارد؛ به طوری که امروز می بینیم وقتی که شاه در پرتگاه سقوط قرار گرفته و ملت ایران برای به دست گرفتن سرنوشت خود به پا خاسته است، مستقیماً رئیس جمهور آمریکا و نیز بعضی از سایر مقامات عالی رتبه آمریکایی رسماً دخالت می کنند و علی رغم اراده قاطع ملت ایران، اعلام می کنند که ما از شاه حمایت می کنیم و باید حمایت بکنیم؛ چون بهترین دولت و حافظ منافع ما در منطقه است. در سالیان دراز می بینیم که اکثر، بلکه تمامی سیاست های شاه در زمینه های مختلف در جهت تأمین هرچه بیشتر منافع آمریکا و هم دستان آمریکا بوده است. کشاورزی ایران را به نفع آمریکا نابود کرده است. مخازن زیرزمینی و مخصوصاً نفت را به غارت آمریکا داده است و ایران را با پول نفت، انبار اسلحه ساخته است.^۱

۳. تفکر شیعه، طاغوت را نمی پذیرد

امام خمینی علیه السلام در این باره می فرمایند:

اما اینکه چرا امروز تمامی علمای مذهبی علیه رژیم شاه و دولت های او قیام کرده اند، بسیار واضح است. امام علی علیه السلام می گوید: «خداوند از دانشمندان پیمان گرفته است که بر سیری ستمگر و گرسنگی مظلوم سکوت نکنند.» و این شاه ستمگر و دارودسته اوست که با همه فقر طاقت فرسای مردم ما، میلیاردها دلار ثروت کشور را به خود اختصاص داده است و نیز «اگر بدعت ها در دین ظاهر شود، بر علماست که دانش خود را آشکار کند»، ... این شاه است که با انواع دروغ ها و حيله ها هم دین خدا را تحریف کرده و خواسته های شیطانی خود و اربابانش را به عنوان قوانین منطبق با اسلام، بر ملت مظلوم ایران تحمیل می کند، و هم حقایق

و واقعیات را وارونه جلوه می‌دهد. بر علمای دینی و مذهبی است که چهره واقعی او را به ملت معرفی کنند.^۱

و می‌فرمایند:

اگر چنانچه فقیه در کار نباشد، ولایت فقیه در کار نباشد، طاغوت است...، اگر با امر خدا نباشد، رئیس‌جمهور با نصب فقیه نباشد، غیرمشروع است. وقتی غیرمشروع شد، طاغوت است...، طاغوت وقتی از بین می‌رود که به امر خدای تبارک و تعالی یک کسی نصب بشود.^۲

براساس این مبانی فکری و رهبری حضرت امام خمینی علیه‌السلام، انقلابی در ایران با نام «انقلاب اسلامی» به ثمر نشست.

دهه شصت: دفع دشمن و حفظ اصل نظام

در این دهه، کشور عزیزمان ایران مورد هجوم همه جانبه نظامی و ترورهای داخلی قرار گرفته بود و اولویت اقتضای کرد که یک دفاع مقدس برای حفظ شاکله نظام اسلامی شکل بگیرد. امام خمینی علیه‌السلام فرمودند:

مسئله حفظ نظام جمهوری اسلامی، از اهم واجبات عقلی و شرعی است که هیچ چیز به آن مزاحمت نمی‌کند.^۳

امام خمینی علیه‌السلام بارها تأکید کردند که «جنگ در رأس امور است». ^۴ ایشان اجازه ندادند درگیری‌های سیاسی داخلی (مثل ماجرای بنی صدر)، تمرکز امت را از مرزها منحرف کند.

داستان شهید مهدی باکری اینجا تبلور می‌یابد. او شهردار بود؛ مهندس

۱. همان، ص ۳۸۹ و ۳۹۰.

۲. همان، ج ۱۰، ص ۲۲۱.

۳. همان، ج ۱۹، ص ۱۵۳.

۴. همان، ج ۲۰، ص ۳۴۷ تا ۳۱۱.

بود؛ اما وقتی دید «عینیت تکلیف» در جبهه است، صندلی مدیریت شهری را رها کرد و به جبهه‌ها شتافت. یا شهید چمران که دانشمند فیزیک پلاسما در آمریکا بود، اما اولویت را حضور در خاکریزهای دهلایه دید. آن‌ها فهمیدند که اگر نظام از بین برود، نه علمی می‌ماند و نه دینی.

دهه هفتاد: تثبیت ساختار و مقابله با شبیخون فرهنگی

دهه هفتاد مساوی شد با پایان جنگ سخت و آغاز تهاجم خاموش به باورها و تهاجم وسیع فرهنگی که اولویت بر بازسازی کشور و مقابله با تهاجم فرهنگی قرار گرفت. در آن دوران، رهبر شهید انقلاب علیه السلام بارها تأییری چون «شبیخون فرهنگی» و «ناتوی فرهنگی» را مطرح کردند.

در روزگاری که برخی مسئولین غرق در تکنوکراسی و سدسازی بودند و از فرهنگ غفلت کردند، رهبر شهید انقلاب علیه السلام اولویت را حفظ روحیه جوانان مؤمن دانستند که در این مقطع، شهید سید مرتضی آوینی مصداق بارز درک اولویت است. او دوربین خود را به جای زرق و برق‌های توسعه غربی، به سمت راهیان نور و تفحص شهدا چرخاند تا ارتباط نسل جدید با نسل دفاع مقدس قطع نشود و در برابر شبیخون فرهنگی، یک سنگر معنوی بسازد.

دهه هشتاد: ترویج فرهنگ خدمت و نهضت تولید علم

نیاز کشور به استقلال قطعی و جبران عقب‌ماندگی‌های علمی و لزوم پیشرفت علمی، نهضت نرم‌افزاری و خدمت‌رسانی تبدیل به اولویت اصلی کشور شد و در این مسیر رهبر انقلاب با استناد به کلام امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمودند: «الْعِلْمُ سُلْطَانٌ، مَنْ وَجَدَهُ صَالٍ بِهِ، وَ مَنْ لَمْ يَجِدْهُ صَيِّلٌ عَلَيْهِ»^۱ موتور پیشرفت علمی را روشن کردند.

۱. «دانش، سلطنت و قدرت است؛ هرکه آن را بیابد، با آن یورش بزد و هرکه آن را از دست بدهد، براو یورش برند». ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۱۹.

رهبر شهید انقلاب علیه السلام در این دهه شخصاً وارد میدان شدند و ساعت‌ها با اساتید و نخبگان جلسه گذاشتند. داستان مرحوم سعید کاظمی آشتیانی (بنیان‌گذار پژوهشگاه رویان) در این مقطع می‌درخشد. او با دست خالی، اما با اراده جهادی، ایران را در زمینه سلول‌های بنیادی به لبه تکنولوژی جهان رساند. رهبر انقلاب او را «فرزند صالح انقلاب»^۱ نامیدند؛ زیرا اولویت دهه هشتاد را فهمید. همچنین شهدای هسته‌ای ما مثل شهید مجید شهریاری، با انجام غنی‌سازی ۲۰٪ اورانیوم، دست برتر را برای نظام ایجاد کردند.

دهه نود: شکوفایی اقتصادی و مقاومت فعال

جنگ تمام‌عیار اقتصادی و فتنه داعش در منطقه، اولویت اول کشور را اقتصاد مقاومتی و دفع شرّ تروریسم تکفیری و تکیه بر قاعده نفی سبیل کرد: «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»؛^۲ دشمن نباید از طریق اقتصاد با ناامنی بر مسلمانان مسلط شود.

در این دهه دشمن دو بازو داشت: تحریم اقتصادی و تروریسم داعشی. اولویت‌شناسی رهبری در نام‌گذاری سال‌ها با محوریت «تولید و اقتصاد» و هم‌زمان صدور فرمان دفاع از حرم تجلی یافت.

شهید حاج قاسم سلیمانی قهرمان این دهه است. او در میدان شام و عراق، اجازه نداد کمر بند امنیتی جمهوری اسلامی پاره شود. حاج قاسم می‌گفت: «جمهوری اسلامی حرم است. اگر این حرم بماند، حرمین دیگر می‌مانند.» این یعنی درک دقیق از «بقای مکتب» بود.

دهه جاری: اقتصاد مردم‌بنیان و جهاد تبیین (عینیت تکلیف امروز)

اقتصاد مردم‌بنیان به معنای سپردن کار به دست خود مردم و خروج اقتصاد

1. <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=28535>

۲. نساء، ۱۴۱.

از انحصار دولت یا سرمایه داران خاص است. همان طور که در دفاع مقدس، حضور بسیج مردمی گره گشا شد، در جنگ اقتصادی نیز راهکار اصلی، مشارکت دادن آحاد جامعه در عرصه تولید و ثروت آفرینی است. این اقتصاد، بر پایه توانمندی ها، سرمایه های خرد و ابتکارات تک تک افراد جامعه بنا می شود.

امام شهید انقلاب علیه السلام بارها بر این موضوع تأکید کرده اند و شعار سال های اخیر (مانند: جهش تولید با مشارکت مردم) نیز گواه همین امر است. ایشان می فرمایند:

اساس کار در اقتصاد مقاومتی، اقتصاد مردمی است؛ یعنی اقتصاد باید دست مردم باشد... دولت باید نظارت کند؛ هدایت کند؛ کمک کند؛ جایی که سرمایه گذاری کلانی لازم است که از عهده مردم برنمی آید، دولت وارد بشود؛ اما کار اقتصادی باید دست مردم باشد.^۱

نکته نهم: الزامات اقتصاد مردم بنیان برای تحقق این نوع اقتصاد مردمی

۱. تغییر نقش دولت از تصدی گری به تسهیل گری: نظارت دولت نباید رقیب بخش خصوصی و مردم باشد.
۲. مبارزه با فساد و رانت: تا زمانی که رانت و انحصار وجود داشته باشد، سرمایه و انگیزه مردم وارد میدان تولید نمی شود.
۳. رفع موانع زائد اداری (مقررات زدایی): دریافت مجوزها و شروع کسب و کار باید برای جوانان و کارآفرینان آسان و سریع باشد.
۴. هدایت نقدینگی: ایجاد بسترهای امن و سودآور تا مردم به جای خرید طلا، ارز و دلالی، سرمایه های خرد خود را وارد چرخه تولید کنند.

1. <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=26023>

۵. فرهنگ‌سازی: ترویج فرهنگ کار، تولید و مصرف کالای داخلی در میان مردم.

نکته دهم: راهکارهای عملی و مصادیق عینی

۱. توسعه و تقویت تعاونی‌ها: تشکیل تعاونی‌های روستایی یا محله‌ای؛ مثلاً اهالی یک روستا سرمایه‌های خرد خود را جمع کرده و یک کارگاه فرآوری محصولات کشاورزی (مانند بسته‌بندی زعفران، عرقیات گیاهی یا تولید خشکبار) تأسیس کنند تا سود ارزش افزوده به جای دلال، به جیب مردم بومی برود.

۲. حمایت از شرکت‌های دانش‌بنیان: جوانان تحصیل کرده با تأسیس شرکت‌های دانش‌بنیان، نیازهای وارداتی کشور را در مقیاس کوچک تولید می‌کنند. مثلاً ساخت قطعات خاص صنعتی یا تولید نرم‌افزارهای مدیریت توزیع کالا که با سرمایه کم، اما دانش بالا شکل می‌گیرند.

۳. تأمین مالی جمعی برای پروژه‌های محلی: استفاده از پلتفرم‌های شفاف برای جمع‌آوری سرمایه‌های خرد (مثلاً هر نفر ۵ میلیون تومان) برای احیای یک کارخانه تعطیل شده در استان یا راه‌اندازی یک نیروگاه کوچک خورشیدی، و سپس تقسیم سود حاصله بین سهام‌داران خرد مردمی

۴. رونق کسب‌وکارهای خانگی و خرد: ایجاد شبکه‌های توزیع و فروش اینترنتی برای بانوانی که در خانه به تولید صنایع دستی، پوشاک یا مواد غذایی خانگی مشغولند؛ یا ایجاد بازارهای محلی (جمعه‌بازارها) توسط شهرداری‌ها بدون دریافت هزینه‌های سنگین.

۵. مردمی‌سازی صنایع بزرگ (سهام‌داری واقعی): واگذاری شفاف و قاعده‌مند سهام کارخانجات دولتی به مردم (مانند ایده اولیه سهام عدالت، اما با مدیریت و مشارکت واقعی مردم در تصمیم‌گیری‌ها، نه صرفاً دریافت سود سالانه).

۶. مدیریت مصرف: یعنی مصرف متعادل و پرهیز از اسراف و تبذیر. هم دستگاه‌های دولتی، هم دستگاه‌های غیردولتی، هم آحاد مردم و خانواده‌ها باید به این مسئله توجه کنند و این واقعاً جهاد است.^۱

۱. بیانات در دیدار کارگزاران نظام، ۳ مرداد ۱۳۹۱.





جلسه ششم

انقلاب مردمی، مردم انقلابی

نقش مردم در تحولات اجتماعی





آیه محوری:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»

شعار محوری:

میدان با ما، خیابان با ما

مقدمه

در این جلسه، گفت‌وگوی ما پیرامون یکی از ستون‌های اصلی تحولات تاریخ‌ساز است؛ حقیقتی که اگر درست دیده نشود، نه عاشورا درست فهم می‌شود و نه انقلاب اسلامی؛ یعنی: «نقش مردم در نهضت‌های الهی»، با نگاهی تطبیقی به حماسه عاشورا و انقلاب اسلامی.

در منطق دین، حرکت‌های الهی فقط با حقانیت رهبر و درستی پیام به سرانجام نمی‌رسد؛ بلکه یک ضلع دیگر هم دارد که اگر نباشد، حق در غربت می‌ماند و عدالت تنها می‌شود: حضور آگاهانه، اراده‌مند و هزینه‌ده مردم. تاریخ هم همین را شهادت می‌دهد. هیچ تحول اجتماعی پایداری، بدون همراهی توده‌ها شکل نمی‌گیرد. نهضت‌ها وقتی تاریخ می‌سازند که «مردم» از تماشاگر بودن بیرون بیایند و به «کنشگر میدان» تبدیل شوند. قرآن کریم این حقیقت را با صراحت بیان می‌کند، آنجا که می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^۱ (خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد، مگر آنکه خودشان آنچه را در درون و جانشان است، تغییر دهند).

یعنی مسیر تقدیر اجتماعی، از درون انسان‌ها آغاز می‌شود؛ از تصمیم، بصیرت، ایمان، شجاعت و ایستادگی. اگر جامعه‌ای نخواهد، اگر مردم حرکت نکنند، اگر اراده‌ها بیدار نشود، سنت الهی بر تغییر جاری نمی‌شود.

در آیه‌ای دیگر، قرآن کریم نقش پشتیبانی مؤمنان از رهبر الهی را برجسته کرده، می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ»^۲ (اوست که تو را با یاری خود و به وسیله مؤمنان تأیید کرد).

این یعنی در کنار نصرت الهی، یک مجرای روشن هم هست: مؤمنان؛ مردمی که ایمانشان در صحنه معنا پیدا می‌کند، نه فقط در شعار و احساس.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در عهدنامه مالک اشتر، این جایگاه را به زیباترین و دقیق‌ترین بیان ترسیم می‌کند؛ آنجا که می‌فرماید: «وَ إِنَّمَا عِمَادُ الدِّينِ وَ جَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَ الْعُدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ الْعَاقِمَةُ مِنَ الْأَمَّةِ»^۳ (ستون دین، پشtownه جامعه مسلمانان، و ذخیره در برابر دشمنان، همین توده‌های مردمند).

پس اگر بخواهیم عاشورا را درست بفهمیم، باید «نقش مردم» را درست ببینیم؛ هم آنجا که حضور اندک اهل وفا حماسه ساخت، و هم آنجا که غیبت بسیاری میدان را به نفع باطل تغییر داد. اگر بخواهیم انقلاب اسلامی را درست تحلیل کنیم، باید ببینیم چگونه اراده عمومی، ایمان مردم، و ایستادن توده‌ها در صحنه، یک نهضت را به یک تحول تمدنی تبدیل کرد. ان شاء الله در ادامه، با تکیه بر آیات قرآن، روایات و تجربه تاریخ، این حقیقت را دقیق‌تر دنبال می‌کنیم که در نهضت‌های الهی، مردم فقط «جمعیت»

۱. رعد، ۱۱.

۲. انفال، ۶۲.

۳. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

نیستند؛ بلکه حجت عملی یک جامعه‌اند، و هر جا مردم به موقع آمدند، حق سرافراز شد، و هر جا دیر آمدند یا نیامدند، تاریخ زخم خورد.

مردم در آینه تاریخ

برای درک این اصل، به پنج نمونه تاریخی اشاره می‌کنیم؛ اما قبل از بیان نمونه‌های تاریخی باید بدانیم که:

سابقه «بیعت» به عنوان پیمانی طرفینی در میان مردم عرب به پیش از اسلام بازمی‌گردد. در اسلام نیز این رسم اجتماعی پذیرفته شد و پیامبر ﷺ از آن بهره برد. در تاریخ اسلام، همواره حاکمان، بیعت و میثاق وفاداری مردم را موجب استحکام و اقتدار حکومت خویش دانسته و هرگز خود را از بیعت و اعتماد مردم بینیاز نمیدانستند.^۱

خلفای غاصب نیز با علم به همین سازوکار، ابتدا سعی در بیعت گرفتن از مردم کردند. اگرچه این بیعت با اعمال زور انجام شد، اما در افکار عمومی مردم را همراه خود نشان دادند.^۲

در ادامه، به نمونه‌های تاریخی می‌پردازیم:

۱. پیمان عقبه (صدر اسلام):

بیعت انصار با پیامبر ﷺ در مکه زمینه‌ساز هجرت و تأسیس حکومت اسلامی در مدینه شد که به طور خلاصه بر این برهه از تاریخ مرور خواهیم داشت.

طلوع امید در اوج سختی‌ها

روزگاری بر پیامبر اکرم ﷺ گذشت که محاصره سخت شعب ابی طالب تازه

۱. باوری سرسختی، «بازخوانی زمان و علت بیعت امام علی (ع) با ابوبکر»، تاریخ در آینه پژوهش، ۱۳۸۶، شماره ۱۵.

۲. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۲۱.

تمام شده بود؛ اما با رحلت دو حامی بزرگ ایشان یعنی حضرت خدیجه علیها السلام و جناب ابوطالب رضی الله عنه، مکه به محیطی به شدت ناامن و پر از خفقان تبدیل شد. تلاش پیامبر برای دعوت مردم طائف هم با مخالفت سران آنجا روبه رو شد. اما در اوج همین فشارها، خداوند درهای رحمتش را از شهری دیگر به نام «یثرب» باز کرد.^۱

جرقه اول و آشنایی یثربیان با نور اسلام

در ایام حج، پیامبر صلی الله علیه و آله به میان قبایل می‌رفتند. در یکی از این دیدارها با گروهی از مردم یثرب برخورد کردند و آیتی از قرآن را برایشان تلاوت کردند. آن‌ها که پیش‌تر وصف پیامبر آخرالزمان را شنیده بودند، بی‌درنگ ایمان آوردند. یثربیان که از جنگ‌های داخلی میان قبایل اوس و خزرج خسته شده بودند، به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردند: ما به‌سوی قوم خود بازمی‌گردیم تا شاید خداوند به واسطه شما میان ما صلح و وحدت ایجاد کند.

عقبه اولی، پیمان اخلاق و سازندگی: سال بعد، دوازده نفر از اهالی یثرب در محلی به نام «عقبه» با پیامبر دیدار و با ایشان بیعت کردند. جالب اینجاست که در این مرحله، پیامبر صلی الله علیه و آله از آن‌ها تعهد جنگی نگرفت، بلکه یک «پیمان اخلاقی» بست. شروط بیعت این بود: شرک نورزید؛ دزدی و زنا نکنید؛ فرزندکشی نکنید؛ تهمت ننزید و از دستورات پیامبر نافرمانی نکنید.^۲

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله جوان مخلص و فداکاری به نام «مصعب بن عمیر» را که به‌خاطر اسلام از تمام ثروت و رفاه خانواده‌اش گذشته بود، به‌عنوان اولین مبلغ به یثرب فرستاد تا به مردم قرآن بیاموزد.^۳

عقبه ثانیه، عهد جان‌نثاری و دفاع: یک سال گذشت و با تلاش‌های

۱. ابن‌هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۴۲۸ و ۴۲۹.

۲. همان، ص ۴۵۴ تا ۴۵۶.

۳. عاملی، الصحیح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله، ج ۳، ص ۳۱۹ و ۳۲۰.

مصعب، اسلام در یثرب ریشه دواند. این بار کاروانی بزرگتر شامل هفتاد مرد و دوزن، شبانه و به دور از چشم مشرکان با پیامبر ﷺ در عقبه دیدار کردند. این مرحله، مرحله «پیمان دفاعی» بود. پیامبر ﷺ فرمودند: «باید از من همان گونه دفاع کنید که از ناموس و فرزندان خود دفاع می کنید».

اهل یثرب با شجاعت دست بیعت دادند. در این میان، یکی از آن ها پرسید: «ای رسول خدا! مبادا روزی پیروز شوید و به میان قوم خود (مکه) برگردید و ما را رها کنید!» پیامبر ﷺ با لبخندی مهربانانه و کلامی تاریخی فرمودند: «خون من خون شماست... شما از من هستید و من از شما؛ با هر کس بجنگید، می جنگم و با هر کس صلح کنید، صلح می کنم».

۲. حضور مردم در خلافت امیرالمؤمنین علیهم السلام

هجوم سراسری مردم پس از قتل عثمان برای بیعت با حضرت چنان بود که تمام مردم برای بیعت به سوی امام رفتند؛ گویا مردم با خدا و رسولش بیعت کردند. نیروهای نظامی مصر و عراق، اعراب شهرها، اهل بدر، مهاجرین و انصار نیز همگی بیعت کردند. امام در بعضی از خطبه هایشان، میزان سرور مردم از بیعتش را چنین بیان می فرمایند:

«وَبَلَغَ مِنْ سُورِ النَّاسِ بَبِيعَتِهِمْ إِيَّايَ أَنْ ابْتَهَجَ بِهَا الصَّغِيرُ، وَهَدَجَ إِلَيْهَا الْكَبِيرُ، وَتَحَامَلَ نَحْوَهَا اللَّغِيلُ، وَحَسَرَتْ إِلَيْهَا الْكَعَابُ»^۱ (آن چنان مردم در بیعت با من خشنود بودند که خردسالان، شادمان و پیران برای بیعت کردن، لرزان به راه افتادند. بیماران بر دوش خویشان سوار و دختران جوان، بی نقاب به صحنه آمدند.) حضرت فلسفه پذیرش حکومت را همین حضور مردم بیان کرده، فرمودند:

«لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ يَوْجُودُ النَّاصِرِ...»^۲ (اگر مردم نمی آمدند و

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۹.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۳.

حجت بر من تمام نمی‌شد، هرگز حاضر به قبول حکومت نبودم؛ اما الآن که مردم بیعت کرده‌اند، حکومت را در دست می‌گیرم.

۳. نهضت تحریم تنباکو (۱۲۷۰ش)

پیوند مرجعیت (میرزای شیرازی) و حضور یک پارچه مردم (حتی زنان در دربار قاجار) استعمار انگلیس را به عقب راند. قصه از آنجا شروع شد که ناصرالدین شاه قاجار در سفر به فرنگ، در ازای مبلغی ناچیز، امتیاز و انحصار پنجاه ساله خرید و فروش تنباکوی کل ایران را به یک شرکت انگلیسی واگذار کرد. این قرارداد (معروف به قرارداد تالبوت)، هم اقتصاد مردم را نابود می‌کرد و هم پای بیگانگان غیرمسلمان را به کشور باز می‌کرد تا بر مقدّرات مسلمین مسلط شوند. اما ملت بیدار و علمای آگاه سکوت نکردند.

در شیراز، عالم شجاعی چون «حاج سیدعلی اکبر فال اسیری» به منبر رفت، شمشیری از زیر عبا بیرون کشید و فریاد زد: «ای مردم! موقع جهاد است. من یک شمشیر و دو قطره خون دارم؛ هر بیگانه‌ای برای انحصار دخانیات به شیراز بیاید، شکمش را پاره می‌کنم!» مأموران حکومت او را شبانه دستگیر و تبعید کردند؛ اما آتش غیرت مردم روشن شده بود. نقل است در همان فارس، تاجر معتبری که دوازده هزار کیسه تنباکو داشت، وقتی دید مأموران انگلیسی می‌خواهند محصولش را به زور ببرند، شبانه تمام دوازده هزار کیسه را به آتش کشید! صبح که مأموران آمدند و تهدیدش کردند، او را به کنار تلی از خاکستر برد و گفت: «همه را یک جا به خدا فروختم!».

در تبریز و اصفهان نیز علما و مردم سینه سپر کردند. در اصفهان به دستور آقاجانی تنباکو تحریم شد و تاجر متمول دیگری، تمام توتون‌های خریداری شده‌اش را آتش زد تا به دست بیگانه نیفتد. دولت که مستأصل شده بود، علمای معترض از جمله علمای شیراز، اصفهان و تهران را به عراق تبعید کرد. اما همین تبعید، سبب خیر شد! این بزرگان به سامراء نزد مرجع تقلید وقت

«میرزای شیرازی» رفتند و عمق فاجعه را شرح دادند.

اینجا بود که آن فتوای تاریخی و نجات بخش صادر شد: «الیوم استعمال تنباکو و توتون بایّ نَحْوِ کَانَ، در حکم محاربه با امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام وَرَحْمَةُ اللَّهِ تَعَالَى است».

برادران و خواهران! ببینید نفوذ کلام مرجعیت چه کرد! دکتر فوریه، طبیب شاه می نویسد که این فتوا حتی به اندرونی و حرمسرای ناصرالدین شاه هم نفوذ کرد و زنان دربار تمام قلیان ها را شکستند و خادم های شاه لب به دخانیات نزدند!

اما زیباترین جلوه این ولایت پذیری، در میان داش مشتی ها و لات های تهران رخ داد. کسانی که شاید در ظاهر مقید به همه احکام نبودند، چپق های خود را شکستند و در مقابل ساختمان شرکت انگلیسی ریختند و فریاد زدند: «ما اگر گناهی هم می کنیم، به امید شفاعت صاحب الزمان است؛ اما چپق را تا مرجع تقلید حلال نکنند، نمی کشیم؛ چون نمی خواهیم با امام زمان بجنگیم!».

این گونه بود که اتحاد مردم و روحانیت، پادشاه مستبد را به زانو درآورد و قرارداد ننگین لغو شد. این ماجرا درسی است برای همیشه تاریخ که اگر بر سر ایمان و استقلال خود بایستیم، هیچ قدرتی توان مقابله با اراده الهی ملت را نخواهد داشت.^۱

۴. انقلاب مشروطه (۱۲۸۵ش)

انقلاب مشروطه چه بود؟ حضور طبقات مختلف مردم، علما و بازاریان در مخالفت با استبداد قاجار و تأسیس عدالت خانه.

تا پیش از مشروطه، پادشاهان قاجار مالک جان، مال و ناموس مردم بودند و هیچ قانونی جز سلیقه و اراده شاه وجود نداشت (استبداد مطلقه). انقلاب مشروطه با هدف محدود کردن قدرت شاه، تأسیس «عدالت خانه» و سپس

۱. اقتباس از: حسینیان، چهارده قرن تلاش شیعه برای ماندن و توسعه، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

«مجلس شورای ملی» و تدوین قانون اساسی شکل گرفت. پیام اصلی مشروطه این بود: قدرت باید مشروط به قانون باشد و مردم در اداره کشور نقش داشته باشند.^۱

نقش‌آفرینی مردم در نهضت مشروطه

این پیروزی بزرگ هرگز با حرکت چند سیاستمدار به دست نیامد؛ بلکه محصول حضور یک پارچهٔ اقشار مختلف مردم بود. بازاریان با تعطیل کردن بازار، علما با رهبری فکری و پیشگامی در اعتراضات، و تودهٔ مردم با حضور در خیابان‌ها و تحصن‌ها، ماشین استبداد را متوقف کردند.

برای درک بهتر این همراهی شگفت‌انگیز، به سه روایت تاریخی از حضور مردم دقت کنید:

حماسهٔ زنان در حمایت از علما: وقتی استبداد عین‌الدوله (صدراعظم مظفردالدین‌شاه) به اوج رسید، علما تصمیم گرفتند در اعتراض به وضعیت موجود، تهران را ترک کنند و در حرم حضرت عبدالعظیم (ع) تحصن کنند (هجرت صغری). در این میان، زنان تهرانی نقش عجیبی ایفا کردند. روزی که قرار بود شاه از سفر بازگردد، گروهی از زنان چادری در مسیر کالسکهٔ شاه تجمع کردند. آن‌ها کالسکه را متوقف کرده، با گریه و فریاد به شاه گفتند: «ما عدالت‌خانه می‌خواهیم! ما علمای خود را می‌خواهیم!» این جسارت و حضور آشکار زنان در آن دوران، لرزه بر اندام دربار انداخت و نشان داد که بیداری به عمق خانه‌ها نفوذ کرده است.

طلاهای زنان برای تأسیس بانک ملی: پس از پیروزی مشروطه و تشکیل مجلس اول، دولت برای رفع بحران مالی قصد داشت دوباره از روسیه و

۱. پیروز، «نقش نیروهای اجتماعی در انقلاب مشروطیت و حوادث پس از آن»، فصلنامهٔ سیاست، شمارهٔ ۱۷.

انگلیس وام بگیرد. اما نمایندگان و مردم که از دخالت بیگانگان خسته شده بودند، مخالفت کردند و ایده تأسیس «بانک ملی» با سرمایه داخلی مطرح شد. اینجا بود که حماسه اقتصادی مردم شکل گرفت. به نوشته منابع تاریخی، زنان بیوه فقیر، تنها سرمایه خود را، دانش آموزان پول توجیبی خود را، و زنان طبقه متوسط و مرفه، الگوها و گوشواره‌های طلای خود را به مجلس فرستادند تا سرمایه بانک ملی تأمین شود و کشور زیر بار منت اجنبی نرود. این یعنی استقلال طلبی واقعی یک ملت.

مقاومت مردم تبریز در برابر استبداد صغیر: وقتی محمدعلی شاه قاجار مجلس را به توپ بست و دوباره استبداد را حاکم کرد (معروف به دوران استبداد صغیر)، بسیاری از شهرها تسلیم شدند، اما مردم تبریز به رهبری ستارخان و باقرخان ماهیت مردمی مشروطه را نجات دادند. شهر یازده ماه در محاصره کامل نیروهای مستبد و قوای بیگانه بود. قحطی به حدی رسید که مردم برای زنده ماندن، خاک‌آزه و یونجه می‌خوردند، اما حاضر نشدند پرچم سفید تسلیم را بالا ببرند. نقل است که ستارخان گفت: «من می‌خواهم هفت دولت به زیر بیرق ایران بیایند؛ من زیر بیرق بیگانه نمی‌روم.» همین مقاومت جانانه مردم تبریز، شعله امید را در دل شهرهای دیگر نیز روشن کرد و در نهایت به فتح تهران و سقوط مستبدین انجامید.

نتیجه آنکه مشروطه به ما آموخت هرگاه آگاهی عمومی با غیرت دینی و ملی گره بخورد و مردم به میدان بیایند، هیچ سدی یارای مقاومت در برابر اراده آن‌ها را نخواهد داشت.

خواص بابصیرت

اگرچه حضور مردم نقش مؤثری در شکل‌گیری یک انقلاب یا ایجاد یک تحول در جامعه دارد، اما افراد وفادار و فداکار که حاضر باشند جانشان را برای آرمانشان بدهند نیز نقش مهمی دارند.

اساساً در تاریخ نهضت‌های الهی هیچ نهضتی بدون یاران وفادار و فداکار جان نگرفته است. انبیا و پیام‌آوران حق با این که مؤید از ناحیه خداوند بودند، اما روی یاران مؤمن حساب می‌کردند. قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید:

«وَكَايْنِ مِنْ نَبِيِّ قَاتِلٍ مَعَهُ رَيْثُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ»^۱ (چه پیامبران بسیاری که مردان خداجوی فراوانی در کنارشان جنگیدند؛ پس در مقابل سختی‌هایی که در راه خدا کشیدند، خم به ابرو نیاوردند و وضعی از خود نشان ندادند و سر تسلیم در برابر دشمن فرود نیاوردند! خدا چنین رزمندگانِ مقاومی را دوست دارد.)

پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ در دورهٔ بعثت علی‌رغم ناملایمات و سختی‌های فراوان و اصرار دوستان بر اعلان جنگ با دشمنان خدا، اجازهٔ نبرد مسلحانه با دشمن را نداد؛ چراکه جنگ نیاز به «عده» و «عُدّه» دارد و این در مکه فراهم نبود. با هجرت حضرت به مدینه، این مهم برآورده شد. دورهٔ سخت مکه در حقیقت دورهٔ سازندگی بود. حضرت در این دوره سربازانی فداکار پرورش دادند؛ سربازانی که در جنگ‌های پیامبر اکرم ﷺ افتخارات فراوانی برای اسلام و مسلمین آفریدند. آن‌گاه که این زمینه‌ها فراهم شد، در سال دوم هجرت اولین آیات قتال صادر شد:

«إِذْ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ ظُلُمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ»؛^۲ (به آنان که جنگ بر آن‌ها تحمیل شده، اجازه جهاد داده شد؛ چراکه آن‌ها مورد ستم قرار گرفته‌اند، و البته خداوند بر یاری آن‌ها قادر است.)

۱. آل عمران، ۱۴۶.

۲. حج، ۳۹.

کربلای همه مردم

جریان شناسی یاران اهل بیت علیهم السلام و تنوع اصحاب در کربلا

بررسی سیره اهل بیت علیهم السلام نشان می‌دهد که موفقیت برنامه‌های آنان همواره با میزان همراهی مردم و فداکاری یاران گره خورده بود. در حماسه حسینی، ما با یک «مینیاتور کامل از بشریت» روبه‌رو هستیم. بر اساس منابع تاریخی، اصحاب سیدالشهدا علیه السلام براساس «بصیرت، محبت و تبعیت محض» غربال شدند.

کربلا نمایشگاه تنوع اقشار گوناگون است. هرکس با هر هویتی می‌تواند الگوی خود را در آن بیابد:

حجازی: بنی هاشم و یارانی چون زهیر بن قین که از مکه با کاروان همراه شدند. عراقی: مانند مسلم بن عوسجه، پیرمرد کوفی و صحابی پیامبر که نماد وفاداری عمیق شیعیان عراق به خط ولایت بود.

آفریقایی: جُون بن حُوّی، غلام سیاه‌پوست ابوذر غفاری. وقتی امام او را مرخص کرد، گفت: «خونم بدبو و رویم سیاه است، اما از شما جدا نمی‌شوم تا خون سیاهم با خون پاک شما درآمیزد!

ایرانی: اَلسَم بن عَمرو (واضح). او کاتب امام بود. هنگام شهادت، امام صورت بر صورت این جوان ایرانی گذاشت و او با افتخار جان داد.

مسیحی: وهب بن عبدالله نصرانی. جوانی که تازه ازدواج کرده بود، اما با دیدن حقانیت امام، مسیحیت را کنار گذاشت و به عالی‌ترین درجات شهادت رسید.

سُئی: زهیر بن قین. او از امام فراری بود، اما یک دعوت حسینی او را چنان متحول کرد که فرمانده میمنه سپاه امام در روز عاشورا شد.

کهن سالان: مانند حبیب بن مظاهر. پیرمردی که محاسنش سفید بود، اما با شور جوانان شمشیر می زد و فرمانده میسرۀ سپاه امام بود.

جوانان: مانند حضرت علی اکبر علیه السلام و مُنَجِّح بن سهم. جوانانی که مرگ در راه حق را شیرین تر از غسل می دانستند.

کودکان: مانند علی اصغر علیه السلام، خردسال ترین شهید که سند مظلومیت و حقانیت ابدی عاشورا شد.

زنان: مانند مادر و هب (که سر بریده پسرش را به سمت دشمن پرتاب کرد و گفت چیزی که در راه خدا دادم، پس نمی گیرم) و همسر علی بن مظاهر (که با اصرار از شوهرش خواست او را در کاروان حسینی نگه دارد و خودش به میدان برود).

مردمی ترین انقلاب

نقش مردم، جوانان و زنان در پیروزی و پیشرفت انقلاب اسلامی ایران، امتداد همین الگوی عاشورایی بود. امام خمینی رحمه الله با تکیه بر «جمهوریت» در کنار «اسلامیت»، توده های مردم را به میدان آورد.

یکی از نکات بسیار مهمی که در بررسی ریشه های انقلاب اسلامی و قدرت حضور مردم باید به آن توجه کنیم، نگاه ناظران و تحلیل گران جهانی به این رویداد عظیم است. چارلز کورزمن^۱ جامعه شناس معروف آمریکایی که در زمینه خاورمیانه و مطالعات اسلامی تخصص دارد، در کتابی با عنوان «انقلاب تصورناپذیر در ایران» به صراحت اعتراف می کند که انقلاب اسلامی ایران، تمام قواعد، پیش بینی ها و محاسبات جامعه شناسی غربی را در هم شکست و آن ها را مبهوت کرد.

1. Charles Kurzman.

اما چرا این انقلاب برای دنیا «غیرقابل پیش‌بینی» بود؟

اولاً، درحالی‌که تئوری‌های غربی می‌گفتند: با افزایش سرکوب و ایجاد حکومت نظامی، مردم عقب‌نشینی می‌کنند، در ایران دقیقاً برعکس شد؛ یعنی سیاست «مشت آهنین» رژیم پهلوی شکست خورد و اوج‌گیری بسیج مردمی در دل همان سخت‌ترین سرکوب‌ها شکل گرفت.

ثانیاً، غرب قدرت شبکه‌سازی مساجد و فرهنگ غنی شیعه را نادیده گرفته بود. مساجد ما تنها محل عبادت فردی نبود، بلکه به کارآمدترین پایگاه‌های سازماندهی و پشتیبانی مردم تبدیل شد. ازسوی دیگر، مفاهیم عمیق مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) مانند «شهادت‌طلبی» و سنت برگزاری «مراسم‌های چهلم» شهدا، به موتور محرک و نیروی مشروعیت‌بخش این قیام بدل گشت.

نکته جالب دیگری که این پژوهشگر غربی اثبات می‌کند، این است که برخلاف بسیاری از انقلاب‌های دنیا، اقتصاد و فقر دلیل اصلی و یگانه محرک وقوع این انقلاب نبود. مردم ما صرفاً برای شکم به خیابان نیامدند؛ بلکه سطح آگاهی سیاسی ملت به شدت بالا رفته بود. حضور مردم در خیابان‌ها یک حرکت کورکورانه و احساسی محض نبود؛ بلکه آن‌ها با ارزیابی دقیق خطرات، کاملاً آگاهانه و هدفمند به میدان آمدند و اقشار مختلف با هدفی مشترک، زیر پرچم امام خمینی (ره) متحد شدند.

بررسی آماری مشارکت مردم در انقلاب اسلامی و مقایسه آن با دیگر انقلاب‌های بزرگ جهان، یکی از مباحث مهم در جامعه‌شناسی سیاسی است. در ادامه، آمارها (تعداد و درصد) براساس اسناد تاریخی و تحقیقات پژوهشگرانی مانند چارلز کورزمن ارائه می‌شود:

۱. آمار مشارکت در انقلاب اسلامی ایران

● حضور در راه‌پیمایی‌های منتهی به پیروزی انقلاب ۱۳۵۷: جمعیت

کل ایران در آن زمان حدود ۳۵ میلیون نفر بود. جمعیت شرکت‌کننده در تظاهرات: بین ۳.۵ تا ۴ میلیون نفر. درصد مشارکت فعال: بین ۱۰ تا ۱۱٪ از کل جمعیت کشور. (این رقم در جامعه‌شناسی انقلاب‌ها بی‌نظیر است).

- همه‌پرسی نظام جمهوری اسلامی در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸: تعداد واجدین شرایط رأی‌دادن حدود ۲۰,۸۵۷,۳۹۱ نفر. تعداد آرای مأخوذه: ۲۰,۲۸۸,۰۲۱ رأی. درصد مشارکت واجدین شرایط: بیش از ۹۸.۲٪.
- حضور در جبهه‌های جنگ تحمیلی از ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۷: جمعیت ایران در دهه ۶۰: بین ۴۰ تا ۵۰ میلیون نفر. تعداد کل رزمندگان (نیروهای مسلح و داوطلبان مردمی/بسیج) که حداقل یک بار به جبهه اعزام شدند، حدود ۴ تا ۵ میلیون نفر. درصد مشارکت مستقیم در جبهه‌ها: حدود ۸٪ تا ۱۰٪ از کل جمعیت کشور (و درصد بسیار بالاتری از مردان جوان و آماده رزم).

۲. مقایسه با انقلاب‌های بزرگ جهان (روسیه و فرانسه)

پژوهشگران تاریخ و جامعه‌شناسی (از جمله چارلز کورزمن در کتاب «انقلاب تصوراتپذیر در ایران») با بررسی اسناد تاریخی، نرخ مشارکت مردمی در انقلاب‌های بزرگ را چنین برآورد کرده‌اند:

- انقلاب فرانسه ۱۷۸۹ میلادی: جمعیت فرانسه در آن زمان: حدود ۲۸ میلیون نفر. درصد مشارکت فعال در درگیری‌ها و تغییر رژیم: حدود ۱٪ تا حداکثر ۲٪ از کل جمعیت. (بیشتر تحولات توسط اقلیتی در پاریس رقم خورد).
- انقلاب اکتبر روسیه ۱۹۱۷ میلادی: جمعیت امپراتوری روسیه: بیش از ۱۶۰ میلیون نفر. تعداد کارگران و سربازان درگیر (بلشویک‌ها): چندصد هزار نفر. درصد مشارکت فعال: کمتر از ۱٪ تا ۱.۵٪ از کل جمعیت.

نتیجه‌گیری آماری

نرخ مشارکت ۱۰ تا ۱۱ درصدی مردم ایران در براندازی حکومت پهلوی، در مقایسه با نرخ ۱ تا ۲ درصدی در انقلاب‌های فرانسه و روسیه، نشان می‌دهد که انقلاب ایران از نظر گستردگی حضور مستقیم توده‌های مردم در خیابان‌ها، بزرگ‌ترین و مردمی‌ترین انقلاب تاریخ مدرن شناخته می‌شود.

نقش زنان و جوانان در پیشرفت انقلاب

پیش از انقلاب، نرخ باسوادی زنان زیر ۳۵٪ بود که امروز به بالای ۹۰٪ رسیده است. حضور زنان در دانشگاه‌ها از حدود ۲۰٪ قبل از انقلاب، به بیش از ۵۰٪ در سال‌های اخیر رسیده است. در دوران دفاع مقدس، هزاران زن به عنوان امدادگر، پزشک و پشتیبان در جبهه‌ها حضور داشتند و بیش از هفت هزار زن شهیده تقدیم انقلاب شد. جوانان نیز بدنه اصلی سپاه پاسداران، جهاد سازندگی و نهضت علمی کشور را تشکیل دادند.

برخی از جوانانی که در دفاع مقدس و بعد از آن، در آسمان انقلاب اسلامی در عرصه‌های مختلف درخشیدند

جهادگر نظامی: شهید حسن باقری جوان ۲۴ ساله‌ای که خبرنگار بود، اما با نبوغ خود، استراتژی نظامی ایران را تغییر داد. می‌گویند روزی در زمان فرماندهی دیدند که درحال شستن ظروف رزمندگان است. وقتی از او پرسیدند چرا شما؟! گفت: «فرماندهی در اسلام یعنی خادمی. اگر غرور مرا بگیرد، دیگر نمی‌توانم برای خدا بجنگم».

جهادگر علمی: شهید مصطفی احمدی روشن. دانشمند جوان هسته‌ای که نماد پیشرفت علمی کشور بود. همسرش نقل می‌کند که مصطفی شبانه‌روز کار می‌کرد و وقتی فعالیت سایت هسته‌ای تعلیق شد، او هم از غصه بیمار شد. ایشان به جای مهاجرت و رفاه، ماندن و مقاومت در برابر تحریم‌های علمی را انتخاب کرد تا استقلال کشور حفظ شود.

جهادگر سیاسی: خانم مرضیه حدیدچی (دباغ). زنی که هم مادر هشت فرزند بود، هم چریک مبارز پیش از انقلاب و هم فرماندهٔ سپاه همدان پس از انقلاب. ایشان در زندان‌های ساواک وحشتناک‌ترین شکنجه‌ها را تحمل کرد. وقتی دختر نوجوانش (رضوانه) را جلوی چشمش شکنجه دادند تا اعتراف کند، باصلابت ایستاد و کلمه‌ای از اسرار نهضت را فاش نکرد.

جهادگر ورزشی: بانوان محببه مدال‌آور در عرصه‌های جهانی و پارالمپیک (مانند ساره جوانمردی) که ثابت کردند حجاب محدودیت نیست، بلکه مصونیت و نماد هویت است. داستان اهدای مدال‌های این بانوان به خانواده‌های شهدا، نشان از پیوند اخلاق، ورزش و آرمان‌های انقلاب دارد.

هجوم دشمن به نقاط قوت انقلاب اسلامی

پس از انقلاب دشمن وقتی متوجه شد که موتور محرک انقلاب، جوانان بانگیزه و زنان انسان‌ساز هستند، نقطهٔ کانونی حملات خود را بر این دو قشر متمرکز کرد:

بحران هویت و تقابل‌سازی نسل‌ها: تلاش رسانه‌ای گسترده برای القای ناامیدی در میان جوانان، ترغیب به مهاجرت نخبگان و ایجاد گسست میان نسل اول انقلاب با نسل‌های جدید.

هجمه به نهاد خانواده و قداست مادری: ترویج سبک زندگی غربی، فردگرایی، و بی‌ارزش جلوه‌دادن نقش حیاتی زن در خانواده. رسانه‌های غربی تلاش می‌کنند تا مادری و همسرمداری را معادل «عقب‌ماندگی» بازنمایی کنند.

نگاه ابزاری به زن به بهانهٔ آزادی: استفاده از کلیدواژه‌های فریبنده برای ترویج بی‌حیایی. درحالی‌که انقلاب اسلامی الگوی «زن نه شرقی، نه غربی» را معرفی کرد (زنی که هم عقیف است و هم در متن جامعه اثرگذار)، دشمن با

سندسازی‌ها و هجمه‌های فرهنگی، تلاش می‌کند تا زن مسلمان را به سمت نگاه کالایی نظام سرمایه‌داری سوق دهد.

درسی که باید آموخت

اگر دشمن در کربلا یاران امام حسین علیه السلام اعم از جوانان و پیران و زنان و... را در یک جنگ نظامی نامتقارن و ناجوانمردانه به خاک و خون کشید، امروز نیز با جنگ ترکیبی درصدد نابودکردن سرمایه نیروی انسانی انقلاب اسلامی است و برای به انحراف کشاندن جوانان ما از هیچ اقدام ضداخلاقی و ضدبشری فروگذار نخواهد کرد و آنچه می‌تواند این نقشه را با بن بست مواجه کند، اتصال ملت خمینی به ملت حسینی است.



جلسه هفتم

آلودگانِ پاک‌نما

تبیین ویژگی‌های دشمنان جبهه حق







آیه محوری:

﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا﴾^۱

(وقتی بخواهیم شهری را نابود کنیم، اول مرفّهان بی دردش را به کارهای خوب دعوت می‌کنیم؛ اما همین‌که با عیاشی سزاوار عذاب ما شوند، آن شهر را از بیخ و بن ویران می‌کنیم.)

شعار محوری:

«مثلي لا يُبایع مثل یزید»

مقدمه

یکی از بزرگ‌ترین آسیب‌ها در نگاه ما به واقعه عاشورا این است که کربلا را در سال ۶۱ هجری حبس کنیم و آن را تنها یک حادثه تلخ در گذشته بپنداریم. واقعیت این است که تقابل سیدالشهدا (علیه السلام) و یزید، یک دعوای شخصی و مقطعی نبود؛ بلکه تقابل دو جریان و دو تفکر بود که تا امروز هم امتداد دارد. اما ما گاهی در شناخت جبهه‌ای که مقابل حضرت ایستاد، دچار خطای دید می‌شویم. اینجا یک سؤال جدی و چالشی مطرح می‌شود: اگر ما نفهمیم دشمن اباعبدالله (علیه السلام) دقیقاً چه ویژگی‌هایی داشت و با چه ابزاری به میدان آمد، چگونه می‌توانیم دشمن امروز مسیر حق را بشناسیم؟

شناخت ویژگی‌های دشمن امام حسین علیه السلام

برای شناخت ویژگی‌های دشمن امام حسین علیه السلام هیچ سندی دقیق‌تر و گویاتر از کلام خود سیدالشهدا علیه السلام نیست. وقتی ولید (استاندار مدینه) امام را شبانه احضار کرد تا برای یزید بیعت بگیرد، حضرت شناسنامه دشمن را در چند جمله کوتاه اما کوبنده خلاصه کردند و فرمودند: «يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ، شَارِبُ الْخَمْرِ، قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحْتَرَمَةِ، مُعْلِنٌ بِالْفِسْقِ...»؛^۱ (یزید مردی است فاسق، شراب‌خوار، قاتل انسان‌های بی‌گناه و کسی که آشکارا و بی‌پروا گناه می‌کند).

فساد در حکومت یزید، فقط به شخص او محدود نبود؛ بلکه تبدیل به یک رویه و ساختار شده بود. در زمان خلافت کوتاه‌ش، دربار یزید مرکز فساد و فحشا و گناه بود و آثار آن در جامعه نیز گسترش یافته بود؛ به گونه‌ای که به گفته مسعودی (مورخ سرشناس سده چهارم هجری) در دوران حکومت کوتاه وی، حتی در محیط مقدسی همچون مکه و مدینه جمعی به نوازندگی و استعمال آلات لهو و لعب می‌پرداختند^۲ و مرکز حکومت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یعنی مدینه منوره، آلوده به انواع منکرات و محرّمات شده بود.

کار به جایی رسیده بود که گروهی از مردم مدینه به استقبال زنان خواننده می‌رفتند و از این کار احساس شرمندگی نمی‌کردند! تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. وقتی وضع مدینه این باشد، وضعیّت بقیه شهرها را که از مرکز ظهور اسلام دور بودند، می‌توان تصوّر کرد.

البته این یک روند طبیعی بود؛ زیرا وقتی سردمداران حکومت و کسانی که خود را خلیفه و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله می‌پنداشتند، آلوده به انواع گناهان آشکار شوند، از مردم عادی چه توقّعی می‌توان داشت؟ به قول شاعر عرب:

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۴؛ ابن طاووس، اللهوف، ص ۲۱.

۲. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷.

إِذَا كَانَ رَبُّ الْبَيْتِ بِالْدَفِّ مُوَلِّعًا
فَشَيْمَةً أَهْلِ الْبَيْتِ كُلُّهُمْ الرَّقْصُ^۱

هنگامی که رئیس خانواده علاقه شدید به نوازندگی داشته باشد، تمام اهل خانه به رقص و پایکوبی می‌پردازند.

آری، با روی کار آمدن یزید، منکرات شرق و غرب جهان اسلام را فرا گرفت و معروف‌ها به فراموشی سپرده شد. صلحا، عبّاد، مهاجران و انصار از صحنه حکومت کنار گذاشته شدند و ظالمان، فاسدان، تبعیدیان زمان پیامبر ﷺ و مطرودان زمام امور را به دست گرفتند.^۲

اینجا بود که امام حسین (علیه السلام) فهمیدند دیگر جای روشنگری صرف نیست. دشمن شمشیر را از رو بسته و برای حفظ اسلام، خون نیاز است و باید ایثار کرد. سیدالشهدا (علیه السلام) با شناخت دقیق از ماهیت معاویه (تزویر) و ماهیت یزید (تخریب آشکار)، استراتژی جبهه حق را تنظیم کردند. امام حسین (علیه السلام) در این روایت نفرمودند یزید فقط یک حاکم ظالم است؛ بلکه بر «فسق آشکار» او دست گذاشتند. یزید لغزش لحظه‌ای نداشت؛ بلکه فسق و گناه، «سبک زندگی» او بود. او بنیان‌گذار فسق آشکار بود.

جبهه مقابل سیدالشهدا (علیه السلام)، عصاره و تجمیع تمام مصادیق فسق بود. پیام عاشورا دقیقاً در همین نقطه شکل می‌گیرد: وقتی «فسق»^۳ از یک گناه فردی خارج می‌شود و به یک ساختار قدرتمند و آشکار تبدیل می‌گردد که قصد دارد با استفاده از قدرت حاکمیت، اساس دین و انسانیت را نابود کند، دیگر جای سکوت نیست.

۱. جزایری، التحفة السنیة، ص ۷۹؛ نجمی، اضاءة علی الصحیحین، ص ۲۸۶؛ عاملی، الانتصار، ج ۶، ص ۴۸۰.

۲. معاویه افرادی همچون عمرو بن عاص، زیاد بن ابیه، مغیره بن شعبه و سمره بن جندب را در شهرهای مصر و بصره و کوفه در حکومت شریک کرد. جالب اینکه حضرت علی (علیه السلام) در یک پیش‌بینی شگفت‌آور در نامه ۶۲ نهج البلاغه از این واقعه خبر داد.

۳. در منطق قرآن، انسانی که لباس بندگی پروردگار را از تن در می‌آورد و از حریم قوانین الهی خارج می‌شود، «فاسق» است. درست مثل کلمه «فسق» در لغت عرب که به معنای خروج هسته خرما از پوسته مفید و شیرین آن است؛ یعنی خروج عمدی از مدار بندگی و از دست دادن هویت انسانی.

یکی از بارزترین نمونه‌های فسق یزید، «شراب خواری آشکار» بود. یزید ابایی نداشت که در حضور دیگران جام خمر به دست گیرد و مست کند. البته این میوه تلخ از همان درخت خبیثه افتاده بود و او این فساد را از پدرش معاویه به ارث برده بود.

«عبدالله بن بریده»، فرزند بریده اسلمی، صحابی گران قدر پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین (ع) می‌گوید: «روزی با پدرم به حضور معاویه رسیدیم. او ما را با احترام نشاند و غذا آوردند. بعد از آن، مشروب حاضر کردند! معاویه از آن نوشید و به پدرم نیز تعارف کرد؛ اما پدرم با قاطعیت این درخواست را رد کرد و گفت: از روزی که پیامبر اکرم ﷺ آن را حرام کرده، من لب به شراب نزده‌ام».^۱

تاریخ را که می‌خوانیم، باید به امروز خودمان برگردیم. کسی که ادعا می‌کند عاشق امام حسین (ع) است، چطور می‌تواند در زندگی‌اش رفتار یزیدی داشته باشد؟! بعضی‌ها را می‌بینی در هیئت سینه می‌زنند، اما وقتی به شب عروسی شان می‌رسد، مجلسشان آلوده به شراب و فسق و فجور است!

جوان عزیز! چطور دلت می‌آید شب اول زندگی مشترکت را که باید با دعای خیر آقا امام حسین (ع) شروع شود، با یک کار یزیدی آلوده کنی؟! اگر جایی در جمعی گیر افتادی و به تو تعارف کردند، همان لحظه با خودت بگو: «فردا در صحرای محشر، جواب شرمندگی مقابل امام حسین (ع) را چه بدهم؟» ارباب ما، سر بریده‌اش را بالای نیزه داد و اربا اربا شد تا من و تو بیدار شویم؛ تا این شراب‌ها و آلودگی‌ها از زندگی‌مان حذف شود و بنده مطیع خدا باشیم. به خدا قسم، کسی که آلوده به این گناه شود، فردای قیامت جلوی آقایمان سیدالشهدا (ع) سربه‌زیر و خجالت‌زده خواهد بود».

۱. «حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُرَيْدَةَ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَأَبِي عَلَى مُعَاوِيَةَ فَأَجْلَسَنَا عَلَى الْفُرْشِ، ثُمَّ أَتَيْنَا بِالطَّعَامِ فَأَكَلْنَا، ثُمَّ أَتَيْنَا بِالشَّرَابِ فَشَرِبْتُ مُعَاوِيَةَ، ثُمَّ تَنَاوَلْتُ أَبِي، ثُمَّ قَالَ: مَا شَرِبْتُمْ مِنْهُ حَزْمَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.» ابن حنبل، مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۳۸، ص ۲۵ و ۲۶؛ ابن کثیر دمشقی، جامع المسانید و الشُّنن الهادی لأقوام سُنن، ج ۱، ص ۴۷۱.

تفاوت یزید با معاویه این بود که پرده‌داری را به اوج رساند و فسق را از خفا به آشکار کشاند. هنگامی که گروهی از مردم مدینه به سرپرستی «عبدالله بن حنظله» (غسیل الملائکه) برای آگاهی از افکار و عقاید و اعمال یزید به شام سفر کردند و بازگشتند، عباراتی در معرفی یزید گفتند که از عمق فاجعه‌ای که مسلمین گرفتار آن شده بودند، حکایت می‌کند. ابن اثیر در کتاب تاریخ خود سخن آنان را چنین نقل می‌کند:

ما از نزد مردی آمدیم که دین ندارد؛ شراب می‌نوشد؛ طنبور می‌نوازد؛ نوازندگان به نزد وی به لهو و لعب مشغولند؛ با سگ‌ها بازی می‌کند و با جمعی از دزدان شب‌نشینی دارد.^۱

یکی دیگر از کارهای سخیف و دور از شأن که یزید رسماً در کاخ دمشق انجام می‌داد، میمون بازی بود! در منابع تاریخی نوشته‌اند که یزید میمونی داشت به نام «ابوقیس». او این حیوان را در مجالس می‌گساری و لهو و لعب خود حاضر می‌کرد؛ برایش تشک مخصوص می‌انداخت؛ او را کنار خود می‌نشاند و حتی او را بر گُردهٔ الاغ ماده‌ای که برای مسابقه تربیت شده بود، سوار می‌کرد تا با اسب‌ها مسابقه بدهد! روزی این میمون مسابقه را بُرد. پس بر تنش جامه و قبایی از حریر سرخ و زرد پوشانده و دامن‌ها را به کمرش زدند و بر سر او کلاهی نهادند که نقش‌های درشت داشت و به رنگ‌های مختلف آراسته گشته بود. وقتی هم که ابوقیس مُرد، یزید دستور داد تا همه سران مملکت را جمع کنند و مطابق منابع تاریخی هفتاد هزار نفر جمع شدند تا در تشییع جنازهٔ میمون با وفایش شرکت کنند؛ درحالی‌که وقتی به یزید خبر دادند که یکی از صحابهٔ پیامبر ﷺ از دنیا رفته، یزید گفت: «خداوند لعنتش کند! ببرید او را دفن کنید» و اصلاً برای او اهمیت نداشت.^۲

۱. «قَدِمْنَا مِنْ عِنْدِ رَجُلٍ لَيْسَ لَهُ دِينٌ، يَشْرِبُ الْخَمْرَ وَ يُشْرِبُ بِالظَّنَائِيرِ وَ يُعْرِفُ عِنْدَهُ الْقِيَانُ وَ يُلْعَبُ بِالْكَلاِبِ وَ يَسْمُرُ عِنْدَهُ الْحَزَائِتُ وَ هُمْ اللَّصُوفُ.» ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۱۰۳.

۲. آیتی، بررسی تاریخ عاشورا، ص ۷۷.

نباید فکر کنیم که این قصه فقط در هزار و چهارصد سال پیش و در کاخ دمشق تمام شد. امروز هم دستگاه استکبار و یزیدیان زمان با همان فرهنگ به میدان آمده‌اند؛ اما با ظاهری فریبنده. ترفند خطرناک امروز دشمن این است که تحت عناوین زیبایی مثل «دوستدار حیوانات» یا «دفاع از حقوق حیوانات»، سگ‌بازی و نگه‌داری از حیواناتی مثل میمون و سگ را در جامعه ما چنان عادی‌سازی و تزئین کرده‌اند که متأسفانه گاهی می‌بینیم یک جوان شیعه، سگ‌گردانی را نشانهٔ تجدد، باکلاس بودن و مدرنیته می‌داند!

دقت کنید! اسلام دین رأفت و مهربانی با حیوانات است و در این شکی نیست؛ اما اینکه سبک زندگی یزیدی را در زورقِ «کلاس و تمدن» بیچند و به خورد جامعه بدهند، تا جایی که جوانِ محبِ اهل بیت علیهم‌السلام به جای الگوگرفتن از سیرهٔ پاکان، ناآگاهانه مروج فرهنگ یزیدی شود، این همان شبیخون و حیلۀ دشمن است. حواسمان باشد که در زمین دشمن بازی نکنیم و کارهای سخیف آن‌ها را به اسم «مدرن بودن» وارد زندگی و خانواده‌های پاک شیعی نکنیم.

وقتی این مطالب را می‌خوانیم، متوجه می‌شویم که چرا امام حسین علیه‌السلام وقتی می‌خواستند قیام کنند، فرمودند: «همانا من برای اصلاح در دین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قیام کردم.» اسلامی که برای تشیع جنازهٔ یک میمون هفتاد هزار نفر را جمع می‌کند!

اما کار به همین جا ختم نمی‌شد. یزید روز و شب خود را به قمار، لهو و لعب و غوطه‌ور شدن در شهوات می‌گذراند. او علاقهٔ افراطی و عجیبی به موسیقی و خوانندگی کنیزان داشت و دربار او به جای آنکه مرکز رسیدگی به امور مسلمین باشد، تبدیل به عشرتکده شده بود. امروز هم در دنیای مدرن، یزیدیان زمان با همین الگو عمل می‌کنند. شاید پیرسید چطور در قلب ادعاهای تمدن غربی، هیولایی مثل «جفری اُپستین» به وجود می‌آید و سال‌ها بدون

کوچک‌ترین مزاحمتی به جنایت و بهره‌کشی از انسان‌ها می‌پردازد؟! اسناد نشان می‌دهد که او یک شبه به این نقطه نرسید؛ بلکه از یک فرمول شیطانی استفاده کرد: «پیوند ثروت، شهوت و مصونیت اجتماعی».

اِیستین با استفاده از قدرت مالی خیره‌کننده‌اش، شروع به شبکه‌سازی با نخبگان غربی کرد. او با ورود به مهمانی‌های مجلل سلبریتی‌ها و چهره‌های مشهور، تأمین بودجه برای آن‌ها و ایجاد رابطه تنگاتنگ با سیاستمداران احزاب قدرتمند، برای خودش یک حصار امنیتی از «اعتبار و مشروعیت» ساخت. او آن قدر بانفوذ شد که توانست برای فسادش یک قلمرو خصوصی بسازد؛ جزیره‌ای اختصاصی که نماد یک فضای بسته و تاریک و دور از نظارت قانون بود. در واقع، نفوذ و پول، سپر بلای او شدند تا از یک شکارچی مجرم محافظت کنند.

این جبههٔ باطل، سر تا پایش آلوده بود. کارگزاران و اطرافیان یزید هم دست‌کمی از خودش نداشتند. گزارش‌های معتبر تاریخی نقل می‌کنند که او در حالت مستی برای نماز صبح به مسجد رفت و نماز را چهار رکعت خواند و سپس به مردم گفت: «اگر می‌خواهید بیشتر بخوانم، می‌خوانم!» این اوج فسق آشکار در جبههٔ مقابل سیدالشهدا (علیه السلام) بود که در منابع آمده است.^۱

به همین دلیل است که می‌گوییم فسقِ یزید، یک لغزش لحظه‌ای یا یک خطای فردی نبود؛ بلکه «سبک زندگی» او بود. او می‌خواست این سبک زندگی حیوانی و شیطانی را به کل جامعهٔ اسلامی تزریق کند.

اما خطرناک‌ترین بخش ماجرا اینجاست: وقتی «فسق» با «قدرت حاکمیت» گره می‌خورد، دیگر درحد یک گناه فردی و عشرتکده‌های پنهانی باقی نمی‌ماند؛ بلکه به سرعت تبدیل به یک ماشین کشتار می‌شود و چهرهٔ «ظلم

۱. طبری، تاریخ الرسل والملوک، حوادث دوران عثمان؛ بخاری، المسند الصحيح، در ابواب مربوط به احکام شراب.

عریان» به خود می‌گیرد. قاعدهٔ تاریخ این است: کسی که به راحتی حریم خدا را می‌شکند، قطعاً حریم جان انسان‌ها را هم در هم خواهد شکست. کسی که به احکام الهی رحم نکند، به ناموس و خون مردم هم رحم نخواهد کرد.

این جاست که امام حسین (علیه السلام) در کنار فسق، ویژگی دوم این جریان باطل را با رساترین فریاد معرفی می‌کنند و می‌فرمایند: یزید «قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحْتَرَمَةِ» است؛ یعنی جریانی که خون انسان بی‌گناه برایش هیچ ارزشی ندارد.

وقتی به تاریخ نگاه می‌کنیم، می‌بینیم این قاتلِ نفوس محترمه، در یک خلافت کوتاه سه ساله، چه کارنامهٔ سیاهی از خود به جا گذاشت. مرحوم عبدالحسین زرین‌کوب چه دقیق می‌گوید:

در تاریخ خلفا هیچ نامی شوم‌تر و نفرت‌انگیزتر از یزید نیست. او در سال اول، حسین بن علی (علیه السلام) را کشت؛ در سال دوم مدینه را غارت کرد (واقعهٔ حرّه) و در سال سوم کعبه را به سنگ و آتش بست. هریک از این سه گناه برای ننگین کردن یک خاندان کافی بود.^۱

کار به جایی رسید که مسعودی، مورخ بزرگ سدهٔ چهارم هجری می‌نویسد: سیرهٔ یزید، همان سیرهٔ فرعون بود؛ بلکه فرعون در میان رعیتش از یزید عادل‌تر بود!^۲

چرا می‌گویید از فرعون بدتر بود؟ چون او اوج رذالت و توحش را به نمایش گذاشت. در واقعهٔ «حرّه» وقتی به مدینه حمله کرد، لشکریانش چنان جنایاتی کردند که قلم از نوشتنش شرم دارد. تجاوز به نوامیس، بیرون کشیدن جنین از شکم مادران و کشتن نوزادان بی‌گناه!^۳ در شام هم سر مقدس سیدالشهدا (علیه السلام) را در تشت طلا گذاشت و بساط قمار و شراب بر پا کرد و در

۱. زرین‌کوب، بامداد اسلام، ص ۱۱۹.

۲. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۸.

۳. ابن قتیبه، الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۸۴؛ ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الملوك والامم، ج ۶، ص ۱۵.

نهایت پستی، با چوب خیزران بر لب و دندان فرزند رسول خدا ﷺ جسارت کرد و اشعار کفرآمیز خواند.

اوج قساوت: ظلم به کودکان، از کربلا تا غزه

بارزترین، دردناک‌ترین و بی‌شرمانه‌ترین نشانه این ظلمِ فرعونى، قساوت در برابر بی‌دفاع‌ترین قشر جامعه، یعنی کودکان است. جریانی که منطق ندارد، برای ایجاد رعب و وحشت، کودک‌کشی می‌کند.

در کربلا، یزیدیانِ سنگدل حتی به طفل شش‌ماهه اباعبدالله ﷺ رحم نکردند و گلولی تشنه او را در آغوش پدر دریدند. آن‌ها پس از کشتن اباعبدالله و یاران باوفایش، به خیمه‌ها حمله کردند؛ کودکان را در بیابان‌ها دواندند؛ در خرابه شام دختر سه‌ساله امام، حضرت رقیه ﷺ را با نشان دادن سر بریده پدر، از شدت غم و کثرت ضرباتی که در طول مسیر به او وارد شده بود به شهادت رساندند و قلب فاطمه بنت‌الحسین و دیگر کودکان اهل بیت ﷺ را با کعبِ نی و تازیانه در هم شکستند.

یزیدیان زمان

آیا این جریان یزیدی تمام شد؟ آیا «قاتل النفس المحترمه» در سال ۶۴ هجری دفن شد؟ خیر! امروز هم وقتی به نقشه جهان نگاه می‌کنیم، می‌بینیم همان درنده‌خویی، همان توحشِ آمیخته با قدرت، در ساختار استکبار جهانی و صهیونیسم بازتولید شده است.

فرعون‌های زمان ما، یزیدیانِ امروز، دقیقاً با همان فرمول عمل می‌کنند. به غزه نگاه کنید! ببینید چگونه خون هزاران کودک بی‌گناه را بر زمین می‌ریزند. خداوند متعال در قرآن کریم، پرده از چهره این جریانِ خبیث برداشته،

می‌فرماید: «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودُ...»^۱؛ سرسخت‌ترین و کینه‌توزترین دشمنان مؤمنین را یهود (و همین جریان صهیونیسم تحریف‌شده) خواهی یافت.

این شدت دشمنی و این قساوت عجیب، ریشه در اعتقادات شیطانی آن‌ها دارد. یکی از خبرنگاران قدیمی اسرائیلی (گیدئون لوی) اعتراف می‌کند که ما با سه اصل در ذهنمان، این جنایات را توجیه می‌کنیم:

اول اینکه ما از عمق جان باور داریم «قوم برگزیده» هستیم و حق داریم هرکاری دلمان می‌خواهد بکنیم!

دوم اینکه ما همیشه خود را «تنها قربانی تاریخ» جا می‌زنیم تا دلمان برای کسی نسوزد!

سوم و از همه خطرناک‌تر «انسان‌زدایی از غریبه‌ود» است؛ یعنی ما اصلاً فلسطینی‌ها، مسلمانان و غریبه‌ودیان را بشر نمی‌دانیم تا بخواهیم برایشان «حقوق بشر» قائل باشیم!

این تفکر وحشتناک از کجا نشأت می‌گیرد؟ از همان متون تحریف‌شده‌ای که نامش را کتاب مقدس گذاشته‌اند. وقتی تورات تحریف‌شده را ورق می‌زنید، مو بر تن انسان راست می‌شود. در «سفر تثنیه»^۲ به صراحت دستور می‌دهد: «تمام مردان و زنان و کودکان را هلاک کنید و هیچ‌کس را زنده نگذارید!».

یا در کتاب «هوشع»^۳ می‌گویند: «اطفال آن‌ها تکه‌تکه و شکم زنان حامله‌شان دریده می‌شود!».

از همه وحشتناک‌تر، دستوری است که در «کتاب اول سموئیل»^۴ آورده‌اند:

۱. مانده، ۸۲.

۲. باب ۲، آیات ۳۲ تا ۳۴.

۳. باب ۱۳، آیه ۱۶.

۴. باب ۱۵، آیات ۱ تا ۳.

«بر آن‌ها هیچ رحم مکن؛ زن و مرد، کودکان و حتی اطفال شیرخوار را هم زنده مگذار!».

امروز وقتی پیکرهای قطعه قطعهٔ کودکان غزه را زیر آوارها می‌بینیم، شهادی خردسال میناب، یا آن نوزادان و کودکانِ چندروزه‌ای که در بمباران‌ها و جنایات جنگی جنگ رمضان را مشاهده می‌کنیم، می‌فهمیم که این‌ها دارند دقیقاً به همان مرامنامهٔ شیطانی و تحریف‌شدهٔ خودشان عمل می‌کنند. کودک‌کشی، شناسنامه و امضای جریانِ باطل در طول تاریخ است؛ چه تیر سه‌شعبهٔ حرمه در کربلا باشد، چه بمب‌های چندتنی امروز بر سر کودکان غزه و میناب.

پیام عاشورا این است که در برابر این ساختارِ فاسق و ظالم که به هیچ‌جانِ محترمی رحم نمی‌کند، نمی‌توان سکوت کرد.



جلسه هشتم

چرا نمی فهمند؟

محاسبات غلط دشمن در رویارویی با جبهه حق







آیه محوری:

«وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَفْتَرُونَ»^۱

در رسیدن آنچه روزی شان کرده‌ایم، علت‌هایی را سهیم می‌دانند که از تأثیراتشان اطلاع دقیقی ندارند. به خدا قسم، به خاطر این دروغ‌بافی‌هایتان بازخواست می‌شوید!

شعار محوری:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ أَعْدَائَنَا مِنَ الْحُمَقَاءِ»

مقدمه

سنت‌های الهی و قواعد تقابل حق و باطل هرگز تغییر نمی‌کند. نقاب‌ها عوض می‌شوند، شمشیرها جای خود را به موشک و رسانه می‌دهند، اما ذات و دی‌ان‌ای (DNA) جبهه باطل همان است که بود. اگر بخواهیم جبهه دشمنان انقلاب اسلامی را در دنیای امروز بشناسیم، کافی است پرونده دشمنان انقلاب حسینی را باز کنیم.

تاریخ به ما می‌گوید که از مهم‌ترین ویژگی‌های دشمنان جبهه حق سه ویژگی بارز و سه بیماری علاج‌ناپذیر است؛ چه آن‌هایی که در کربلا سیدالشهدا (علیه السلام) را به شهادت رساندند؛ چه دشمنانی که امروز سعی در نابودی انقلاب اسلامی

دارند، دقیقاً همان سه بیماری در تاروپود تمدن غرب و دشمنان این انقلاب نهادهینه شده است. گویا این سه همیشه همراه با باطل هستند: فسق، ظلم و جهل.

در گفتار گذشته دو مورد اول را بررسی کردیم و در این گفتار بنا داریم مهم ترین ویژگی دشمنان انقلاب حسینی و انقلاب اسلامی را بررسی کنیم، که دو مورد اول نیز برگرفته از همین است و آن چیزی به جز جهل نیست.

جهل (کوری محاسباتی)

در این گفتار می خواهیم پرونده دشمنان سیدالشهدا علیه السلام را از زاویه ای باز کنیم که شاید کمتر به آن پرداخته شده باشد. وقتی نام دشمن به میان می آید، معمولاً صفاتی مثل ظلم، قساوت و فسق در ذهن ما پررنگ می شود. اما قرآن کریم و حادثه عاشورا، ویژگی سومی را هم به ما معرفی می کنند که ریشه فسق و ظلم است و آن ویژگی، جهل است؛ همان طور که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «الْجَهْلُ أَضَلُّ كُلِّ شَرٍّ»^۱ و «الْجَهْلُ مَعْدِنُ الشَّرِّ»^۲ (اصل و معدن تمام زشتی ها و بدی ها جهل است).

اما باید توجه داشت که وقتی می گوییم جهل، تصور نشود لزوماً منظور بی سواد و نادانی است؛ چراکه جهل گاهی در برابر علم به معنای ندانستن، علم نداشتن و گاهی در برابر عقل به معنای نفهمیدن قرار می گیرد.^۳ قرآن چه زیبا این نوع جهل را توصیف می کند؛ آنجا که می فرماید: «صُمٌّ بُكْمٌ

۱. آمدی، غرر الحکم، ج ۱، ص ۴۸.

۲. لیلی واسطی، عیون الحکم والمواعظ، ج ۱، ص ۱۹.

۳. در کلمات معصومان علیهم السلام جهل معنای واحدی ندارد. گاه جهل به معنای نادانی یا عدم علم است، و از این رو در مقابل علم قرار می گیرد. (این معنای جهل، امری عدمی است) و اما گاه جهل به معنای شهوت و امری وجودی مطرح است. جهل به این معنا در مقابل عقل قرار می گیرد و این دو یعنی عقل و جهل دو نیروی متضادند و آدمی همیشه شاهد تنازع آن ها با یکدیگر است.

عُمَى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»^۱ (این‌ها کرولال و کورند و برای همین، عقلشان را به کار نمی‌اندازند).^۲ نمی‌فرماید: نمی‌دانند؛ بلکه می‌فرماید «لَا يَعْقِلُونَ» یعنی تعقل نمی‌کنند؛ درک عمیق ندارند. چشم و گوش و زبان دارند، اما قدرت فهم حقیقت را از دست داده‌اند.

بزرگ‌ترین خطای تحلیلی ما این است که دشمن را عده‌ای آدم نادان و بی‌فکر و بی‌سواد تصور کنیم. این را تاریخ کربلا و بررسی احوال افراد حاضر در سپاه عمر سعد که بعضاً حافظ قرآن، قاری قرآن، فقیه و عالم دینی بودند، به ما می‌فهماند.

در سپاه یزید کسانی بودند که سال‌ها پای منبر پیامبر ﷺ یا امیرالمؤمنین ﷺ نشسته بودند. به عنوان مثال: «عزرة بن قیس أحمسی» که بنابر گفته ابن حجر در کتاب «الاصابة»^۳ در زمره صحابه رسول خدا ﷺ بوده است و به همراه «شيث بن ربعی» و برخی دیگر از اشراف کوفه، به امام حسین ﷺ دعوت‌نامه نوشت و ایشان ﷺ را به کوفه دعوت کرد؛ اما با ورود عبیدالله بن زیاد به کوفه، دعوت خود را زیر پا گذاشت و به ابن زیاد پیوست. او به دستور ابن زیاد پس از فرود آمدن امام ﷺ به سرزمین کربلا، با ۴۰۰۰ نفر راهی این سرزمین گردید و فرمانده سواره نظام لشکر عمر بن سعد شد.^۴ و هنگامی که حسین ﷺ به نینوا رسید، عمر بن سعد به عزرة دستور داد تا نزد حسین ﷺ برود و بپرسد چرا آن حضرت آمده و چه می‌خواهد؟ اما عزرة بن قیس چون از دعوت‌کنندگان امام حسین ﷺ بود، حیا کرد و از انجام آن طفره رفت.^۵

۱. بقره، ۱۷۱.

۲. ملکی، ترجمه خواندنی قرآن، ج ۱، ص ۲۶.

۳. عسقلانی، الاصابة، ج ۵، ص ۱۲۵.

۴. سماوی نجفی، ابصار العین، ص ۲۵، ۳۲، ۱۶۳، ۲۰۷.

۵. طبری، تاریخ الرسل والملوک، ج ۴، ص ۳۱۰.

«عبدالرحمن بن ابی سبرة» از صحابی دیگری است که روز عاشورا در صف لشکریان بنی امیه قرار گرفت و شمشیر به روی امام حسین علیه السلام کشید. نامش «عُزَیر» بود، اما پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به «عبدالرحمن» تغییر داد.^۱

او را جزء لشکریان عمر بن سعد ذکر کرده‌اند و گفته‌اند: عمر بن سعد بر گروه اهل مدینه، «عبدالله بن زهیر» و بر قبیله مذحج و اسد، «عبدالرحمن بن ابی سبرة جعفی» و بر قبیله تمیم و همدان، «حرّ بن یزید ریاحی» را به فرماندهی گماشت. همه آنان در کشتن حسین علیه السلام مشارکت داشتند، جز حرّ بن یزید که توبه کرد و به سوی حسین علیه السلام بازگشت.^۲

سؤال این است که چرا برخی صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله در صف قاتلان امام حسین علیه السلام قرار گرفتند؟ آنان مگر از زبان آن حضرت شنیده بودند که فرمودند: «الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»^۳ و فرمودند «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا حُسَيْنٌ سِنُّهُ مِنَ الْأَسْبَاطِ».^۴

آنچه دشمنان امام حسین علیه السلام نتوانستند بفهمند چه بود. چرا دانستن جواب این سؤال همچنان بعد بیش از ۱۴۰۰ سال که از حادثه عاشورا می‌گذرد، مهم است؟

به این دلیل که اگر دقت کنیم، همان اشتباه و خطا و نفهمی‌ای که در دشمنان امام حسین علیه السلام بود، در دشمنان امروز انقلاب اسلامی نیز هست. در صف دشمنان امام افراد باسواد بسیاری بودند که امام را می‌شناختند. پس اباعبدالله الحسین علیه السلام با افراد بی‌اطلاع مواجه نبودند. امروز هم دشمنان این مکتب، دشمنان انقلاب اسلامی، مجهز به بزرگ‌ترین دانشگاه‌ها، پیشرفته‌ترین آزمایشگاه‌ها و صدها پژوهشگاه و اتاق فکر هستند که برخی

۱. ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۲، ص ۸۳۴.

۲. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۱۷.

۳. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۱۶.

۴. اربلی، کشف الغمّة، ج ۲، ص ۶۱.

تخصصی درباره شیعه و برخی به صورت عمومی درباره اسلام در حال تحقیق و پژوهش هستند.

۱. مراکز، پژوهشگاه‌ها و کرسی‌های تخصصی

حدود ۱۵ تا ۳۰ مرکز و کرسی تخصصی با تمرکز ویژه و مستقیم بر شیعه‌شناسی در اروپا و آمریکای شمالی فعال هستند. از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- پروژه شیعه‌شناسی در دانشگاه هاروارد (آمریکا)؛
- کرسی‌های مطالعات شیعی در دانشگاه‌های پرینستون و شیکاگو (آمریکا)؛
- دپارتمان مطالعات شیعی در مؤسسه مطالعات اسماعیلی (IIS) در لندن (انگلستان)؛
- مرکز مطالعات شیعی (Centre for Academic Shi'a Studies) در لندن؛
- برنامه‌های تخصصی در دانشگاه‌های آکسفورد و کمبریج (انگلستان)؛
- دانشگاه تورنتو و مک‌گیل (کانادا)؛
- دانشگاه بوخوم و دانشگاه آزاد برلین (آلمان).

۲. دپارتمان‌های عمومی اسلام‌شناسی

علاوه بر مراکز تخصصی فوق، بیش از ۲۰۰ دانشگاه و مؤسسه تحقیقاتی معتبر در غرب دارای بخش‌های مطالعات اسلامی هستند که پژوهشگران، اساتید و دانشجویان دکتری در آن‌ها پروژه‌های متعددی را در حوزه تاریخ، فقه، کلام و اندیشه سیاسی شیعه (به ویژه شیعه اثنی عشری پس از انقلاب اسلامی ایران) پیش می‌برند.^۱

آن‌ها شبانه‌روز در حال مطالعه و تحلیل ما هستند. جامعه‌شناسی ما، اقتصاد

۱. رک: اردکانی، شیعه‌پژوهی و شیعه‌پژوهان انگلیسی‌زبان.

ما، فرهنگ ما، نقاط ضعف و قوت ما. آن‌ها برای هر حرکتشان ساعت‌ها برنامه‌ریزی می‌کنند و براساس محاسبات خود، کار انقلاب اسلامی را تمام‌شده می‌دانند و بارها پایان این نظام را رسماً اعلام می‌کنند؛ اما هر بار شکست می‌خورند.

در حقیقت آن‌ها مثل یک ابرکامپیوتر پیشرفته هستند که قوی‌ترین سخت‌افزار را دارد؛ اما سیستم عامل آن برای تحلیل پدیده‌های معنوی و الهی طراحی نشده است. تحلیل آن‌ها براساس محاسبات مادی و نگاه محدود دنیایی است و طبیعتاً وقتی به یک متغیر غیرمادی به نام «نصرت الهی و قدرت الهی» می‌رسد، از محاسبه بازمی‌ماند و نتیجه غلط می‌دهد. در حقیقت وقتی قدرت خدا به میان می‌آید، فکرشان نتیجه غلط می‌دهد و توان فهم محاسبات الهی را ندارند و این تفاوت اصلی پیروان حق با باطل است.

بنابراین، نقطه ضعف اصلی دشمن یعنی نبود محاسبات الهی، نقطه قوت اصلی ماست؛ یعنی باور به خدا. لذا سلاح اصلی آن‌ها می‌شود ناو هواپیمابر و جنگنده رادارگریز که با به حرکت درآوردنش بسیاری را تسلیم کرده‌اند، ولی در برابر مردم و نظام مقدس جمهوری اسلامی نه تنها ناکام می‌مانند، بلکه مجبور به فرار می‌شوند.

اما سلاح اصلی ما «الله اکبر» است، همان‌طور که امام شهید ما حضرت آیت‌الله خامنه‌ای مد ظله العالی فرمودند:

با سلاح الله اکبر بود که ملت مسلمان ایران در ۴۷ سال قبل قیام کرد؛ رژیم طاغوت، دیکتاتور و وابسته پهلوی را ساقط کرد؛ دست‌وپای آمریکای طمع‌کار و مستکبر را از کشور بُرید و نفوذ صهیونیسم را به کلی قطع کرد. با همین سلاح الله اکبر بود که پس از تجاوز رژیم بعث صدامی به خاک ایران، مجاهدان غیور و جوانان از خودگذشته، حماسه هشت سال دفاع مقدس را رقم

زدند... و این ایستادگی را تا سال‌ها بعد در برابر محاصره‌های اقتصادی، کودتا، تحریم‌های ظالمانه، حملات بی‌شمار سیاسی و تبلیغاتی و اقتصادی دشمنان علیه جمهوری اسلامی، محکم و استوار ادامه دادند.^۱

مشکل آن‌ها کمبود دانش و اطلاعات نیست؛ بلکه آن‌ها انسان‌هایی جاهلند؛ یعنی دستگاه محاسباتی آن‌ها که عقل نام دارد، درست عمل نمی‌کند؛ چراکه اگر عاقل می‌بودند، بین دنیا و آخرت، دنیای ناپایدار را انتخاب نمی‌کردند و این تفاوت در نگاه را قرآن کریم به زیبایی به تصویر می‌کشد:

«وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»^۲ (زندگی دنیا فقط بازیچه و سرگرمی است و سرای آخرت برای کسانی که مراقب رفتارشان باشند، بهتر است. پس چرا عقلتان را به کار نمی‌اندازید؟!)

همواره در گذر از کوچه و خیابان وقتی کودکان را سرگرم خاک و سنگ بازی می‌بینیم، به کارشان لبخندی می‌زنیم که چه می‌کنند؟! زیرا در پایان روز، سنگ‌ها را در کنار کوچه رها می‌کنند و دست و دامن می‌تکانند و با دستی خالی و بدنی خسته به منزل می‌روند. عده‌ای هم از بالا به حال ما می‌نگرند و به کار ما لبخند می‌زنند که این‌ها برای میز و پست و مقام چه‌ها که نمی‌کنند! در اواخر عمر، روز بازنشستگی و درماندگی، باید میز و پست را رها کرده، خسته و فرسوده بازنشسته شوند.

قرآن کریم که مفسر انسانیت انسان‌هاست، می‌فرماید: عاقل کسی است که به موجود دائم و پایدار دل می‌بندد و برای آن جهاد می‌کند و در راه آن از نثار و ایثار دریغی ندارد و از بذل نفس و نفیس مسامحه نمی‌کند. در مقابل، جاهل کسی است که ناپایدار را اصیل می‌پندارد و برای آن کوشش می‌کند

۱. پیام‌ربر انقلاب اسلامی به مناسبت برگزاری حج، ۱۴۰۵/۴/۵. (لطفاً تاریخ‌ها طبق شیوه‌نامه درج شود)

۲. انعام، ۳۲.

و نثار و ایثارش در راه امری زائل‌شدنی است. آن‌گاه خداوند متعال خود را به عنوان اصلی ثابت و پایدار معرفی کرده، می‌فرماید: «وَتَوَكَّلْ عَلَى الْغَىِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ»^۱ (بر آن زنده‌ای که هرگز نمی‌میرد، تکیه و توکل کن).

بنابراین، خداوند کسی را که الهی می‌اندیشد و در محاسباتش خدا و قدرت خدا و یاری خدا را در نظر می‌گیرد، عاقل معرفی کرده و کسی را که از خدا و آنچه نزد اوست، گریزان است و به غیرخدا تکیه می‌کند، جاهل می‌شمارد.

آنچه دشمن نمی‌تواند بفهمد

آن متغیر اصلی، آن کُد تحلیلی که در هیچ‌کدام از ابرکامپیوترهای دشمن تعریف نشده و همیشه محاسباتشان را به هم می‌ریزد، یک جمله بیشتر نیست: «ما ملت امام حسینیم»؛ یعنی ملتی که به خاطر نگاه الهی و محاسبات معنوی، معتقد به نصرت الهی است؛ پس محکم پا در میدان جهاد می‌گذارد و پیوسته آرزوی شهادت دارد.

وقتی به ابزارهای رسانه‌ای، نظامی و اقتصادی نظام سلطه نگاه می‌کنیم، گاهی در میان برخی افراد جامعه، نوعی یأس و ناامیدی شکل می‌گیرد؛ می‌گویند: آن‌ها همه چیز دارند، ما چه داریم؟ چگونه می‌توان در برابر این حجم از هجمه و سلاح و امکانات و تسلیحات مقاومت کرد؟

اینجا همان نقطه‌ای است که ماشین حساب‌های مادّی دوباره خطا می‌کنند. آن‌ها یک متغیر بسیار بزرگ و تعیین‌کننده را در معادلات خود لحاظ نمی‌کنند، و آن قدرت و وجود خداست؛ همان خدایی که وقتی به میدان می‌آید، کاری می‌کند که محاسبات دشمن به هم می‌ریزد و متوقف می‌شود.

ما نمی‌فهمیم!

«استانسفیلد ترینر» رئیس وقت سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (CIA) رسماً

اعتراف کرد و در کتابش به نام «پیش از خواندن بسوزانید» می‌نویسد: «ما از درك آیت‌الله خمینی رهبر انقلاب و میزان نفوذ او عاجز بودیم.»^۱ یعنی تمام دستگاه‌های اطلاعاتی و محاسباتی ما در برابر این مرد از کار افتاد.

در مصاحبه خانم «اوربانا فالاجی» با امام علیه السلام همان ابتدا امام به این روزنامه‌نگار ایتالیایی تلنگر عجیبی می‌زنند و می‌فرمایند: تصویرت را در مورد انقلاب ایران اصلاح کن... انقلاب ما، انقلابی است بر سر دعوی تمدن الهی و تمدن شیطانی.^۲ یعنی جنس این تقابل، مادی نیست که با فرمول‌های شما جور دربیاید.

مؤمن باوجود امکانات و عده و عده اندک، باز هم در میدان می‌ماند؛ چون می‌داند خدا فرموده است: «كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ»^۳ (مؤمنان را یاری کردیم، چون کمک به مؤمنان بر عهده ماست).

برای مؤمنین تنها همین یک آیه و گزاره کفایت می‌کند که همیشه امیدوارانه به مسیر خود ادامه دهند و در برابر هر دشمنی با هر توانی و تسلیحاتی ذره‌ای نلرزند و نترسند؛ همان‌طور که در کربلا سیدالشهدا علیه السلام و اصحاب و اهل بیتش ذره‌ای نترسیدند؛ همان‌طور که در تمام سالیان آغاز و ادامه مسیر انقلاب اسلامی، رهبر کبیر ما امام خمینی و امام شهید ما آیت‌الله العظمی خامنه‌ای علیه السلام و امام رشید ما نترسیدند و نمی‌ترسند و با قدرت به راه خود ادامه دادند و می‌دهند.

رهبر امام شهید ما امام خامنه‌ای علیه السلام همواره بر این نکته تأکید داشتند که محاسبات دشمن، مادی است و نصرت الهی را نمی‌بیند. در بیان ایشان دشمن در محاسبات خود، متغیر اراده الهی و نصرت الهی را وارد نمی‌کند؛ لذا

۱. ترنر، پیش از خواندن بسوزانید، ترجمه بهروز زارع، ص ۲۱۱.

۲. <http://www.imam-khomeini.ir>

۳. روم، ۴۷.

در محاسباتش اشتباه می‌کند... ما اگر در میدان باشیم، اگر نیتمان صادق باشد، اگر برای خدا کار کنیم، نصرت الهی قطعی است.^۱

آمریکا با پیشرفته‌ترین بالگردها و نیروهای زبده (دلتافورس) برای آزادسازی گروگان‌های خود در لانه جاسوسی عملیات مخفیانه‌ای را آغاز کرد. هیچ‌کس در ایران خبر نداشت. رادارها هم آن‌ها را ندیدند. در نگاه مادی، عملیات باید صد درصد موفق می‌شد؛ اما ناگهان در صحرای طبس طوفان شن به پا خاست و بالگردها به هم برخورد کردند.^۲

واکنش امام خمینی علیه السلام اینجا تجلّی درک نصرت الهی است. ایشان فرمودند: «دانه‌های شن، مأمور خدا بودند.»^۳ وقتی ما برای خدا ایستادگی کنیم، حتی طبیعت هم به اذن خدا به یاری جبهه حق می‌آید.

خداوند فرمانده کل قواست

سردار رحیم صفوی نقل می‌کند:

روز دوم بهمن ماه ۶۴ یعنی چند روز قبل از عملیات والفجر ۸ به اتفاق تنی چند از فرماندهان، مین جمله سردار رضایی و سردار شهید شمعانی خدمت حضرت امام رسیدیم. با توجه به سوابقی که در عدم موفقیت رزمندگان در عبور از رودخانه‌های دجله و فرات در عملیات بدر و خیبر داشتیم و با توجه به سرکشی رودخانه اروند، نگران بودیم که مثلاً اگر ما چند هزار نفر نیرو را از این رودخانه عبور بدهیم، چه خواهد شد؟ از طرفی برای تثبیت مواضع تصرف شده هم در مقابل خود، دشمن و در پشت سر، رودخانه را داشتیم. مجموعه این عوامل باعث نگرانی ما شده بود.

۱. برگرفته از بیانات رهبر شهید انقلاب علیه السلام در دیدار مردم قم، ۱۹ دی ۱۳۹۴.

2. <https://irdc.ir/fa/docs/40/operation-eagle-claw>

۳. صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۳۸۰.

اما بعد از آنکه خدمت حضرت امام علیه السلام رسیدیم، آن بزرگوار با آن حال و سن زیاد حدود نیم ساعت از روی نقشه به دقت توضیحات ما درباره عملیات را ملاحظه فرمودند و نگرانی ما را هم متوجه شدند. سپس فرمودند: شما به خداوند اعتماد داشته باشید؛ اصلاً فرمانده کل قوا خداست. همان خدایی که به شما مأموریت داده که نماز بخوانید، همان خدا به شما امر کرده که دفاع بکنید. بروید و مطمئن باشید که پیروزید.^۱

همین اتکال به خدا باعث شد تا دیانت بر سیاست چیره شود و کاری کند که مردم ما در برابر جنگنده‌های آمریکایی نترسند و در تمام این شب‌های بعد از شهادت رهبری علیه السلام در شرایط متفاوت مثل گرما و سرما و بارش باران و حتی زیر تهدیدهای مختلف و موشک‌های اسرائیل و آمریکا با شجاعت شعار «مرگ بر آمریکا» سر دهند و در خیابان‌هایی که زیر تهدید موشک باران دشمن است، حاضر شوند. ملت ما همیشه مظلوم بوده است؛ اما کجا دیده شده است که یک مظلوم تا این حد قوی باشد؟! راز این قدرت و استقامت چیزی نیست، جز نصرت الهی.

دشمن جاهل خیال می‌کند جنگ فقط تقابل موشک با موشک یا دلار با ریال است. او نمی‌فهمد که در جبهه حق، یک پشتیبان نامرئی، اما قدرتمند حضور دارد. اما باید توجه داشت که نصرت الهی جایگزین تنبلی ما نیست؛ بلکه پاداش استقامت و جهاد ما در سخت‌ترین شرایط است. خداوند در قرآن یک فرمول و معادله مطرح می‌کند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُنْزِلْ أَفْئَادَكُمْ»^۲ و در جای دیگر می‌فرماید: «إِن تَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ»^۳ (اگر خدا شما را یاری کند، هیچ‌کس بر شما غلبه نخواهد کرد).

۱. مرندی و سلیمان، دفاع مقدس در اندیشه امام خمینی علیه السلام، ص ۵۰.

۲. محمد، ۷.

۳. آل عمران، ۱۶۰.

جهل محاسباتی دشمن در فهم جهاد

نتیجۀ نبودن محاسبات الهی در دشمنان باعث گيجی و سردرگمی و محاسبات غلط آنان می‌شود؛ اما در جبهۀ حق مفهوم بلندی به نام «جهاد» را تولید می‌کند؛ لذا دشمنی که نصرت الهی را نمی‌فهمد، جهاد را نیز نخواهد فهمید.

واژه «جهاد» و مشتقات آن ۳۵ بار در قرآن به کار رفته است. واژه جهاد و مجاهده، در مورد کوشش‌هایی به کار رفته که انسان در مسیر تحقق اهداف صحیح و خدایپسندانه انجام می‌دهد و بار ارزشی مثبت دارد.

در باب جهاد این کلام رهبر شهید نیز قابل توجه است که فرمود:

معنای جهاد فقط تلاش نیست. در مفهوم اسلامی، جهاد عبارت است از آن تلاشی که در مقابل یک دشمن است؛ در مقابل یک خصم است. هر تلاشی جهاد نیست. مجاهدت با نفس، مجاهدت در مقابل شیطان، جهاد در میدان نظامی، مواجهه با یک دشمن است؛ مواجهه با یک معارض است.^۱

عمق و گستردگی مفهوم جهاد

در دین متعالی و مرفی اسلام جهاد فقط منحصر به جنگ و قتال با دشمنان در میدان نظامی نبوده و گستره و کاربرد این مفهوم بسیار وسیع‌تر از بُعد نظامی است؛ چنان‌که تمام شئون زندگی را در بر می‌گیرد. بهتر است بگوییم در دایرةالمعارف جبهۀ حق، جهاد کلمۀ مرکزی است. مفاهیمی مانند نصرت، فتح، پیروزی و حتی صلح (سلم)، همگی در نسبت با جهاد معنا پیدا می‌کنند. نصرت برای کسی معنا دارد که اهل جهاد است و فتح برای کسی است که جهاد می‌کند.

۱. بیانات در دیدار اساتید دانشگاه‌ها، ۱۴ شهریور ۱۳۸۹.

شهید صیاد شیرازی در خاطرات خود گفته است:

در عملیات‌ها لحظاتی پیش می‌آمد که ما از نظر تاکتیک نظامی قفل می‌شدیم؛ اما ناگهان راهی باز می‌شد که جز دست خدا هیچ توجیهی نداشت. این یعنی وقتی شما جهاد را انجام دادی، نصرت از جایی که گمان نمی‌بری، می‌رسد.^۱

در منطق دشمن (نگاه مادی): مبارزه یک معامله برای کسب قدرت و منفعت است و نامش «جنگ» است. در این معامله، هزینه (سرباز، پول، تجهیزات) و فایده (تسلط بر منابع، نفوذ ژئوپلیتیک) محاسبه می‌شود. اگر هزینه بر فایده بچرد، جنگ بی‌معناست. به همین دلیل، تمام اقداماتشان، چه جنگ و چه صلح، در چارچوب مکر و کید تعریف می‌شود تا این معامله را به نفع خود تمام کنند.

در منطق اسلام (نگاه الهی): مبارزه یک وظیفه برای اقامه حق و اصلاح است و هدف غایی آن، قدرت‌طلبی نیست؛ بلکه انجام تکلیف الهی و کسب رضایت او و اعلام رضایت از اوست. «حمید بن مسلم» از راویان واقعه کربلا می‌گوید: «فَوَ اللَّهِ مَا رَأَيْتُ مَكْثُورًا قَطُّ قَدْ قُتِلَ وَلَدُهُ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ وَ أَصْحَابُهُ أَرْبَطَ جَأْشًا وَ لَا أَمْضَى جَنَانًا مِنْهُ»^۲ (به خدا سوگند هیچ مغلوبی را مانند حسین که فرزندان و خاندان و یارانش شهید شده باشند، پابرجاتر و قوی‌تر ندیدم).

راز این قدرت و آرامش در همان محاسبات الهی است.

حضرت زینب (ع) در مجلس ابن زیاد، وقتی او با طعنه گفت: دیدی خدا با برادرت چه کرد؟، فرمودند: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا»^۳ (من جز زیبایی چیزی ندیدم).

۱. رک: خاطرات امیر شهید سپهبد صیاد شیرازی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۲. قتال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۷۱.

۳. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۴.

تفاوت این دو نگاه را به صورت کامل می‌شود در خطبه‌ی علی‌گونه زینب کبری (علیها السلام) در مجلس یزید دید که فرمود: «فَكَيْدَ كَيْدِكَ وَ إِسْعَ سَعْيِكَ وَ نَاصِبَ جُهْدِكَ فَوَ اللَّهِ لَا تَمْحُو ذِكْرَنَا وَ لَا تُمِيتُ وَحْيَنَا وَ لَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا وَ لَا تَرَحُّصُ عَنَّا عَارَهَا»^۱ ([ای یزید] هرچه نیرنگ داری به کار بند و نهایت تلاشت را بکن و هر کوششی که داری به کار گیر؛ اما به خدا سوگند با همه تلاش‌ها یاد ما را از خاطره‌ها محو نخواهی کرد و چراغ وحی ما را خاموش نتوانی نمود و به موقعیت و جایگاه ما آسیب نخواهی رساند و هرگز لگه ننگ این کار از تو پاک نخواهد شد).

همان‌طور که زینب کبری (علیها السلام) فرمودند، نور حق را نمی‌شود خاموش کرد و نصرت الهی در کربلا، بقای ابدی حق و رسوایی ابدی باطل بود. خون سیدالشهدا (علیه السلام) باعث بیداری امت شد. نصرت خدا این بود که امروز، پس از قرن‌ها، میلیون‌ها نفر در اربعین به سمت کربلا حرکت می‌کنند؛ درحالی‌که از کاخ یزید جز ویرانه‌ای باقی نمانده است.

بنابراین، متغیرهایی در این معادله وجود دارد که در ماشین حساب مادی دشمن تعریف نشده است.

فیزیک پلاσμα در برابر متافیزیک جهاد (شهید دکتر مصطفی چمران)

ناتوانی دشمن در فهم چرایی رهاکردن اوج رفاه مادی برای انجام تکلیف و جهاد را به خوبی در زندگی بسیاری از شهدا و علما می‌توان بعینه یافت. یکی از آن شهدای عزیز و بزرگوار شهید دکتر مصطفی چمران است.

سازمان‌های اطلاعاتی غرب و آمریکا برای تحلیل آدم‌ها یک فرمول ساده دارند: هر انسانی به دنبال رفاه، ثروت و شهرت بیشتر است و این فرمول را قاعده‌ای بدون استثنا تصور می‌کنند و با این دید انسان‌ها را قضاوت

می‌کنند؛ اما ناگهان با پدیده‌ای به نام مصطفی چمران روبه‌رو می‌شوند؛ کسی که دکترای فیزیک پلاسما را با عالی‌ترین نمرات از دانشگاه «پرگلی» آمریکا گرفته، در مؤسسه معتبری مثل «یل» کار می‌کند و بهترین امکانات زندگی، آزمایشگاه و رفاه در کالیفرنیا برایش فراهم است.

در محاسباتِ مادّی دشمن، این آدم باید همان‌جا بماند و برای سیستم آن‌ها تولید ثروت و علم کند؛ اما ناگهان می‌بینند چمران تمام این رفاه را رها می‌کند، به مصر و سپس به میان شیعیان محروم جنوب لبنان می‌رود و اسلحه به دست می‌گیرد و بعدها در خاکریزهای خوزستان در دهلاویه با لباس خاکی و پای زخمی می‌جنگد و شهید می‌شود.^۱

دستگاه محاسباتی غرب اینجا پیام خطا (Error) می‌دهد! آن‌ها نمی‌فهمند جهاد و درد دین داشتن یعنی چه. نمی‌فهمند که در منطق چمران، لذت پاک کردن یک قطره اشکِ یتیم شیعه لبنانی و دفاع از مرزهای اسلام، با تمام آزمایشگاه‌های پیشرفته آمریکا قابل معاوضه نیست و این همان محاسبه الهی است که نمی‌توانند بفهمند.

جهاد معامله‌ای با خدا، نه با دنیا

دشمن نمی‌فهمد که مجاهد وارد معامله با او نشده؛ بلکه با خدا معامله کرده است. قرآن به زیبایی این معامله را تصویر می‌کند: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ...»^۲ (خدا جان و مال مؤمنان را در ازای بهشت از آنان خریده است؛ همانانی که در راه خدا می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند.)

در روایتی بسیار زیبا امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: «فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ

۱. رک: خضری، مرگ از من فرار می‌کند.

۲. توبه، ۱۱۱.

الْفَجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِيَخَاصَّةَ أَوْلِيَائِهِ وَ سَوَّغَهُمْ كَرَامَةً مِنْهُ لَهُمْ وَ نِعْمَةً دَخَرَهَا؛^۱ (همانا جهاد و مبارزه، دری از درهای بهشت است که خداوند برای دوستان خاص خود گشوده است، و احترام و نعمتی برای آنان قرار داده و ذخیره کرده است.)

دشمن چطور می‌تواند بهشت را در محاسبات خود وارد کند؟ او فقط کشته شدن را می‌بیند (هزینه)؛ اما حیات ابدی و رضوان الهی و فوز عظیم (فایده) را درک نمی‌کند. بله، وقتی قدرت خدا به میان می‌آید، درمی‌ماند و فکرش نتیجه غلط می‌دهد و نمی‌تواند بفهمد؛ یعنی اصلاً عقلش نمی‌رسد!

جایی که محاسبات دشمن فروریخت

از نگاه مادی، حرکت امام حسین (علیه السلام) یک شکست مطلق و خودکشی بود. ۷۲ نفر در برابر ده‌ها هزار نفر. اما در منطق جهاد، بزرگ‌ترین پیروزی تاریخ بود که اسلام را زنده نگه داشت. یزیدیان آن روز و تحلیل‌گران مادی امروز، هرگز عظمت آن پیروزی را درک نکرده و نخواهند کرد.

مصادق بارز دیگر، هشت سال دفاع مقدس ایران است که تمام قدرت‌های شرق و غرب پشت سر صدام ایستادند. محاسباتشان این بود که انقلاب نوپای ایران در چند هفته سقوط می‌کند. هنگامی که عراق در شهریور ۱۳۵۹ حمله به ایران را آغاز کرد، شرایط دو کشور با یکدیگر کاملاً متفاوت بود. با آغاز جنگ، ایران از هرگونه حمایت خارجی بی‌نصیب بود، ولی رژیم بعثی عراق با پشتیبانی‌های جهانی وارد جنگ با ایران شده بود و کشورهای مختلف به صدام هواپیما و امکانات راداری و پدافندی می‌دادند و مدرن‌ترین وسایل و تجهیزات را در اختیارش می‌گذاشتند. علاوه بر این کمک‌های نظامی، انواع کمک‌های اقتصادی نیز عراق را پوشش می‌داد. بیش از ۸۰ کشور به صورت رسمی و غیررسمی عراق را یاری می‌دادند. جمهوری اسلامی ایران حتی

۱. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۴.

از داشتن حق خرید سیم‌خاردار که يك وسیله غیرنظامی شمرده می‌شد، محروم بود.^۱

آن‌ها روحیه جهادی و منطق شهادت‌طلبی جوانانی را که با پیروی از امام خمینی رحمه‌الله به میدان رفته بودند، محاسبه نکرده بودند.

جهل محاسباتی دشمن در فهم «شهادت» (خون حیات‌بخش)

باور به نصرت و قدرت الهی در مؤمن منجر به جهاد می‌شود و جهاد هم مفهوم متعالی دیگری به نام شهادت را تولید می‌کند که دشمن از فهم آن عاجز است.

در دستگاه محاسباتی دشمن مادّی‌گرا، مرگ یعنی نقطه پایان؛ یعنی نابودی و تمام شدن همه چیز. (Game Over) به همین دلیل، دشمن در وقت مبارزه، از ترس جانش می‌لرزد و به هر ابزاری چنگ می‌زند تا زنده بماند. اما در دستگاه محاسباتی جبهه حق، مرگ در راه خدا نه تنها پایان نیست، بلکه آرزوست. درست است که دشمن آمریکایی - صهیونی ملت عزیز ایران را با شهادت پدرش داغدار کرد، اما خامنه‌ای عزیز را به آرزوی دیرینه خود رساند.

البته آرزوی شهادت به معنای خودکشی یا فرار از زندگی نیست؛ بلکه ما معتقدیم شهادت حیات‌بخش است و وقتی به نتیجه برسیم که با شهادت و مرگ ما به هدف نزدیک تر می‌شویم، آن را آرزو می‌کنیم. باور ما این است که خون شهید، نهال این نظام و مکتب را آبیاری کرده، به آن قوام می‌بخشد.

مرحوم امام کبیر انقلاب امام خمینی رحمه‌الله در ماجرای شهادت علامه مرتضی مطهری رحمه‌الله فرمودند:

این رجل فاجری که خون عزیز ما را به زمین ریخت، تأیید کرد دین خدا را. یعنی خدا دین خودش را به او تأیید کرد. باریختن خون عزیز

ما، تأیید شد انقلاب ما. این انقلاب باید زنده بماند. این نهضت باید زنده بماند، و زنده ماندنش به این خون‌ریزی‌هاست. بریزی خون‌ها را؛ زندگی ما دوام پیدا می‌کند. بکشید ما را؛ ملت ما بیدارتر می‌شود. ما از مرگ نمی‌ترسیم و شما هم از مرگ ما صرفه ندارید. منطق ندارید. منطق شما ترور است! منطق اسلام ترور را باطل می‌داند. اسلام منطق دارد؛ لکن با ترور شخصیت‌های بزرگ ما، شخص‌های بزرگ ما، اسلام ما تأیید می‌شود.^۱

دشمن با محاسبات مادی خود می‌گوید: فرمانده‌شان را می‌کشیم تا جبهه‌شان متلاشی شود؛ غافل از اینکه در مکتب ما، شهادت به انسان ضریب بی‌نهایت می‌دهد. دشمن نمی‌فهمد که جسم خاکی یک مبارز ممکن است محدودیت داشته باشد، اما وقتی شهید شد، روح او در کالبد یک ملت تکثیر می‌شود. به همین دلیل است که امام شهید حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رحمته‌الله علیه با اشاره به همین خطای محاسباتی فرمودند: «شهید سلیمانی برای دشمنان، خطرناک‌تر از سردار سلیمانی است.»^۲ دشمن او را ترور کرد تا راحت بخوابد، اما خون او خاورمیانه را بیدار کرد و همین قاعده برای تمام شهدای این مسیر صادق است و اگر خون حاج قاسم خاورمیانه را بیدار کرد، خون امام شهید دنیا را بیدار کرده و می‌کند و امروز تمام دنیا شاهد عظمت و قدرت بی‌نظیر جمهوری اسلامی ایران و ذلت و خواری دشمنان او هستند؛ همان‌طور که امام رشید ما حضرت آیت‌الله سید مجتبی‌الله خامنه‌ای رحمته‌الله علیه فرمودند:

امروز طلیعه برآمدن جمهوری اسلامی به عنوان یک قدرت بزرگ و قرارگرفتن استکبار در سراسیمگی، ضعف، مقابل چشم همگان آشکار شده است. این بی‌شک نعمتی الهی است که از برکت خون رهبر شهیدمان و سایر شهدای گلگون‌کفن و هموطنان مظلوم و

۱. صحیفه امام، ج ۷، ص ۱۸۳.

۲. بیانات در دیدار خانواده و ستاد سالگرد شهید سپهبد حاج قاسم سلیمانی، ۱۱ دی ۱۴۰۰.

گل‌های پرپر شدهٔ مدرسهٔ شجرهٔ طیبهٔ میناب، و در پی توسلات و تضمرات آحاد ملت به درگاه ربوبی و حضور مجاهدانهٔ ایشان در میادین و محلات و مساجد، و به خاطر جان‌فشانی‌های بی‌دریغ و بی‌منت و خالصانهٔ رزمندگان جان‌برکف اسلام در سپاه و ارتش و فراجا و سربازان گمنام و مرزداران، به ملت ایران ارزانی شده است.^۱

منطق عزت و احیای دین

دشمن نمی‌فهمد که این شعارها و این شهادت‌طلبی‌ها، ریشه در کربلا دارد. مکتبی که رهبرش حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) باشد، محاسباتش با تمام دنیا فرق دارد. وقتی که اسلام در چنگال عفریت کفر و شرک و استبداد بنی‌امیه دست‌وپا می‌زد و احکام خدا مسخره می‌شد و سنن دین پایمال می‌گردید و کاری‌ترین ضربت بر قلب اسلام و نظام اسلام به نام حکومت یزید وارد شده بود، بزرگ‌ترین رهبر و استاد الهی و معلم ربوبی با هفتاد نفر از اهل بیت و خواص و شاگردان ممتاز و فارغ‌التحصیل و تربیت‌دیدهٔ دانشگاه خود که گوش و چشم جهان مانند آنان ندیده و نشنیده، قیام کرد، جان و مال و فرزندان خود را در طبق اخلاص نهاده، به یاری دین خدا شتافتند، و در مقابل مقاصد تخریبی بنی‌امیه سدّی استوارتر از آهن و پولاد ساختند و درس‌های بزرگی به انسان‌های خداپرست و آزادی‌خواه دادند.

امام حسین (علیه السلام) شهید آگاه و رهبر نجات‌بخش اسلام، خردمندان را مات و میهوت، و ارباب بینش و بصیرت را واله و حیران ساخت. درس‌هایی که فقط یک مشت الفاظ، و عبارات و سخنرانی و فریاد و ادّعا نبود؛ درس ایشان فداکاری قهرمانانه و از خودگذشتگی‌های خالصانه و تصمیم محکم و عزم راسخ بود.^۲

اوج این شهادت‌طلبی و عشق به شهادت را باید در چند منزلی کربلا (قصر

۱. پیام به مناسبت چهلم شهادت قائد شهید امت، ۲۰ فروردین ۱۴۰۵.

۲. صافی گلپایگانی، شهید آگاه و رهبر نجات‌بخش اسلام، ص ۹ و ۱۰.

بنی مقاتل) دید. کاروان در حال حرکت است که ناگهان امام حسین (علیه السلام) از خوابی کوتاه بیدار می‌شوند و کلمه استرجاع را بر زبان جاری می‌کنند: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۱ فرزند گرامی اش علی اکبر (علیه السلام) رو به پدر کرد و گفت: چرا استرجاع و حمد بر زبان آوردید؟! فرمود: «پسرکم! لحظه‌ای خواب، چشم مرا در ربود. پیش روی من در خواب سواری آشکار شد که می‌گفت: این قوم می‌روند و مرگ‌ها به‌سوی ایشان حرکت می‌کند و دانستم که خبر مرگ ماست که داده می‌شود.» علی اکبر (علیه السلام) گفت: پدر جان! خداوند به تو هیچ بدی نشان ندهد؛ مگر ما برحق نیستیم؟! فرمود: «آری، سوگند به کسی که بازگشت همه به‌سوی اوست که ما برحقیم.» علی اکبر (علیه السلام) گفت: «فَإِذَا لَا نُبَالِي أَنْ نَمُوتَ مُحَقِّينَ»؛ در این صورت چه باک داریم از اینکه برحق بمیریم؟ امام حسین فرمودند: پسر! خدایت بهترین پاداشی را که ممکن است از پدری به پسری داده شود، ارزانی‌ات فرماید.^۲

همین یک جمله علی اکبر (علیه السلام) شد الگوی هزاران جوانی که از آغاز انقلاب تا به امروز، به شوق رسیدن به قافله شهدای کربلا، بند پوتین‌هایشان را بستند. جوانانی که با خون پاکشان استحکام و بقای این نظام را تضمین کردند و گور دشمن را با تمام تجهیزاتش کردند. دشمن چطور می‌خواهد ملتی را شکست دهد که جوانانش به تأسی از علی اکبر حسین و قاسم بن الحسن سیزده‌ساله (علیه السلام) مرگ در راه حق را شیرین‌تر از غسل می‌دانند؟!

این الگوگیری را می‌توان در آمارهای دفاع مقدس به‌خوبی مشاهده کرد؛ جایی که ۴۴ درصد شهدا بین ۱۶ تا ۲۰ سال و ۳۰ درصد بین ۲۱ تا ۲۶ و ۸ درصد بین ۲۶ تا ۳۰ سال سن داشتند و تنها ۱۸ درصد شهدا بالای ۳۰ سال بودند.^۳

۱. بقره، ۱۵۶.

۲. امین عاملی، اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۲۰۶؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ترجمه مهدوی دامغانی، ج ۱، ص ۳۱۱.

3. <https://www.mehrnews.com/news/25526/>

جهل محاسباتی دشمن در فهم «ساختار قدرت (امامت و امت)»

خطای محاسباتی دیگر دشمن، کوری در برابر ساختار قدرت در اسلام است. در غرب، قدرت یک هرم مکانیکی است. اگر رأس هرم (پادشاه یا دیکتاتور) را بزنید، کل سیستم فرو می‌پاشد؛ چون قدرت قائم به شخص است. اما دشمن نمی‌فهمد که در نظام اسلامی، قدرت قائم به خط و مکتب است. رأس این نظام، ولایت فقیه است، اما بدنه و ستون‌های آن را اراده و ایمان مردمی تشکیل می‌دهد که ارکان نظام را انتخاب می‌کنند. در این ساختار، ولی فقیه و مردم یک شبکه زنده (امامت و امت) می‌سازند که با حذف یک شخص متوقف نمی‌شود.

خطای محاسباتی یزید در کربلا

این دقیقاً همان اشتباهی است که یزید در سال ۶۱ هجری مرتکب شد. محاسبات اموی به یزید می‌گفت: حسین بن علی علیه السلام رهبر این جریان است. او را در کربلا محاصره کن و بکش، کار تمام است! یزید رهبر را حذف کرد و در کاخ دمشق جشن پیروزی گرفت؛ غافل از اینکه قدرت در جبهه حق، متکی به خط است. خط سیدالشهدا علیه السلام بلافاصله توسط امام سجاد و حضرت زینب علیهما السلام امتداد یافت و بیداری امت آغاز شد. شخص امام شهید شد، اما جریان امامت، پایه‌های کاخ یزید را ویران کرد.

بمب‌گذاری هفتم تیر و توهم پایان جمهوری اسلامی

برای فهم این جهل محاسباتی در دوران معاصر، به حادثه انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی در هفتم تیر ۱۳۶۰ نگاه کنید. دشمن (منافقین با حمایت غرب) با یک بمب‌گذاری، رئیس دیوان عالی کشور (شهید بهشتی)، چند وزیر و ده‌ها نماینده مجلس را یک جا به شهادت رساند. محاسبات دستگاه‌های اطلاعاتی غرب می‌گفت: وقتی سران سه قوه و مغزهای متفکر یک نظام نوپا کشته شوند، آن نظام حداکثر ظرف ۴۸ ساعت سقوط می‌کند. آن‌ها منتظر

فروپاشی بودند؛ اما فردا صبح، مردم به خیابان ها آمدند و صندلی های خالی مجلس، با نمایندگان مجروح پر شد تا حدنصاب قانونی شکل بگیرد و آب از آب تکان نخورد!

محاسبه غلط و نفهمی دشمن بارها او را ترغیب کرده که با ترور فرماندهان و مسئولان می تواند این نظام را سرنگون کند و در اثر همین نگاه غلط، بسیاری از بزرگان این نظام از جمله بهشتی و باهنر و رجایی ها و فخری زاده ها و فقهی ها و حاجی زاده و سلامی و باقری و موسوی و تنگسیری ها گرفته، تا امام و قائد این ملت حضرت آیت الله العظمی سید علی حسینی خامنه ای رحمته الله علیه را ترور کرده؛ اما غافل از اینکه ستون ها و بنای این نظام به قدری استوار است که اگر شخصی برود، با بهتر از او یا مثل او جایگزین می شود و دنیا شاهد بود که آن ها می خواستند نظام ما را عوض کنند، اما شعار ما را هم نتوانستند عوض کنند و به گفته نظریه پردازان خودشان، تنها کاری که ترامپ ملعون و نتانیاهوی کودک کش انجام دادند، این بود که نسخه جوان تر خامنه ای را جایگزین کردند.

تحلیل گر شبکه سی ان ان می گوید: باورکردنی نیست! تمام کاری که عملیات ترامپ کرد، تعویض خامنه ای با ورژن جوانش بود^۱ و در حقیقت اوایی که به دنبال تغییر نظام بود، امام خامنه ای هشتاد ساله را با امام خامنه ای ۵۷ ساله عوض کرد و به حق باید گفت: «دست خدا عیان شد / خامنه ای جوان شد» و مردم ایران مبعوث شدند.

قدرت متکی بر دل ها

رهبر معظم انقلاب رحمته الله علیه در تبیین این حقیقت غیر قابل فهم برای غرب می فرماید: جمهوری اسلامی یک حکومت متکی به شخص نیست؛ متکی به آحاد مردم و ایمان های آن هاست.^۲

1. <https://www.asriran.com/fa/news/1147899>

۲. برگرفته از بیانات قائد شهید رحمته الله علیه در مراسم بیست و دومین سالگرد رحلت امام خمینی رحمته الله علیه، ۱۴ خرداد ۱۳۹۰.

دشمنان خیال می‌کنند با ترور، با تحریم، یا با رفتن یک مسئول، این بنا متزلزل می‌شود. آن‌ها ساختار مستحکم ولایت و مردم را در این کشور نشناخته‌اند. دشمن نمی‌فهمد نظامی که مردمش برای حفظ آن خون داده‌اند و خودشان مدیران و مجلسیان را انتخاب می‌کنند، با تهدید نظامی یا ترور شخصیت‌ها از پادرمی‌آید؛ بلکه مثل خون تازه‌ای در رگ‌های این جریان می‌جوشد؛ هرچند آن شخصی که ترور می‌شود، عالی‌رتبه‌ترین مسئول در این نظام یعنی رهبری باشد. دنیا آشکارا شاهد است که دشمن آمریکایی صهیونی با این تصور که اگر رهبر نظام مقدس جمهوری اسلامی را ترور کند، این نظام متزلزل می‌شود، دست به چنین غلط بزرگی زد و در کمال حیرت و ناباوری دید نه تنها مردم از نظام فاصله نگرفته و مأیوس نشدند، بلکه به فرمایش امام شهیدشان خدا آن‌ها را برای حفظ این نظام مبعوث کرد و با اینکه یک هفته این کشور رهبر نداشت، ولی آن که روزه‌روز بر شکست وضعف افزوده شد، دشمن این نظام بود و بعد از انتخاب سومین امام و رهبر این امت، ایشان فرمودند که در این یک هفته، مردم کشور را رهبری کردند.^۱

در یک کلام: تقابل تاریخی جبهه حق و باطل که از آدم تا خاتم، و از عاشورا تا به امروز امتداد یافته، تقابل دو دستگاه محاسباتی است. دشمن مادی‌گرا به دلیل گرفتاری در سه گرداب ظلم، فسق و جهل، با عینک مادی به جهان می‌نگرد و در برابر انقلاب حسینی و اسلامی دچار یک جهل محاسباتی عمیق است، و تا زمانی که دشمن در این جهل محاسباتی به سر می‌برد، چهار حقیقت «نصرت الهی، جهاد، شهادت، نظام ولایی» را نمی‌فهمد و در برابر جبهه حق محکوم به شکست است و پرچم این نهضت، به فضل الهی و با دست توانای جبهه مقاومت، تا قیام قیامت برافراشته خواهد ماند.

باید توجه داشت که ما موظفیم به هر طریقی این دارایی‌ها را حفظ و تقویت

۱. اولین پیام حضرت آیت‌الله سیدمجتبی حسینی خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی، ۲۱ اسفند ۱۴۰۴.
<https://farsi.khamenei.ir/news-content?id=62800>

کنیم، که اگر مصداقاً بخواهیم به یک راهکار اشاره کنیم، بسیج یکی از مهم‌ترین مصداق و خروجی‌های این مفاهیم در کشور است که در کلام رهبر شهید چند ویژگی و نکته مهم درباره بسیج قابل توجه است:

۱. بسیج در همه میادین دفاع سخت، نیمه سخت و نرم آماده به کار باشد و در همه محله‌های کشور در مقابل حوادث گوناگون راهبرد و تاکتیک آماده داشته باشد.

۲. در هیچ زمینه‌ای غافلگیر نشوید و سعی کنید در همه محله‌ها حضور داشته باشید.

۳. در جنگ نرم، واکنشی رفتار نکنید. البته باید پاسخ دشمن را داد؛ اما همیشه مانند شطرنج بازی ماهر یک قدم از دشمن جلو باشید و گُشی عمل کنید.

۴. ارتباطات خود را با مساجد تقویت کنید؛ چراکه بسیج متولد مساجد است.

۵. با مجموعه‌های همسو با اهداف بسیج در دانشگاه‌ها و خارج از آن، هم‌افزایی و همکاری کنید.

۶. بسیج در عین گستردگی، چابک باشد و اسیر پابندهای رایج اداری نشود.^۱

1. <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=44267>



جلسه نهم

امواج شیطان

نقش رسانه در ایجاد انحراف در جامعه







آیه محوری:

«وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»^۱

(به یاد بیاور روزهایی را که بی دین ها برایت نقشه می کشیدند که تو را زندانی یا ترور یا تبعید کنند. آری، دشمنان برضد تو نقشه می کشند و خدا هم برضد آن ها نقشه می کشد. البته خدا بهترین مکرکنندگان است.)

مقدمه

در این جلسه می خواهیم از یک حقیقت بسیار عمیق سخن بگوییم؛ حقیقتی که اگر درست فهم شود، بسیاری از تحولات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی برای ما روشن می شود. آن حقیقت این است که: **وجود انسان، یک جامعه کوچک است و جامعه، انسان بزرگ شده است.**

مؤید این ادعا فرمایش امیرالمؤمنین است که فرمود:

وَ تَحَسَّبُ (تزعّم) اَنَّكَ جِزْمٌ صَغِيرٌ / وَ فِیْكَ اَنْطَوٰی الْعَالَمُ الْاَكْبَرُ^۲

ای انسان! تو گمان می کنی که یک مخلوق کوچک هستی؛ درحالی که خداوند تمام هستی را در تو جای داده است.

۱. انفال، ۳۰.

۲. میبیدی، دیوان امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ص ۱۷۵؛ مطهری، انسان کامل، ج ۱، ص ۲۰۳.

هرآنچه در جامعه رخ می دهد، هدایت و گمراهی، عدالت و ظلم، صداقت و فریب، وحدت و تفرقه، ریشه اش در سازوکار درونی انسان است. اگر ما انسان را بشناسیم، جامعه را نیز بهتر خواهیم شناخت. همان گونه که اگر انسان ها در زندگی فردی خود منظم باشند، این نظم در جامعه هم خود را نشان می دهد.

بخش اول: جامعه به مثابه انسان

در معارف دینی ما تأکید فراوانی بر خودشناسی شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»؛^۱ (هرکس خود را بشناسد، پروردگارش را شناخته است).

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز می فرماید: «أَعْرِفُ النَّاسَ بِنَفْسِهِ أَعْرِفُهُمْ بَرِيَّةً».^۲

چرا این قدر تأکید بر خودشناسی شده است؟ چون انسان مجموعه ای پیچیده از عقل، قلب، اراده، تمایلات، غضب، شهوت، ایمان، شک، نور و ظلمت است. اگر این سازوکار درونی را نفهمیم، بیرون از خودمان را هم درست تحلیل نمی کنیم.

نمونه های بسیاری از این شباهت وجود انسان به جامعه را می توان فهرست کرد که در این مجال کوتاه به چند نمونه می پردازیم:

عقل در انسان / رهبری و اندیشه در جامعه

در وجود انسان، عقل باید فرمانده باشد. اگر عقل حاکم باشد، انسان مسیر درست را انتخاب می کند؛ اما اگر هواهای نفسانی حاکم شوند، سقوط آغاز می شود. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ»؛^۳ (چه بسیار عقل هایی که اسیر هوای نفس اند).

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۲.

۲. آمدی، غرر الحکم، ج ۶۸۸.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.

در جامعه نیز همین است. اگر اندیشه حکیمانه و هدایت الهی محور باشد، جامعه رشد می‌کند؛ اما اگر هیجان، تعصب، طمع و جهل حاکم شود، جامعه منحرف می‌گردد.

قلب در انسان / فرهنگ عمومی در جامعه

قلب محل محبت، نفرت، خوف، رجا، ایمان و تعلقات است. بسیاری از رفتارهای انسان، فقط با استدلال عقلی شکل نمی‌گیرد؛ بلکه تحت تأثیر محبت‌ها و نفرت‌های قلبی است.

در جامعه نیز چیزی به نام فرهنگ عمومی، عاطفه عمومی، حافظه تاریخی و احساس جمعی وجود دارد. اگر قلب انسان بیمار شود، حقیقت را وارونه می‌بیند. جامعه نیز اگر فرهنگش بیمار شود، معروف را منکر و منکر را معروف می‌پندارد.

همان‌طور که قلب سالم، انسان را به سوی خیر متمایل می‌کند، فرهنگ سالم نیز جامعه را به سوی حق سوق می‌دهد. اگر شخص در فضای فردی بتواند ظرفیت محبت و رجا و امید را فعال کند، در فضای خانواده به عنوان اجتماع کوچک و در عرصه اجتماع بزرگ جامعه نیز می‌تواند آن ظرفیت‌ها را بروز دهد.

اعضای بدن در انسان / نهادهای اجتماعی

در بدن، چشم، گوش، دست، پا، مغز، قلب، هرکدام کارکردی دارند. اگر هماهنگ باشند، بدن سالم است؛ اما اگر هر عضو راه خود را برود یا عضوی فاسد شود، کل بدن آسیب می‌بیند.

در جامعه نیز خانواده، مسجد، مدرسه، بازار، حاکمیت، دانشگاه، رسانه، نیروهای امنیتی، نخبگان و مردم، مانند اعضای یک بدن هستند. فساد یک بخش، دیر یا زود به همه بخش‌ها سرایت می‌کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

فرمودند: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادِّهِمْ... كَمَثَلِ الْجَسَدِ...»^۱ (جامعه مانند بدن است. اگر عضوی آسیب ببیند، کل بدن بی‌قرار می‌شود).

زبان در انسان / رسانه در جامعه

انسان برای ارتباط، اقناع، دفاع، تبیین و انتقال درون خود، از زبان استفاده می‌کند.

جامعه نیز برای انتقال معنا، ساختن افکار، ایجاد همدلی یا تفرقه، از رسانه استفاده می‌کند. زبانِ راست‌گوا اعتماد می‌سازد و زبانِ دروغ‌گو فتنه می‌آفریند. رسانه‌ی صادق نیز جامعه را آگاه، و رسانه‌ی فاسد، افکار عمومی را منحرف می‌کند. به عبارت دیگر: زبان، رسانه‌ی فرد است و رسانه، زبان جامعه.^۲

یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی، بیان است. خداوند «بیان» را در کنار خلقت انسان ذکر می‌کند: «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»^۳. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حدیثی مهم، به کارکردهای زبان در منطق دین اشاره می‌کنند و می‌فرمایند:

«إِنَّ فِي الْإِنْسَانِ عَشْرَ خِصَالٍ يُظْهِرُهَا لِسَانُهُ: شَاهِدٌ يُخْبِرُ عَنِ الضَّمِيرِ، وَ حَاكِمٌ يَفْصِلُ بَيْنَ الْخَطَإِ، وَ نَاطِقٌ يَزِدُّ بِهِ الْجَوَابَ، وَ شَافِعٌ يُدْرِكُ بِهِ الْحَاجَةَ، وَ وَاصِفٌ يَعْرِفُ بِهِ الْأَشْيَاءَ، وَ أَمِيرٌ يَأْمُرُ بِالْحُسْنِ، وَ وَاعِظٌ يَنْهَى عَنِ الْقَبِيحِ، وَ مُعَزِّزٌ تَسْكُنُ بِهِ الْأَحْزَانُ، وَ حَاضِرٌ تُجَلَى بِهِ الضَّغَائِنُ، وَ مُوْنِقٌ تَلْتَدُّ بِهِ الْأَسْمَاعُ»^۴.

به‌راستی انسان ده شاخصه دارد که در زبانش بروز می‌کند:

- زبان، شاهدهی است که از درون او خبر می‌دهد.

۱. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۵۸۶.

۲. زبان یک ابزار رسانه‌ای است.

۳. الرحمن، ۱ تا ۴.

۴. محمدی ری‌شهری، میزان الحکمه، ج ۴، ص ۲۷۷۷، ج ۱، ص ۱۸۱۵۹.

- داوری است که در اختلاف‌ها داوری می‌کند.
- سخن‌گویی است که در برابر سخن دیگران پاسخ‌گوست.
- میانجی و واسطه‌ای است که به کمک آن انسان به نیازهایش می‌رسد.
- توصیف‌گری است که با کمک آن اشیاء را می‌شناسد.
- فرماندهی است که به کار نیک فرمان می‌دهد.
- واعظی است که از کار زشت باز می‌دارد.
- تسلیت‌دهنده‌ای است که غم‌ها را کاهش می‌دهد و آرام می‌کند.
- ستایشگری است که کینه‌ها را می‌زداید.
- زیبایی است که گوش‌ها از آن بهره می‌برد.

شباهت‌های زبان و رسانه

زبان و رسانه شباهت‌های بسیاری به یکدیگر دارند؛ به عنوان مثال:

۱. هر دو ابزار آشکارکنندهٔ درون هستند
زبان، آنچه در ضمیر انسان است، آشکار می‌کند. رسانه نیز آنچه در اندیشه و ارادهٔ جریان‌های اجتماعی و سیاسی است، بیرون می‌ریزد.
اگر یک انسان دروغ‌گو، متکبر، کینه‌ورز یا حکیم باشد، در زیانش نمایان می‌شود. اگر یک حکومت عدالت‌طلب یا سلطه‌طلب باشد، در رسانه‌اش ظاهر می‌شود.

۲. هر دو، قدرت ساختن یا ویران کردن روابط را دارند
یک جمله می‌تواند دل‌ها را نزدیک یا دور کند. یک رسانه نیز می‌تواند وحدت ملی بسازد یا شکاف اجتماعی ایجاد کند. زبان می‌تواند صلح‌ساز یا فتنه‌انگیز باشد؛ رسانه هم همین‌طور.

۳. هر دو متصل به «اتاق فکر» هستند

زبان، بی‌ریشه در ذهن و قلب نیست؛ بلکه هر سخن، محصول نوعی اندیشه و انگیزه است.

همان‌طور که زبان به «اتاق فکر» درون انسان یعنی عقل، قلب، انگیزه، ایمان یا هواهای نفسانی متصل است، رسانه نیز به اتاق‌های فکر سیاسی، فرهنگی و اقتصادی متصل است. از آنجا تصمیم گرفته می‌شود که چه چیزی گفته شود، چه چیزی پنهان بماند، چه چیزی بزرگ‌نمایی شود، از چه زاویه‌ای نشان داده شود و با چه هدفی به افکار عمومی تزریق گردد. هر دو می‌توانند حقیقت را منتقل یا تحریف کنند.

زبان می‌تواند صدق یا کذب بگوید؛ رسانه نیز می‌تواند واقعیت را روایت یا دست‌کاری کند. تحریف فقط دروغ صریح نیست؛ بلکه گاهی نیمه حقیقت، حذف زمینه‌ها، انتخاب زاویه خاص و تکرار گزینشی نیز نوعی تحریف است.

بخش دوم: نقش رسانه در مدیریت جامعه

یکی از اشتباهات رایج این است که تصور کنیم حکومت‌ها فقط با زور بر سر کار می‌مانند؛ درحالی‌که تاریخ نشان می‌دهد قدرت پایدار، بیشتر بر ذهن مردم حکومت می‌کند تا بر جسم مردم. ابن‌خلدون در تحلیل حکومت‌ها می‌گوید: «حکومت‌ها بیش از آنکه با شمشیر پایدار بمانند، با پذیرش اجتماعی و ذهنی مردم دوام می‌آورند».^۱

از دیرباز، حاکمان فهمیده بودند که اگر افکار عمومی را در اختیار بگیرند، جامعه را در اختیار گرفته‌اند. به همین دلیل، رسانه به معنای عام آن، از منبر و خطابه و شعر و قصه و شایعه گرفته تا نامه، قاضی، خطیب، مورخ، سکه،

۱. ابن‌خلدون، المقدمة، فصل فی الدولة.

معماری، و در روزگار ما مطبوعات، رادیو، تلویزیون، سینما و فضای مجازی یکی از مهم‌ترین ابزارهای قدرت بوده است.

حاکمان ظالم، برای تثبیت سلطه، توجیه ظلم، تخدیر مردم، تحریف واقعیت، تخریب حق‌طلبان و مهندسی افکار، از روش‌های شیطانی رسانه‌ای بهره می‌بردند. اما در مقابل، انبیا و اولیای الهی و اهل بیت علیهم‌السلام نیز برای هدایت مردم، روشنگری، شکستن فضای تبلیغاتی باطل، احیای حقیقت و بیدارسازی وجدان‌ها، از همین میدان استفاده می‌کردند. البته نه برای فریب، بلکه برای کشف حقیقت؛ و نه برای اسارت انسان، بلکه برای آزادی انسان.

به‌طور کلی حکومت‌های غیرالهی با دو هدف مشخص سعی در تأثیرگذاری بر افکار عمومی با ابزار رسانه داشتند و عموماً از روش شایعه‌سازی یا وارونه‌سازی روایت‌ها یا تقطیع روایت‌ها استفاده می‌کنند.

مشروعیت بخشی به حکومت

حکومت‌ها عموماً می‌خواهند خود را به‌عنوان یک پدیده طبیعی، معقول، مقبول و مقدس در افکار عمومی جلوه دهند. حتی شخصی مانند معاویه بعد از صلح امام حسن علیه‌السلام وقتی وارد کوفه شد، در خطبه‌ای گفت: «مَا قَاتَلَكُمْ لِتُصَلُّوا وَلَا تَصُومُوا... إِنَّمَا قَاتَلَكُمْ لِأَنَّا مَرَّ عَلَيَكُمْ»^۱ (من با شما نجنگیدم تا نماز بخوانید یا روزه بگیرید؛ بلکه جنگیدم تا بر شما حکومت کنم!)

اما باوجود این اعتراف، دستگاه تبلیغاتی اموی تلاش کرد تا حکومت معاویه را به‌عنوان حافظ وحدت امت و حکومت مشروع از ناحیه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم معرفی کند. از منبرها استفاده می‌شد تا تصویر مطلوبی از حکومت ساخته شود. حتی در برخی مناطق، سب امیرالمؤمنین علیه‌السلام به‌عنوان یک سنت رسمی در خطبه‌ها اجرا می‌شد.

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۱۵۳.

تخریب شخصیت مخالفان

نقشه شوم قارون

وقتی قدرت نمی‌تواند با منطق پاسخ دهد، شخصیت مخالف را تخریب می‌کند.

قارون با یک اقدام رسانه‌ای جنجالی می‌خواست حضرت موسی (ع) را در اذهان و افکار عمومی تخریب کند. او فهمیده بود که تا وقتی مردم به موسی (ع) ایمان دارند، جایگاه او متزلزل است. بنابراین به سراغ زنی رفت؛ زنی زیبا، فریبنده و آسیب‌پذیر. به او گفت: صد هزار درهم به تو می‌دهم تا فردا وقتی موسی برای بنی اسرائیل سخنرانی می‌کند، در میان جمعیت برخیزی و بگویی: موسی مرا به گناه دعوت کرده است.

پس نقشه، نقشه یک ترور رسانه‌ای و شخصیتی بود. فردای آن روز بنی اسرائیل جمع شده بودند و موسی (ع) تورات در دست، با کلماتی نورانی، مردم را موعظه می‌کرد. قارون هم با زرق و برق و همراهانش در میان جمع نشسته بود و منتظر لحظه انفجار شایعه. ناگهان آن زن برخاست و همه نگاه‌ها به سوی او برگشت. سکوتی سنگین حکم فرما شد. زن می‌خواست نقشه را اجرا کند؛ اما وقتی نگاهش به سیمای ملکوتی حضرت موسی (ع) افتاد، وقتی صداقت را در چهره پیامبر دید، وجدانش بیدار شد.

پس با صدایی لرزان گفت: ای موسی! قارون صد هزار درهم به من داده تا در میان مردم بگویم تو مرا به سوی گناه خوانده‌ای؛ اما به خدا سوگند که تو هرگز چنین نکردی. تو پاکی و خدا تو را منزه قرار داده است.^۱

قرآن این روش را درباره انبیا (ع) چنین بیان می‌فرماید: «مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ»^۲ (اقوام پیشین نیز پیامبرانشان را ساحر، مجنون، شاعر و دروغ‌گو می‌خواندند).

۱. قصص، ۷۶ تا ۸۲.

۲. ذاریات، ۵۲.

وقتی دعوت پیامبر در مکه گسترش یافت، سران قریش در «دارالتدوه» جمع شدند تا تصمیم بگیرند چگونه مردم را از شنیدن قرآن بازدارند.

یکی گفت: بگوییم محمد کاهن است.

دیگری گفت: نه، سخنش شبیه کاهنان نیست.

سومی گفت: بگوییم دیوانه است.

در نهایت «ولیدبن مغیره» پیشنهاد داد: به مردم بگوییم او ساحر است که با سخنانش میان پدر و فرزند جدایی می اندازد: «إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ»^۱.

از آن پس وقتی زائران به مکه می آمدند، قریش به آنان هشدار می دادند که به سخنان پیامبر ﷺ گوش ندهند؛^۲ یا مثلاً در موسم حج، قریش مأمورانی در مسیرهای ورودی مکه می گماشتند و هر کاروانی که می آمد، به آنان می گفتند: در مکه مردی است که سخنان عجیبی می گوید؛ او شاعر یا مجنون است؛ مراقب باشید!

هدف این بود که قبل از شنیدن قرآن، ذهن مردم را علیه پیامبر ﷺ شکل دهند. قرآن همین روش را نقل می کند: «وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَرِيكَ أَلْفًا مِّنَ السَّاعِرِينَ مَجْنُونًا»^۳.

اقدام جامع رسانه ای بنی امیه بر علیه امام علی (علیه السلام)

در قرن اول هجری، مهم ترین رسانه عمومی، منبرهای مساجد بود و خطبه های جمعه چیزی شبیه رسانه های سراسری امروز عمل می کرد. حکومت می توانست از طریق خطبه ها ذهن جامعه را شکل دهد. بلاذری، مورخ مشهور اهل سنت در کتاب «انساب الاشراف» می نویسد: «كَانَ مَعَاوِيَةَ

۱. مدثر، ۲۴.

۲. ابن هشام، السيرة النبوية، ج ۱، ص ۲۷۱.

۳. صافات، ۳۶.

يَأْمُر عَمَّالَهُ بِلَعْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَى الْمَنَابِرِ؛^۱ معاویه به کارگزاران خود دستور می‌داد تا علی بن ابی طالب را بر منبرها لعن کنند.

این سیاست آن قدر گسترده بود که ده‌ها سال ادامه یافت. اگر بخواهیم این مسئله را با زبان امروز تحلیل کنیم، می‌توان گفت که بنی امیه رسانه رسمی حکومت را به ابزار جنگ روانی تبدیل کردند. وقتی هر هفته در صدها شهر و مسجد یک پیام تکرار شود، به تدریج بر ذهن جامعه اثر می‌گذارد.

اما این سیاست، تنها تبلیغات نبود؛ بلکه با سرکوب مخالفان نیز همراه بود. یکی از تکان دهنده‌ترین نمونه‌ها، ماجرای «حُجْرین عدی کندی» از یاران پیامبر ﷺ و از اصحاب وفادار امام علی (ع) است. حجر در کوفه وقتی شنید که بر منبر به علی (ع) دشنام داده می‌شود، اعتراض کرد. مورخ بزرگ، طبری می‌نویسد: «فكتب زياد إلى معاوية في حُجْرين عدی وأصحابه... فأمر معاوية بقتلهم»؛^۲ (زیاد بن ابیه درباره حجر و یارانش به معاویه نامه نوشت و معاویه دستور قتل آنان را صادر کرد).

این واقعه نشان می‌دهد که سیاست تبلیغاتی امویان با فشار امنیتی همراه بود. در زبان امروز، این ترکیب را می‌توان کنترل روایت، همراه با حذف صداها و مخالف نامید.

نمونه تکان دهنده دیگر، سیاست تعقیب شیعیان در عراق است. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه درباره سیاست معاویه می‌نویسد: «وكتب معاوية إلى عماله في جميع الآفاق أن لا يجيزوا لأحد من شيعة علي شهادة»؛^۳ (معاویه به کارگزاران خود در سراسر سرزمین‌های اسلامی نوشت که شهادت هیچ یک از شیعیان علی (ع) پذیرفته نشود).

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۵۴.

۲. طبری، تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۲۷۹.

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۴۴.

در ادامه همین گزارش آمده است که بسیاری از شیعیان در عراق تحت فشار شدید قرار گرفتند و برخی از آنان کشته شدند.

مثال دیگر مربوط به «زیادبن ابیه»، والی قدرتمند اموی در عراق است. مسعودی در «مروج الذهب» درباره اقدامات او می نویسد: «کان زیاد یتبع شیعة علی فیقثلهم ویقطع أیدیهم وأرجلهم»^۱ (زیاد شیعیان علی علیه السلام را تعقیب می کرد؛ برخی را می کشت و دست و پای برخی را قطع می کرد).

در کنار سرکوب مخالفان، بنی امیه تلاش کردند تا روایت های دینی را نیز مدیریت کنند. برخی مورخان گزارش داده اند که در آن دوره، برای نقل برخی احادیث پاداش هایی داده می شد. ابن ابی الحدید در همین باره می نویسد: «إن معاوية بذل الأموال للقصاص والمحدثین لیرووا فی فضل بعض الصحابة ما یعارض به فضل علی»^۲ (معاویه به قصه گویان و راویان حدیث اموال می داد تا در فضیلت برخی صحابه روایاتی نقل کنند که در برابر فضایل علی علیه السلام قرار گیرد). اگر این مسئله را با زبان امروز تحلیل کنیم، می توان گفت حکومت اموی شبکه ای از تولیدکنندگان محتوا ایجاد کرده بود تا روایت مطلوب حکومت را در جامعه گسترش دهند.

اما شاید مهم ترین تحول سیاسی این دوره، تبدیل خلافت به نظام موروثی بود. ابن اثیر در «الکامل فی التاریخ» درباره بیعت گرفتن برای یزید می نویسد: «دعا معاوية الناس إلى البیعة لیزید وأخذها لهم»^۳ (معاویه مردم را به بیعت با یزید فراخواند و برای او بیعت گرفت). این اقدام با مخالفت برخی از شخصیت های برجسته جهان اسلام روبه رو شد؛ از جمله امام حسین علیه السلام، عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر.

۱. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۲.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۴۶.

۳. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۸۷.

در واقع بنی‌امیه برای تثبیت قدرت خود یک سیستم کامل مدیریت افکار عمومی ایجاد کردند:

- کنترل رسانه‌های عمومی زمان خود، یعنی منبرها؛
- سرکوب مخالفان و ایجاد فضای امنیتی؛
- سرمایه‌گذاری بر تولید روایت‌های دینی و تاریخی؛
- و در نهایت تغییر ساختار سیاسی به سلطنت موروثی.

اگر این تجربه تاریخی را با زبان امروز توصیف کنیم، می‌توان گفت که بنی‌امیه ترکیبی از تبلیغات حکومتی، عملیات روانی، مدیریت روایت و سرکوب سیاسی را به کار گرفتند. این‌گونه فعالیت‌های رسانه‌ای در زمان امام حسین علیه السلام نیز ادامه داشت. وقتی امام حسین علیه السلام قیام کردند، دستگاه تبلیغاتی اموی ایشان را «خارجی» معرفی می‌کرد. در کوفه گفته می‌شد: «حسین آمده است تا وحدت مسلمانان را بر هم بزند.»^۱ هدف این بود که مردم تصور کنند مقابله با امام، دفاع از نظم جامعه است!

بخش سوم: انسان‌کانون‌های رسانه‌ای

حکومت‌ها و جوامع و حتی شرکت‌های تجاری و اقتصادی برای تأثیر بر مخاطب، از شخصیت‌های معروف و مقبول بهره می‌برند و این مقبولیت فرد نزد مخاطب به یک اندیشه و کالا نیز سرایت می‌کند؛ چه اینکه اغلب مردم از محبوبین خود اطاعت می‌کنند.

در دنیایی که رسانه‌ها ما را محاصره کرده‌اند، سلبریتی‌ها منزلت بسیار بالایی در زندگی فعلی نوجوانان و جوانان یافته‌ای و اثرات نامطلوبی در سبک زندگی افراد دارند. سلبریتی‌ها در جوامعی به وجود می‌آیند که هویت تبدیل به یک مفهوم سرگردان برای نوجوانان و جوانان شده و موجبات انتخاب

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۵۸.

سلبریتی‌ها به عنوان نماد و الگو فراهم آورده است.

تأثیر رفتار سلبریتی‌ها را می‌توان در چیدمان و رنگ آمیزی منزل، فرهنگ غذا خوردن، مدل مو و آرایش صورت، نوع تفریحات و سرگرمی افراد، روابط عادی روزانه آن‌ها و واژه‌گزینی‌شان دید.

رسانه‌های مدرن، حکومت‌ها و سلبریتی‌ها ارتباط مستقیمی با یکدیگر دارند و هر کدام بر اعتبار دیگری مؤثر است. حکومت‌ها رسانه می‌سازند، رسانه‌ها افراد را بزرگ کرده و چهره می‌کنند و چهره‌ها حکومت‌ها را تقویت و رسانه‌ها را پربازدید می‌کنند.

حال اگر حکومتی در مسیر ارزش‌ها قرار داشت، رسانه‌ها را در مسیر درست جهت می‌دهد و افرادی را که تبدیل به چهره می‌کنند، به خاطر ارزش‌های خوب و مطلوب است؛ مثلاً هنرمند با غیرت، متواضع، ساده‌زیست؛ نویسندۀ وطن‌دوست، متفکر، انقلابی؛ ورزشکار محجبه، متدین، سخاوتمند و... را در قاب خود به نمایش گذاشته و این سلبریتی‌ها نیز به اخلاقی شدن جامعه کمک می‌کنند.

اما اگر حکومتی در مسیر ضد ارزش‌ها قرار داشت، رسانه‌ها را در همان مسیر انحرافی جهت داده و چهره‌هایی هم که در این قاب بزرگ می‌شوند، عموماً افراد بی‌مایه و منحرف خواهند بود که جامعه را به سمت بی‌حیایی، خودخواهی، لذت‌طلبی، مصرف‌گرایی، تجمل‌گرایی، سطحی‌نگری و... سوق خواهند داد.

متأسفانه امروز با توجه به شیوع شبکه‌های اجتماعی و پیام‌رسان‌های خارجی، مانند تلگرام و اینستاگرام و تیک‌تاک و... فرماندهی مدیریت رسانه‌ای در اختیار یک کشور نیست و حکمرانی رسانه‌ای از دست کشورهای که در رسانه ضعیف هستند، گرفته شده و در اختیار اربابان این غول‌های رسانه‌ای قرار گرفته است.

طبیعی است وقتی حکمرانی در دست دشمن باشد، سلبریتی‌هایی می‌سازد که منافع دشمن را تأمین کرده و تا مرز براندازی جامعه اسلامی پیش بروند؛ پدیده‌ای که در دهه اخیر در ایران اسلامی شاهد آن بودیم. در فتنه «زن زندگی آزادی» یکی از مهم‌ترین عوامل تحریک جوانان همین سلبریتی‌ها بودند که در صفحات خودشان با قیچی کردن موها، برهنه کردن سر و هشتگ زدن، جوانان را به خیابان کشانده و لطمه‌های زیادی وارد کردند.

راه‌هایی برای کاهش تأثیر انسان رسانه‌ها

آنچه می‌تواند تأثیر منفی این‌گونه پدیده‌ها را کاهش دهد، این موارد است:

۱. باید حکمرانی رسانه‌ای داشته باشیم

رهبر شهید علیه السلام بارها به این مسئله پرداخته و ضرورت آن را تبیین کرده بودند. ایشان در اولین دیدار هیئت وزیران دولت چهاردهم، سیزده نکته را خطاب به آنان مطرح و مطالبه کردند. موضوع «حاکمیت و حکمرانی در فضای مجازی» از چنان اهمیتی برخوردار است که جزو یکی از این مطالبات بود:

نکته بعدی که من یادداشت کرده‌ام که نکته هشتم می‌شود درباره فضای مجازی است. فضای مجازی یک دنیای جدیدی است دیگر؛ شماها بیشتر از بنده هم حتماً مطلعید؛ یعنی فضای مجازی، دیگر امروز مجازی نیست؛ امروز یک واقعیتی است در زندگی مردم که روزبه‌روز هم دارد پیش می‌رود. آنچه مهم است، این است که در فضای مجازی، حکمرانی قانونمند وجود داشته باشد. اینکه بنده گاهی گفته‌ام فضای مجازی رها و ول است، به خاطر این است. حکمرانی براساس قانون. اگر قانونی ندارید، قانون را به وجود بیاورید و براساس آن قانون، زمام کار را به دست بگیرید. همه دنیا این کار را می‌کنند. می‌بینید دیگر، این جوان

بیچاره را فرانسوی‌ها [بازداشت کردند].^۱

یعنی این قدر و تا این حد سخت‌گیری انجام می‌گیرد که طرف را می‌گیرند، زندان می‌کنند، تهدید می‌کنند که بیست سال محکومیت به تو خواهیم داد. این برای خاطر آن است که حکمرانی آن‌ها را نقض کرده. نقض حکمرانی قابل قبول نیست. یک کشور در اختیار شماست که در قبالش وظیفه دارید؛ در قبالش مأموریت دارید. نمی‌شود حکمرانی شما را نقض کرد؛ نباید نقض کنند. مسئله [حکمرانی] این است. من به این مناسبت فضای مجازی، حرف خودم را و آن مبنای خودم را گفتم؛ قبلاً هم گفته‌ام. بعضی‌ها جور دیگری تبیین می‌کنند یا می‌فهمند یا نمی‌خواهند بفهمند؛ اما حرف من این است: فضای مجازی در کشور باید قانونمند بشود؛ آن وقت یک فرصت خواهد شد. اگر ما توانستیم در فضای مجازی حکمرانی قانونمند داشته باشیم، فضای مجازی برای کشور یک فرصت می‌شود؛ و الاً ممکن است تهدید بشود.^۲

۲. قدرت تفکر جوانان باید ارتقا یابد

برای اینکه شهرت را تخصص نپندارد؛ بلکه بتوانند بین این دو تفکیک کنند.

۳. مدیریت هیجانات به عنوان یک مهارت به جوانان آموزش داده شود

برای اینکه براساس تعلق‌های زودگذر، تصمیمات مهم زندگی‌شان را تدبیر نکنند (چون فلان شخصیت را دوست دارند، خود را شبیه به او می‌کنند).

۴. مدیریت زمان در استفاده از تلویزیون و شبکه‌های اجتماعی نهادینه شود

آن قدر و وقتمان به دیدن سلبریتی‌ها و زندگی آن‌ها در فضای مجازی می‌گذرد

۱. اشاره به بازداشت «پاول دورف» (مدیرعامل شبکه پیام‌رسان تلگرام) توسط پلیس فرانسه، به اتهام همکاری نکردن با مقامات قضایی در مورد استفاده مجرمانه برخی از کاربران تلگرام.

۲. بیانات در نخستین دیدار هیئت دولت چهاردهم، ۶ شهریور ۱۴۰۳.

که این ارتباط دائمی، دل‌بستگی ایجاد می‌کند. اگر به جای این همه درگیر سلبریتی‌ها شدن، به مطالعه و ورزش و گفت‌وگو با عزیزانمان بپردازیم، از آسیب سلبریتی‌زدگی مصون می‌مانیم.

انسان رسانه‌ها و سیاست

اما تأثیر سلبریتی‌ها یا انسان‌کانون‌های رسانه‌ای محدود به مسائل و موضوعات فرهنگی و اجتماعی نمی‌شود؛ بلکه به امر سیاسی هم سرایت می‌کند و گاه نظرات سلبریتی‌ها می‌تواند یک تاریخ را دگرگون کند.

در تاریخ اهل بیت علیهم‌السلام، بنی‌امیه از سلبریتی‌ها یا همان انسان‌کانون‌های رسانه‌ای برای انحراف افکار عمومی بهره‌ها گرفته است؛ به عنوان نمونه:

پس از شهادت عثمان، معاویه از بیعت با امام علی علیه‌السلام خودداری کرد و برای اینکه مردم شام را علیه امام بسیج کند، از تبلیغات سیاسی، القای شبهه و اختلافات شخصی بهره‌برداری کرد.

یکی از چهره‌های مهم در این جریان، «شُرَحْبیل بن سِمَط کِنْدی» بود؛ شخصیتی که در شام نفوذ و اعتبار داشت. معاویه تلاش کرد تا او را به سمت خود بکشاند؛ چون می‌دانست حضور چنین فردی می‌تواند افکار عمومی را به راحتی تغییر دهد. در این میان، معاویه این شائبه را پخش می‌کرد که امام علی علیه‌السلام در ماجرای قتل عثمان نقش داشته است؛ درحالی‌که این ادعا بیشتر یک ابزار سیاسی برای تحریک احساسات مردم بود.

براساس گزارش‌های تاریخی، یکی از عوامل مؤثر در این ماجرا، تنش و دشمنی قدیمی میان شُرَحْبیل و «جَریر بن عبدالله بَجلی»، فرستاده امام علی علیه‌السلام بود. معاویه از همین اختلاف شخصی هم بهره برد تا شُرَحْبیل را در برابر امام قرار دهد. در نتیجه، شُرَحْبیل به تقویت جبهه معاویه کمک کرد و در شکل‌گیری شورش مردم شام نقش مهمی داشت. او در

یک صحنه سازی و نمایش ساختگی،^۱ فریب خورد و سپس به انگیزه خون خواهی سفرهای تبلیغی اش را آغاز کرد و در شهرها و روستاها خطاب به مردم می گفت: علی بن ابی طالب، عثمان را کشته است؛ پس خون خواهی او بر مسلمانان واجب است!^۲

یا مثلاً «عمر بن ثابت» کارش این بود که به روستاهای شام می رفت و در هر روستایی، اهالی را اطراف خود جمع می کرد و می گفت: ای مردم! علی بن ابی طالب (نعمت الله) مردی منافق بود که شب «عقبه» می خواست مرکب پیامبر ﷺ را زرم داده و ایشان را بکشد؛ پس او را لعن کنید!^۳

خرید خواص یا توسعه رسانه؟

به خاطر همین تأثیر قوی بوده که حکومت ها سعی در خریدن انسان کانون های رسانه ای یا به عبارتی «خواص» داشته اند. در حقیقت هر یک فرد مشهور مانند یک رسانه امروز می تواند نقش آفرینی کند. اگر امروز خریدن فالوور و پیج و کانال و شبکه اجتماعی رونق دارد، یک زمانی خریدن انسان کانون ها برای تأثیرگذاری بر افکار عمومی رونق داشت.

۱. معاویه بزرگان شام را در مجلسی گرد آورد و به همه گفت که شهادت بدهند به قاتل بودن امام علی علیه السلام؛ سپس نامه ای به شرحبیل نوشت که علی بن ابی طالب، جریر بن عبدالله را که تو می شناسی فرد نامطلوبی است (چون معاویه می دانست این دو با هم خصومت دارند) به سمت من فرستاده و گفته که شام را رها کنم و با او بیعت کنم. چون نظر تو برایم مهم است، تا تو نیایی هیچ تصمیمی نخواهم گرفت. سریع خودت را به شام برسان. شرحبیل خودش را به شام رساند و معاویه برای جلب نظرش استقبال باشکوهی از او کرد و او را کنار خود نشاند و گفت: علی آدم خوبی است و تنها مشکلمش همین است که خون عثمان به گردن اوست. من هم نمی توانم از خون مظلوم بگذرم؛ ولی اگر تو بگویی، می گذرم. شرحبیل که شک داشت علی قاتل عثمان باشد، گفت: از دو نفر از بزرگان شام سؤال می کنم؛ اگر شهادت به قاتل بودن علی دادند، به تو کمک خواهیم کرد تا خون خواه عثمان شوی. قبلاً همه بزرگان شام توسط معاویه خریده شده بودند؛ لذا از هرکس پرسید، با اطمینان و محکم گفتند شک نکن که علی قاتل عثمان است. پس از این تحقیق، شرحبیل گفت: تو حق نداری پا روی خون مظلوم بگذاری. معاویه گفت: من انجام وظیفه می کنم؛ ولی مردم با من همراه نیستند؛ مگر اینکه خودت آستین بالا بزنی و مردم را مجاب کنی. شرحبیل نیز با تمام توان نیروی تبلیغاتی و رسانه ای معاویه برای اقناع افکار عمومی شد.

۲. عسکری؛ سیاست تبلیغاتی معاویه در مقابله با حضرت علی علیه السلام، ص ۲۸، ۲۹، ۳۴ و ۳۵.

۳. همان.

عمر بن سعد

از خواص بی بصیرت دوران امام حسین (ع)، «عمر بن سعد بن ابی وقاص» است. وی برخلاف افرادی چون عبیدالله بن زیاد یا شمر بن ذی الجوشن که دشمن سرسخت علی و آل علی (ع) و در پی ریشه کن کردن اهل بیت (ع) بودند، در پی جنگ با امام حسین (ع) نبود و طبق شواهد تاریخی، سعی داشت تا با امام حسین (ع) درگیر نشود؛ اما وقتی ابن زیاد پیشنهاد حکومت ری را به او داد، در اثر طمع ریاست و دنیا طلبی، به صف آرایی در مقابل امام حسین (ع) برخاست.^۱

شبت بن ربعی

پیش از قبول اسلام، موذن سجاج، مدعی دروغین نبوت بود. پس از پذیرش اسلام، نقش مهمی در شورش‌های دوران عثمان علیه خلیفه داشت. وی در دوران خلافت علی (ع) از یاران برجسته علی (ع) بود؛ چنان که در جنگ صفین از جانب علی (ع) برای مذاکره با معاویه انتخاب شد؛ اما وقتی جریان حکمیت پدید آمد،^۲ شبت بن ربعی نشان داد که با وجود نفوذ و شهرتش در میان یاران علی (ع)، بصیرت و شناخت کافی نسبت به مسائل ندارد. از همین رو پس از جریان حکمیت به صف خوارج پیوست و رویاروی علی (ع) قرار گرفت. اما در اثر ارشادهای علی (ع) از دسته خوارج جدا شد و از پیوند با آن‌ها توبه کرد و به نقلی علیه آن‌ها به جهاد پرداخت.^۳

شبت در روزگار امام حسین (ع) نیز نتوانست جبهه حق را از باطل تشخیص دهد. وی با آنکه به امام (ع) نامه نوشته بود و او را به کوفه فراخوانده بود، به زودی^۴ رنگ عوض کرد و با تهدید و تطمیع ابن زیاد در برابر کاروان

۱. دینوری، اخبار الطوال، ص ۲۹۹.

۲. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۸۶.

۳. دینوری، اخبار الطوال، ص ۲۵۶.

۴. همان، ص ۲۷۸.

امام حسین علیه السلام صف آرایی نمود. شبت پس از شهادت امام حسین علیه السلام دوباره توبه کرد و به قیام تَوَّابین^۱ پیوست.

در کربلا نیز دشمن در پی آن بود که شخصیت‌های معتبر را از لشکر اباعبدالله علیه السلام جدا کند. در تاریخ آمده است که «عبدالله بن ابومحلب بن حزام کلابی» به ابن زیاد گفت: فرزندان خواهر ما با حسین علیه السلام همراه شده‌اند. اگر امان‌نامه‌ای برای ایشان بنویسی، بر ما مَنّت گذاشته‌ای و لطف کرده‌ای. عبیدالله بن زیاد پذیرفت و امان‌نامه‌ای برای عباس، عبدالله، جعفر و عثمان، فرزندان اُم‌البنین علیها السلام نوشت. غلام عبدالله امان‌نامه را به ایشان داد و آنان فرمودند: «برای ما امان خدا از امان ابن‌مرجانه بهتر است».

شمر بن ذی‌الجوشن نیز آمد و در برابر لشکرگاه امام حسین علیه السلام ایستاد و با صدای بلند فریاد زد: فرزندان خواهر ما عبدالله، جعفر، عثمان و عباس بن علی بن ابی‌طالب علیهم السلام کجایند؟ امام حسین علیه السلام فرمود: به او جواب دهید، هرچند که گناهکار است، اما از دایی‌های^۱ شما محسوب می‌شود. آنان پاسخ دادند: چه می‌خواهی؟ گفت: ای فرزندان خواهرم! شما در امانید. خود را با برادران حسین علیه السلام به کشتن ندهید و به فرمان یزید گوش دهید. عباس بن علی علیه السلام فرمود: «مرگ بر تو ای شمر! خدا تو و این امان‌نامه‌ات را لعنت کند! ای دشمن خدا، آیا به ما دستور می‌دهی به فرمان این دشمن حق‌شناس درآییم و دست از یاری برادر خود حسین علیه السلام برداریم؟!» شمر خشمگین شد و به سپاه خود برگشت.^۲

۱. همان، ص ۳۰۰ تا ۳۰۲.

۲. ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۵۶.



جلسه دهم

کلام عُزَّان، شمشیر بُرَّان

خطابه و مدیریت افکار عمومی در سیره معصومین علیهم السلام







آیه محوری:

«الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا»^۱

(همان کسانی که پیام‌های خدا را با جدّیت و تلاش به مردم می‌رسانند و فقط از او حساب می‌برند و از هیچ‌کس جز او حساب نمی‌برند. همین بس که خدا حساب‌رس باشد.)

مقدمه

ما معتقدیم که اهل بیت علیهم‌السلام بنابر تصریح زیارت جامعه کبیره «ساسة العباد» هستند و این سیاست‌مداری در سیره اهل بیت علیهم‌السلام ظهور و بروز جدّی داشته است.

ویژگی «ساسة العباد» یا سیاست‌مداران جامعه، در شمار ویژگی‌های بسترگ اهل بیت علیهم‌السلام است. مهم‌ترین امتیاز سیاست مکتب امامان علیهم‌السلام اتصال به منبع وحی است که با سیاست‌های رایج جهان تفاوتی اساسی دارد.

یکی از ابعادى که سیاست‌مدارى اهل بیت علیهم‌السلام را درخشان کرده، بُعد مدیریت افکار عمومى است. اهل بیت علیهم‌السلام برای مدیریت افکار عمومى، علاوه بر استفاده از رسانه‌های معمول در زمانه خود، به تولید ابزارهای رسانه‌ای جدید نیز پرداخته‌اند.

از طرفی آنچه امروز به عنوان شخصی سازی رسانه‌ای مطرح است، یعنی رسانه، همه اطلاعات و پیام‌ها را برای مخاطب شخصی کرده، از آن عمومیت خارج می‌کند. اهل بیت علیهم‌السلام نیز گاه مخاطب عام داشته و گاه با کلامشان یک شخص خاص را مدّ نظر قرار داده و فقط برای او سخنی را ارائه می‌کردند؛ چراکه روحیات و فرهنگ و نیازها و علاقه‌مندی‌های هر فرد با دیگری متفاوت است.

کاش می‌شد در این جلسه، به موضوعاتی مانند: شیوه بهره‌مندی اهل بیت علیهم‌السلام از ابزارهای زمانه، مانند سخنرانی، نامه، شعر و شبکه‌سازی، تولید ابزارهای جدید مانند گریه و دعا بپردازیم؛ اما در یک جلسه امکان پرداختن به همه این موضوعات را نداریم. لذا بحث را متمرکز بر نقش رسانه‌ای به نام «خطابه» که دیروز و امروز جایگاه ویژه‌ای در مدیریت افکار عمومی داشته و دارد، خواهیم کرد تا اهمیت این فعالیت رسانه‌ای بیشتر برای مخاطب روشن شده و اهتمام بیشتری برای بهره‌گیری از این مدل فعالیت داشته باشد.

هدف از این بحث آن است که علاوه بر شناخت شاخص‌ترین خطابه‌های معصومین علیهم‌السلام و بهره‌مندی از محتوای غنی این خطبه‌ها، ما نیز در جهاد تبیین، به رسانه بیان ایمان بیاوریم و سعی کنیم در برابر غول‌های رسانه‌ای غرب که در ذهن‌ها تشکیک، و در دل‌ها تردید ایجاد می‌کنند، با همین گفت‌وگو و صحبت با اطرافیان مقابله کرده، مانع انحراف جوانان شویم.

سخنوری

سخنوری تاریخی به قدمت خلقت آدمی دارد و می‌توان گفت که اولین رسانه ارتباطی انسان‌ها همین سخنوری است. انبیا و اهل بیت علیهم‌السلام از روش‌های مختلفی مانند موعظه، خطابه، پرسش و پاسخ در دو قالب بلند و کوتاه برای تبلیغ معارف دین استفاده می‌کردند.

موعظه

گاه با یک موعظهٔ کوتاه موجی در جامعه ایجاد می‌کردند؛ مانند پیامبر اکرم ﷺ که با یک جملهٔ کوتاه که دعوت به یگانگی خداوند بود، در بین مردم مکه موجی ایجاد کرد و آن یک جمله این بود: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلَحُوا...». اما داستان از چه قرار بود؟

پس از بعثت پیامبر اسلام ﷺ در سال ۱۳ قبل از هجرت، دعوت به اسلام در ابتدا به صورت پنهانی و در میان نزدیکان و افراد مورد اعتماد انجام می‌شد. این دوره که به عنوان مرحلهٔ «دعوت سرّی» شناخته می‌شود، حدود سه سال به طول انجامید. در این مدت، تعداد اندکی از مردم مکه به اسلام گرویدند و پیامبر ﷺ به تدریج پایه‌های اولیهٔ جامعهٔ اسلامی را شکل داد. با این حال، پس از گذشت این مدت، خداوند با نزول آیهٔ «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ أَعَرَضَ عَنِ الْمُشْرِكِينَ»^۱ به پیامبر دستور داد تا دعوت خود را آشکار کند.

پیامبر اسلام ﷺ به بالای کوه صفا رفت و با صدای بلند فریاد زد: «یا صباحاه!» این فریاد باعث شد تا مردم قریش به سرعت در آنجا جمع شوند. وقتی جمعیت حاضر شد، پیامبر از آن‌ها پرسید: «اگر به شما خبر دهم که دشمنی، صبحگاه یا شامگاه به شما حمله خواهد کرد، آیا سخن مرا باور می‌کنید؟» آن‌ها پاسخ دادند: بله. سپس پیامبر فرمود: «من شما را از عذابی سخت که در پیش است، بیم می‌دهم».

در این لحظه، ابولهب، یکی از سران قریش و عموی پیامبر، با خشم و تمسخر گفت: «تَبَّ لَک!»؛ آیا برای این ما را دعوت کرده‌ای؟! این واکنش ابولهب باعث شد که آیات ابتدایی سوره مَسَد «تَبَّتْ یَدَايَیْ لَهَبٍ وَتَبَّ»^۲ نازل شود.

۱. حجر، ۹۴.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۲، ص ۳۱۸.

یک کلام، ختم کلام!

این شیوه به عنوان یک الگوی تأثیرگذار توسط علمای ما نیز همواره به کار رفته است. گاه یک جمله کوتاه می‌تواند سرنوشت یک نفر را متحول کند.

سید عبدالکریم کشمیری رحمته‌الله عارف نامور و شاگرد سید علی آقای قاضی رحمته‌الله در ایامی که بیش از هفت یا هشت سال نداشت و در مدرسه «سید» (مدرسه جدش صاحب عرو) به بازی با هم‌سن‌وسال‌های خود مشغول بود، پیری روشن ضمیر و پاک دل به نام «شیخ مرتضی طالقانی» رحمته‌الله به او توجه پیدا کرده، خطاب به وی فرموده بود: «مَا لِلْعَبِّ خَلَقْنَا»؛ (یعنی ما برای بازی خلق نشده ایم). ای پسرک! تو به درد بازی نمی‌خوری؛ تو کلمات پر از نور است.

همین یک جمله، عبدالکریم را از صف بازی جدا کرد و به سمت کسب علم و معرفت کشاند^۱ و بعدها به درجاتی رسید که می‌توانست از آینده خبر دهد. خود ایشان گفته است: روزی در منزل نشسته بودیم که از بلندگوی مسجد نوار قرآن گذاشتند. پدرم گفت: عبدالکریم! این قرآن برای چیست؟ گفتم یکی از علمای ایران وفات کرده است. سپس آرام به مادرم گفتم: فردا نیز پدر وفات خواهد کرد و برای او قرآن خواهند گذاشت و همین‌گونه نیز شد.

و نیز فرموده بود: شخصی در نجف به نام «شیخ مالک» که در ظاهر به کسوت اهل علم نبود، ولی دارای بصیرت و معرفت باطنی بود، روزی به من گفت: من در وادی السلام زیارت امام حسین علیه‌السلام را می‌خوانم؛ تو هم با من بیا و به من اقتدا کن. من هم پذیرفتم. وقتی هم‌زمان زیارت عاشورا می‌خواندیم، من کربلا را با چشم در مقابل خود می‌دیدم.^۲

ایشان در سال ۱۳۷۸ سکنه مغزی کردند و دکترها گفتند: متأسفانه از نظر پزشکی ایشان فوت کرده‌اند و فقط از نظر ظاهری نفس می‌کشند. مرحوم شیخ هادی

۱. وب‌سایت حفظ و نشر آثار ایت الله کشمیری:

<https://erfanekeshmiri.ir/pages/book>

۲. مجله پیام حوزه، شماره ۲۵، «جمال آفتاب؛ گذری بر زندگانی آیه‌الحق سید عبدالکریم کشمیری رحمته‌الله».

مروی می‌گوید: خدمت مقام معظم رهبری علیه السلام وضعیت ایشان را عرض کردند و ایشان خیلی ناراحت شدند؛ چون خودشان مترصد بودند که آیت‌الله کشمیری را ببینند؛ ولی واقع نشده بود. ایشان فرمودند: «ما دعا می‌کنیم؛ شما هم دعا کنید. آقای کشمیری حیف است از دستمان برود. اگر ایشان فوت کردند، من می‌گویم بالاسر حضرت معصومه علیها السلام قبری آماده کنند».^۱

فقط بگویید: نکن!

این قدر یک جمله کوتاه می‌تواند اثر بگذارد که رهبر شهید ما علیه السلام درباب امریه معروف و نهی از منکر مطالبه همین چند جمله کوتاه را داشته و می‌فرماید:

من دو تذکر به شما جوانان عزیز در هرجای کشور که هستید، می‌دهم: اولاً امریه معروف و نهی از منکر یک واجب است که رودربایستی و خجالت برنمی‌دارد. ما گفتیم اگر دیدید کسی مرتکب خلافی می‌شود، امر کنید به معروف و نهی کنید از منکر؛ یعنی به زبان بگویید. نگفتیم مشّت و سلاح و قوّت به کار ببرید. این‌ها لازم نیست. خدای متعال که این واجب را بر ما مسلمانان نازل فرموده است، خودش می‌داند مصلحت چگونه است. ما هم تا حدودی حکم و مصالح الهی را درک می‌کنیم. بزرگ‌ترین حربه در مقابل گناهکار، گفتن و تکرار کردن است. اینکه یک نفر بگوید اما ده نفر ساکت بنشینند و تماشا کنند، نمی‌شود. اگر یکی دچار ضعف نفس بشود، یکی خجالت بکشد و یکی بترسد، اینکه نهی از منکر نخواهد شد. گناهکار هم فقط بدحجاب نیست که بعضی فقط به مسئله بدحجابی چسبیده‌اند. این، یکی از گناهان است و از خیلی از گناهان کوچک‌تر است. خلاف‌های فراوانی از

1. <https://erfanekeshmiri.ir/pages/zendeginame>

طرف آدم‌های لاابالی در جامعه وجود دارد: خلاف‌های سیاسی، خلاف‌های اقتصادی، خلاف در کسب‌وکار، خلاف در کار اداری، خلاف‌های فرهنگی. این‌ها همه خلاف است. کسی غیبت می‌کند، کسی دروغ می‌گوید، کسی توطئه می‌کند، کسی مسخره می‌کند، کسی کم‌کاری می‌کند، کسی ناراضی‌تراشی می‌کند، کسی مال مردم را می‌دزدد، کسی آبروی مردم را بر باد می‌دهد. این‌ها همه منکر است. در مقابل این منکرات، عامل بازدارنده، نهی است؛ نهی از منکر. بگویید: «آقا نکن!» این تکرار «نکن»، برای طرف مقابل شکننده است. این نکته اول، که نهی از منکر، اراده و تصمیم و قدرت و شجاعت لازم دارد، که بحمدالله در قشرهای مردم ما و در زن و مرد ما وجود دارد. باید آن را به کار بگیرید. منتظر نباشید که دستگاه‌ها بیایند و کاری بکنند.^۱

خطابه

خطابه به عنوان یک رسانه با مخاطب عام در تمام طول تاریخ توانسته تحولات اجتماعی بزرگی ایجاد کند و این ابزار همواره توسط معصومین علیهم‌السلام به کار گرفته شد. مشهورترین خطبه‌هایی که گاه با هدف فرهنگ‌سازی اخلاقی، گاه با هدف بصیرت‌افزایی سیاسی، گاه با هدف افشاگری علیه دشمن، گاه با هدف ایجاد انگیزه برای انجام یک فعالیت و... به کار گرفته شده، چند خطبه زیر است:

۱. خطبه غدیر که توسط پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ایراد شد

اگر بخواهیم خطبه غدیر را در یک جمله خلاصه کنیم، می‌گوییم:

غدیر، اعلام رسمی تداوم مسیر نبوت در قالب ولایت و رهبری پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود. این خطبه سه پیام اساسی داشت:

۱. بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم، ۲۹ مهر ۱۳۷۱.

- دین بدون رهبری الهی کامل نمی‌شود؛
- قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام دو محور هدایتند؛
- آیندهٔ امت اسلامی باید براساس معیارهای الهی، نه صرفاً ملاحظات سیاسی شکل بگیرد.

به همین دلیل است که این خطبه در تاریخ اسلام یک نقطهٔ عطف به شمار می‌آید؛ نه فقط یک واقعهٔ تاریخی؛ بلکه یک اعلام جهت برای آیندهٔ امت.

اثر خطبه

اثر رسانه‌ای این خطبهٔ ماندگار را می‌توان اتمام حجت برای تمام مسلمانان جهان نسبت به حقانیت ولایت امیرالمومنین علیه‌السلام دانست؛ چراکه بارها این خطبه در استدلال‌های ائمه و بزرگان شیعه برای اثبات حقانیت مکتب اهل بیت علیهم‌السلام استفاده شده و در حقیقت دست شیعه را برای دفاع از امام علی علیه‌السلام پر کرده است.^۱

۲. خطبهٔ شقشقیه که توسط امیرالمؤمنین علیه‌السلام ایراد شد

نهج البلاغه دارای چند بخش است که بخش اول آن دارای ۲۴۱ خطبه و مربوط به موضوعات عمومی مانند: خداشناسی، شناخت جهان، پیدایش عالم، طبیعت انسان، امت‌ها و حکومت‌های نیکوکار و ستمکار است. اما باید بدانیم که مقصود امام علی علیه‌السلام تشریح گیاهان و جانوران و تدریس آناتومی و زندگی آنان نبوده است؛ بلکه هدف ایشان تبیین و آموزش خداشناسی و حکمت‌های خدا در خلقت دنیا بود. چند خطبه از سخنان امام توسط سید رضی رحمته‌الله نام‌گذاری گردیده است. این خطبه‌ها عبارت است از: شَقِشْقِیَّه (شمارهٔ ۳)، غَزَاء (شمارهٔ ۸۳)، اشباح (شمارهٔ ۹۱) و قاصعه (شمارهٔ ۹۲) که از مهم‌ترین آنان می‌توان به خطبهٔ شَقِشْقِیَّه اشاره کرد.

۱. طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۷۵.

شاید بتوان گفت که خطبهٔ شششقیه یکی از مهم‌ترین خطبه‌های نهج‌البلاغه است که در آن، امام علی (ع) به مسائل خلافت و ناملايمات پس از پیامبر اسلام (ص) پرداخته‌اند. این خطبه به دلیل محتوای تاریخی و نقدهای دقیق سیاسی بسیار مورد توجه قرار گرفته است.

خطبهٔ شششقیه سه پیام مهم دارد:

- امام علی (ع) خود را شایسته‌ترین فرد برای رهبری امت می‌داند؛
- باوجود این، برای حفظ وحدت و بقای اسلام سال‌ها صبر کرد؛
- پذیرش حکومت ازسوی او به خاطر مسئولیت اجتماعی و مطالبهٔ مردم بود، نه برای قدرت.

به همین دلیل خطبهٔ شششقیه یکی از مهم‌ترین متون برای فهم نگاه امام علی (ع) به قدرت، عدالت و مسئولیت رهبری در جامعه اسلامی است.

اثر خطبه

یکی از آثار رسانه‌ای این خطبه، خنثی‌سازی سم‌پاشی‌هایی برخی مخالفین حضرت بود که می‌گفتند علی (ع) به خاطر قدرت، حکومت را پذیرفته است. البته این تهمت ریشه در شورای شش نفره داشت. خود امیرالمؤمنین (ع) به این تهمت اشاره کرده، می‌فرمایند: «وَقَالَ قَائِلٌ: إِنَّكَ عَلَىٰ هَذَا الْأَمْرِ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ لَحْرِيصٌ»^۱ (شخصی گفت: ای فرزند ابوطالب! تو بر امر خلافت بسیار حریص هستی!).

۳. خطبهٔ فدکیه که توسط حضرت زهرا (ع) ایراد شد

خطبهٔ معروف «فدکیه» حضرت زهرا (ع) که معروف به «خطبهٔ مسجد» است و حضرت آن را در برابر مهاجران و انصار ایراد فرمود و آن‌ها را به سبب ترک حمایت از رهبر راستین مولی‌الموحدين امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (ع)

۱. نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۱۷۲.

زیر ضربات سخت‌ترین تازیانه‌های سرزنش و ملامت قرار دارد. این خطبه اگرچه چندان طولانی نیست، اما دارای مفاهیم ژرفی است؛ به‌طوری که می‌توان بخش‌های مختلفی را برای آن تعیین کرد که هر بخشی ناظر به یکی از مسائل سرنوشت‌ساز است.

خطبه‌ای که اصول و فروع، فلسفه احکام و مسائل تاریخی و امروز اسلام در آن بیان شده و دربردارنده مضامین عمیق توحیدی، عرفانی، اخلاقی و سیاسی است. مجموعه‌ای از معارف عالی در زمینهٔ خداشناسی، معادشناسی، نبوت، عظمت قرآن، فلسفه احکام و فروع دین و ولایت که حتی علمای کلام، آن‌ها را به شکل ناقص‌تری بیان کرده‌اند و نشان می‌دهد که ایشان از چه جامعیت و عمقی برخوردار بودند و چه حیف که تنها این معارف در هجده سال از زندگی ایشان به ما رسید و اگر ایشان عمری شصت‌ساله داشتند، معلوم نبود چه گنجینهٔ عظیمی از معارف را برای بشریت بر جای می‌گذاشتند.^۱

اثر خطبه

یکی از آثار رسانه‌ای خطبهٔ حضرت ابن بود که مردم بیدار شدند و همه در مسجد به گریه افتادند و این‌گونه افکار عمومی را متحول کرد. حتی خلیفهٔ اول را در مقام دفاع و مناظره قرار داد. اما در ادامه، برای بازپس‌گیری این حق، مردم همراهی نکردند.^۲

۴. خطبه مناکه توسط امام حسین علیه السلام ایراد شد

خطبهٔ مناکه یکی از مهم‌ترین سخنرانی‌های امام حسین علیه السلام پیش از واقعهٔ عاشورا است. این خطبه حدود یک سال قبل از قیام کربلا، در موسم حج و در

۱. بیانات حضرت آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی در مدرسهٔ علمیهٔ امیرالمومنین علیه السلام در قم، ۲۵ فروردین ۱۳۹۲.

۲. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۸۴.

سرزمین «مِنا» ایراد شد؛ جایی که تعداد زیادی از صحابهٔ پیامبر ﷺ و بزرگان مسلمانان از شهرهای مختلف حضور داشتند.

خطبهٔ منا در واقع سه هدف مهم داشت:

- آگاهی بخشی دربارهٔ انحرافات حکومت اموی؛
- بیدار کردن مسئولیت نخبگان و عالمان جامعه؛
- ایجاد شبکه‌ای برای انتشار پیام در شهرهای مختلف.

به همین دلیل، این خطبه را می‌توان یکی از مهم‌ترین اقدامات امام حسین (علیه السلام) در مدیریت افکار عمومی و آماده‌سازی جامعه برای نهضت عاشورا دانست.

حضرت در این خطبه فرمودند: همهٔ کسانی را که امسال از اصحاب پیامبر ﷺ معروف به صلاح و عبادتند و به حج آمده‌اند، نزد من جمع کنید. در پی این دعوت، بیش از هفتصد نفر که بیشتر آنان از تابعین و حدود دویست نفر از اصحاب پیامبر ﷺ بودند، در «مِنا» در خیمهٔ آن حضرت گردآمدند.

از این کار امام معلوم می‌شود که سرمایه‌گذاری روی خواصی که اعتبار و مقبولیت، بدنهٔ اجتماعی و شهرت، تقوا و دیانت دارند، مؤثرتر است تا روی عوام. امام با این کار، علاوه بر اینکه شبکهٔ تبلیغی و رسانه‌ای ایجاد می‌کند، می‌فرماید که مطالب مرا به افراد مورد اطمینان منتقل کنید؛ چرا که برای اقناع این افراد زمان کمتری لازم است تا اقناع معاندین و افراد قشر خاکستری.

حضرت برای ضریب‌دادن به این فعالیت رسانه‌ای فرمودند: «شما را سوگند می‌دهم به حق خدا بر شما و حق رسول خدا ﷺ و خویشاوندی من که با پیامبر شما دارم، چون از اینجا به دیار خود بازگشتید، این گفتار مرا عنوان کنید و همهٔ شما در دیار خود از قبایلتان آنان را که به ایشان اطمینان دارید دعوت کنید.

امام می‌فرماید که به افراد مورد اطمینان، مطالب مرا منتقل کنید؛ چراکه برای اقناع این افراد زمان کمتری لازم است تا اقناع معاندین و افراد قشر (به اصطلاح) خاکستری.^۱ با این اقدام، یک شبکه برای انتشار محتوایی که تولید کرده بودند، ایجاد کردند.

با توجه به اهمیت تبلیغات رسانه‌ای بعد از جنگ نظامی در کربلا لازم است فعالیت رسانه‌ای حضرت زینب علیها السلام نیز بیشتر تبیین و تحلیل شود.

اثر خطبه

این خطبه، مقدمه قیام کربلا شد و عده‌ای از اصحاب با این خطبه با امام همراه شدند.^۲

۵. خطبه حضرت اباعبدالله علیه السلام در شب عاشورا در جمع اصحاب و برداشتن

بیعت از آن‌ها

حضرت سیدالشهداء علیه السلام روز تاسوعا نزدیک غروب آفتاب اصحاب خود را گرد خود جمع نمودند. حضرت زین العابدین علیه السلام می‌فرماید: من نزدیک رفتم تا ببینم به آن‌ها چه می‌فرماید، و من در آن وقت بیمار بودم. پس شنیدم که پدرم به اصحاب خود چنین فرمود:

«أُتِنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ النَّتَاءِ. وَأَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنُّبُوَّةِ، وَعَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ؛ وَفَقَّهْتَنَا فِي الدِّينِ. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي، وَلَا أَهْلَ بَيْتٍ أَبْرَ وَلَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي؛ فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي خَيْرَ الْجَزَاءِ. أَلَا وَإِنِّي قَدْ أَذْنْتُ لَكُمْ، فَانْطَلِقُوا جَمِيعًا فِي حِلٍّ؛ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ. هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا»؛^۳ (ثنا و ستایش خداوند را به جا می‌آورم به بهترین ستایش، و او را در دو حال مسرت و خوشی

۱. سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۹۱.

۲. مصباح یزدی، آذرخشی دیگر از آسمان کربلا، ص ۶۵ به بعد.

۳. شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۵۰.

و گرفتاری حمد می‌کنم. بار پروردگارا! من حقاً حمد و سپاس تو را به جای می‌آورم که ما را به نبوّت، بزرگواری و مکرم داشتی، و قرآن را به ما تعلیم دادی، و در دین، ما را فقیه و دانا نمودی. اما بعد، من حقاً اصحابی باوفاتر و بهتر از اصحاب خودم، و نه اهل بیته نیکوکارتر و با صله و پیوندتر از اهل بیت خودم سراغ ندارم؛ پس خداوند شما را از طرف من به بهترین جزایی پاداش دهد. آگاه باشید که من در رفتن به شما اذن و اجازه دادم؛ پس همگی بروید که عقد بیعت را از شما گسستم و نسبت به خود، بر شما عهده و ذمّامی ندارم. اینک شب دررسیده و پوشش آن شما را دربرگرفته است؛ آن را چون شتر راهواری بگیرید و متفرق شوید.)

اثر خطبه

این سخنان حضرت که در حقیقت پیام مظلومیت و غربت امام را به مخاطبین منتقل کرد، توانست شور عجیبی در اصحاب ایجاد کرده، اعلام وفاداری آنان را در پی داشته باشد. به عنوان مثال:

«مسلم بن عوسجه» یکی از یاران وفادار امام حسین علیه السلام با جملاتی آکنده از شجاعت و ایثار، وفاداری خود را به امام اعلام کرد و عرض کرد: «آیا ما تو را ترک کنیم و در برابر خدا عذر موجهی نداشته باشیم؟! به خدا سوگند، من تو را ترک نخواهم کرد تا این که نیزه‌ام را در سینه‌های دشمنان بشکنم و با شمشیرم به آن‌ها ضربه بزنم. حتی اگر سلاحی نداشته باشم، با سنگ به آن‌ها حمله خواهم کرد تا در کنار تو کشته شوم».^۱

«سعید بن عبدالله حنفی» نیز با جملاتی پر از عشق و ایثار، وفاداری خود را به امام حسین علیه السلام چنین اعلام کرد: «به خدا سوگند، من تو را ترک نخواهم کرد تا اینکه خدا بداند که ما غیبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در مورد تو حفظ کرده‌ایم.

۱. ابومخنف ازدی، وقعة الطف، ج ۱، ص ۱۹۸.

حتی اگر هفتاد بار کشته شوم و زنده گردم، باز هم تو را ترک نخواهم کرد تا اینکه در راه تو کشته شوم».^۱

«زُهرِبن قین» نیز با جملاتی پراز عشق و ایثار، وفاداری خود را به امام حسین (علیه السلام) اعلام کرد و عرض کرد: «به خدا سوگند، دوست دارم که کشته شوم و سپس زنده گردم و دوباره کشته شوم، تا اینکه هزار بار کشته شوم و خداوند با این کار، کشته شدن را از تو و از این جوانان اهل بیت تو دور کند».^۲

۶. خطبهٔ حضرت زینب (علیه السلام) در کوفه

خطبهٔ حضرت زینب (علیه السلام) در کوفه، اولین سخنرانی مهم پس از واقعهٔ عاشورا است. این خطبه زمانی ایراد شد که کاروان اسیران کربلا وارد شهر کوفه شد و مردم برای تماشا جمع شده بودند. بسیاری از همین مردم پیش تر برای امام حسین (علیه السلام) نامه نوشته بودند، اما در لحظهٔ حساس، او را تنها گذاشتند. حضرت زینب (علیه السلام) در چنین فضایی با یک سخنرانی بسیار قاطع و تأثیرگذار وجدان جامعه کوفه را بیدار کرد و حقیقت حادثهٔ کربلا را آشکار ساخت. خطبهٔ ایشان سه اثر مهم داشت:

- آشکار کردن حقیقت حادثهٔ کربلا برای مردم؛
- بیدار کردن وجدان جامعه و ایجاد موجی از پشیمانی؛
- آغاز حرکت روشنگری اهل بیت (علیهم السلام) پس از عاشورا.

به همین دلیل این خطبه را می توان اولین گام در روایت گری و تبیین پیام عاشورا دانست؛ خطابه ای که اجازه نداد حادثهٔ کربلا در سکوت و تحریف فراموش شود.

۱. سماوی نجفی، إِبصار العین، ج ۱، ص ۳۱.

۲. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۹۲.

اثر خطبه

بیداری وجدان‌های خفتهٔ مردم کوفه مهم‌ترین اثر این خطبه بود. «حَذَلَمَ بَنُ سَتِير» می‌گوید: «سپس آن حضرت علیه السلام ساکت شد. پس مردم را سرگردان و پریشان دیدم. آنان از شدت اندوه و ناراحتی، دست‌هایشان را بر دهان بردند. این احساس پشیمانی و پریشانی، عامل بسیار نیرومندی در بیداری وجدان‌ها و زمینه‌ساز شکل‌گیری «قیام توأبین» در شهر کوفه بود.^۱

۷. خطبهٔ امام سجاد علیه السلام در شام

خطبهٔ امام سجاد علیه السلام در شام یکی از تأثیرگذارترین سخنرانی‌های پس از واقعه عاشورا است. این خطبه در دربار یزید و در حضور مردم شام ایراد شد؛ مردمی که سال‌ها تحت تبلیغات حکومت اموی بودند و تصویر درستی از اهل بیت پیامبر علیه السلام و حادثهٔ کربلا نداشتند. در چنین فضایی، امام سجاد علیه السلام با یک سخنرانی کوتاه، اما بسیار عمیق توانست روایت واقعی ماجرای کربلا را به افکار عمومی منتقل کند و فضای مجلس را تغییر دهد.

خطبهٔ امام سجاد علیه السلام در شام سه پیام مهم داشت:

- معرفی دوبارهٔ اهل بیت علیه السلام به مردمی که آنان را نمی‌شناختند؛
- افشای حقیقت حادثهٔ کربلا در قلب حکومت اموی؛
- تغییر افکار عمومی و تبدیل فضای پیروزی دشمن به فضای همدردی با اهل بیت علیه السلام.

به همین دلیل این خطبه را می‌توان یکی از مهم‌ترین اقدامات رسانه‌ای و روشنگرانه پس از عاشورا دانست؛ خطابه‌ای که روایت واقعی کربلا را در جامعه منتشر کرد.

۱. «فَرَأَيْتَ النَّاسَ حَيَارَى...»؛ شیخ مفید، الامالی، ص ۳۲۳؛ ابن طیفور، بلاغات النساء، ص ۳۹.

اثر خطبه

بعد از خطبه حضرت سجاد و حضرت زینب علیهما السلام و آشنایی مردم با اهل بیت علیهم السلام، مدتی نگذشت که به یزید خبر رسید: مردم به او ناسزا می گویند؛ با او دشمنی می ورزند و لعنش می کنند. وقتی یزید از این امر باخبر شد، گفت: «ای کاش نسبت به حسین، تأمل می کردم و به نظراتش توجه می نمودم و به خاطر رسول خدا و رعایت حق خویشاوندی با حسین، او را به خانه ام می آوردم؛ هرچند این عمل، فرمانروایی و حکومت مرا سست و متزلزل می کرد. خدا ابن مرجانه را لعنت کند! او حسین را در تنگنا قرار داد و به پیشنهادهای او توجه نکرد و او را به شهادت رساند و با این عمل، کینه و دشمنی نسبت به من را در دل مردم کاشت؛ به گونه ای که خوب و بد، مرا دشمن می دارند و کشتن حسین را کاری (گناهی) بزرگ می شمارند. مرا چه کار با ابن مرجانه! خدا او را لعنت کند و مورد خشم خود قرار دهد».^۱

۸. خطبه دشمن سوز رهبر شهید علیه السلام

رهبر شهید ما نزدیک به چهل سال بر مسند رهبری امت اسلامی از ابزار خطبه بسیار استفاده کرد و یقیناً یکی از فرزندان خلف و شاگردان ممتاز مکتب علی و فاطمه علیهما السلام سید علی خامنه ای رحمته الله است.

او که توانست با الگوگرفتن از پدر و مادرش اثرگذاری رسانه قدرتمند خطابه را تا قلب نظام سلطه توسعه دهد و در برابر رسانه های انبوه دشمن یک تنه، هم معارف انقلاب را تبیین و هم از مرزهای اعتقادی و اسلام سیاسی دفاع کرده و با خطبه های آتشین، روحیه دشمن را تضعیف و روحیه امت اسلام را تقویت نماید؛ تاجایی که «کاندولیزا رایس» وزیر سابق امور خارجه آمریکا و از تئوریسین های دولت بوش را وادار به اذعان به اقتدار رهبر جمهوری اسلامی کند. وی پس از خطبه های اثرگذار مقام معظم رهبری، در گفت و گو با

۱. نویری، نهایة الارب، ج ۴، ص ۴۷۱.

خبرگزاری رویترز به صراحت اعلام کرد: «رهبر ایران می‌تواند نقشه‌هایی را که بهترین ذهن‌ها با صرف بیشترین بودجه‌ها در زمانی بسیار طولانی کشیده و مجریانی ماهر اجرای آن را بر عهده گرفته‌اند، با یک سخنرانی یک ساعته خنثی کند!»^۱

یکی از مهم‌ترین خطبه‌های رهبر شهید ما بعد از فتنه ۸۸ بود که جامعه در اوج التهاب بود و دشمن امیدوار به براندازی نظام شده بود. مردم با یک دوقطبی سیاسی رویاروی یکدیگر قرار گرفته بودند و نظام سیاسی در تلاطم بی‌سابقه‌ای قرار گرفته بود. همه رسانه‌های دشمن در داخل و خارج بر آتش این فتنه می‌دمیدند و لحظه به لحظه با فعالیت‌های تبلیغاتی، این آتش را تندتر می‌کردند؛ تا اینکه رهبر شهید ما ﷺ آن خطبه تاریخی را ایراد فرمودند و با این آیه آغاز کلام کردند:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَيَزِيدُنَا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا»^۲ (اوست که آرامش را در دل‌های مؤمنان نازل کرد، تا ایمانی بر ایمانشان بیفزاید، و سپاهیان آسمان و زمین فقط در سیطرهٔ مالکیت و فرمانروایی خداست، و خدا همواره دانا و حکیم است.)

پیام اصلی سخنرانی را می‌توان در چند محور خلاصه کرد:

- تقوا، یاد خدا و معنویت پایهٔ استحکام جامعه است؛
- آرامش و سکینهٔ الهی در شرایط بحران باعث تصمیم‌گیری درست می‌شود؛
- مشارکت گستردهٔ مردم در انتخابات، نشانهٔ اعتماد و قدرت نظام است؛
- اختلافات سیاسی باید در چارچوب قانون حل شود؛
- حفظ وحدت ملی و هوشیاری در برابر دشمنان، ضروری است.

1. <https://farsnews.ir/FarsNews/1329289920000835522>

این سخنرانی فعالیت چندین هفته‌ای رسانه‌های دشمن را خنثی کرد و ورق را برگرداند؛ کشور و نظام را حفظ و دشمن را ناامید کرد.

اما آنچه این خطبه را ماندگار و اثرگذار کرد، علاوه بر محتوای غنی آن، فراز آخر خطبه بود که آقای شهید ما علیه السلام امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را مورد خطاب قرار داده، فرمودند:

یک خطاب آخری هم عرض کنم به مولامان و صاحبمان، حضرت بقیة الله علیه السلام : ای سید ما! ای مولای ما! ما آنچه باید بکنیم، انجام می‌دهیم؛ آنچه باید هم گفت، هم گفتیم و خواهیم گفت. من جان ناقابلی دارم؛ جسم ناقصی دارم؛ اندک آبرویی هم دارم که این را هم خود شما به ما دادید؛ همهٔ این‌ها را من کف دست گرفتم، در راه این انقلاب و در راه اسلام فدا خواهم کرد؛ این‌ها هم نثار شما باشد. سید ما! مولای ما! دعا کن برای ما؛ صاحب ما تویی؛ صاحب این کشور تویی؛ صاحب این انقلاب تویی؛ پشتیبان ما شما هستید؛ ما این راه را ادامه خواهیم داد؛ با قدرت هم ادامه خواهیم داد؛ در این راه ما را با دعای خود، با حمایت خود، با توجه خود، پشتیبانی بفرما.^۱

می‌توان این نوع مناجات را برگرفته از مناجات لحظات آخر عمر مبارک امام حسین علیه السلام دانست؛ آن لحظاتی که در اوج ابتلا، با بدن غرق به خون، بعد از شهادت همهٔ یاران و خاندان، سر بر خاک کربلا گذاشته، فرمودند:

«إِلَهِی رِضًا یَقْضَاکَ، تَسْلِیْمًا لِأَمْرِکَ، لَا مَعْبُودَ سِوَاکَ یَا غِیَاثَ الْمُسْتَغِیْثِینَ»

پیشنها

در شب عاشورا این قطعهٔ مناجات رهبر شهید علیه السلام به نمایش درآید، یا صوت آن پخش شود. حتماً برای حال جلسه مفید خواهد بود.

۱. بیانات در خطبه‌های نماز جمعهٔ تهران، ۲۹ خرداد ۱۳۸۸.





کتابنامه

الف) کتاب‌ها

* قرآن کریم.

۱. نهج البلاغه.
۲. ابن ابی الحديد، عبد الحميد بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ج ۱۱، ج ۱۶، ج ۲۰، بيروت: دار احياء التراث العربی، ۱۳۸۷ ق.
۳. ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد، الكامل فی التاريخ، ج ۳، ج ۴، ج ۸، بيروت: دار صادر، ۱۳۸۵ ق.
۴. ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند الإمام أحمد بن حنبل، تحقیق شعيب ارنؤوط، ج ۳۸، بيروت: مؤسسة الرسالة، ج ۱، ۱۴۲۱ ق.
۵. ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد، المقدمة، بيروت: دارالفکر.
۶. ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ج ۵، تهران: فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۴ ش.
۷. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۸۰ ش.
۸. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل أبی طالب، ج ۴، قم: انتشارات علامه طباطبائی، بی تا.
۹. ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم، الامامة و السياسة، ج ۱، بيروت: دارالاضواء، ۱۴۱۹ ق.
۱۰. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر، البداية و النهاية، ج ۸، ج ۹، بيروت: دارالفکر، ۱۴۰۷ ق.
۱۱. ابن مشهدی، محمد بن جعفر، المزار الكبير، قم: نشر قیوم، ۱۳۷۸ ش.

۱۲. ابن هشام، عبدالملک، السيرة النبوية، ج ۱، ۳، بیروت: دارالمعرفة، بی تا.
۱۳. آیتی، محمدابراهیم، بررسی تاریخ عاشورا، تهران: کتابخانه صدوق، ۱۳۴۷ ش.
۱۴. بلاذری، احمد بن یحیی، أنساب الأشراف، ج ۳، ۵، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۷۴ م.
۱۵. ترنر، استانسفیلد، پیش از خواندن بسوزانید، ترجمه بهروز زارع، تهران: اطلاعات، ج ۱، ۱۳۸۸ ش.
۱۶. حاجتی، میراحمد رضا، عصر امام خمینی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۸۱ ش.
۱۷. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، بیروت: دارالمعرفة، بی تا.
۱۸. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج ۲۰، قم: اسماعیلیان، بی تا.
۱۹. خمینی، سید روح الله، صحیفه امام، ج ۴، ۵، ج ۷، ۱۰، ج ۱۲، ۱۹، ج ۲۰، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ع)، بی تا.
۲۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالقلم، بی تا.
۲۱. زرین کوب، عبدالحسین، بامداد اسلام، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۹ ش.
۲۲. سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس، قم: علامه طباطبائی، ۱۴۱۴ ق.
۲۳. سید بن طاووس، علی بن موسی، اللہوف علی قتلی الطفوف، قم: منشورات الرضی، بی تا.
۲۴. صافی گلپایگانی، لطف الله، شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی، ۱۳۶۴ ش.
۲۵. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: جامعه مدرسین، بی تا.
۲۶. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو، بی تا.
۲۷. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک (تاریخ طبری)، ج ۲، ۴، ج ۵، بیروت: دار التراث العربی، ۱۳۸۷ ق.
۲۸. عسگری، علی رضا، سیاست تبلیغاتی معاویه در مقابل با حضرت علی (ع)، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳ ش.
۲۹. فیض کاشانی، ملا محسن، الوافی، ج ۵، قم: مکتبه الامیرالمؤمنین (ع)، ۱۴۳۰ ق.
۳۰. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۲، ۵، تهران: دارالکتب الاسلامیه، بی تا.
۳۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۲، ۱۶، ج ۲۲، ۴۳، ج ۴۴، ۴۵، ج ۷۵، بیروت: مؤسسه الوفاء، بی تا.

۳۲. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، ج ۳، ۴، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۲ ش.
۳۳. مطهری، مرتضی، حماسهٔ حسینی، ج ۱، تهران: صدرا، بی تا.
۳۴. مفید، محمد بن محمد، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، قم: کنگرهٔ شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
۳۵. مفید، محمد بن محمد، الأمالی، قم: دفتر نشر نوید اسلامی، ۱۳۹۰ ش.
۳۶. مقزّم، عبدالرزاق، مقتل الحسین، قم: آل علی، ۱۳۸۲ ش.
۳۷. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۷، تهران: دارالکتب الاسلامیه، بی تا.
۳۸. منقری، نصر بن مزاحم، وقعة صفین، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ج ۲، ۱۴۰۴ ق.
۳۹. نووبری، شهاب الدین احمد بن عبد الوهاب، نهاییه الأرب فی فنون الأدب، ج ۲، قاهره: وزارة الثقافة، ۱۹۷۵ م.

ب) مقالات

۴۰. باقری دولت آبادی، علی، «تاکتیک های جنگ روانی داعش»، فصلنامه پژوهش های ارتباطی، شمارهٔ اول، بهار ۱۴۰۳ ش.
۴۱. مراغی، محمود و حسن زاده، صادق، «جمال آفتاب؛ گذری بر زندگانی آیت الله سید عبدالکریم کشمیری»، مجلهٔ پیام حوزه، ش ۲۵.
۴۲. یآوری سرسختی، محمد جواد، «نقش نیروهای اجتماعی در انقلاب مشروطیت و حوادث پس از آن»، فصلنامه سیاست، ش ۱۷.

ج. منابع اینترنتی

۴۳. «طبس ۲؛ فاجعه ای بزرگ تر از عملیات پنجهٔ عقاب»، دسترسی در: خبرگزاری فارس.
<https://farsnews.ir/FatemeKhavand/1775572301907680073>
۴۴. «گفت وگو»، دسترسی در: پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار آیت الله خامنه ای (عج).
<https://farsi.khamenei.ir/others-dialog?id=31158>
۴۵. «بیانات»، دسترسی در: پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار آیت الله خامنه ای (عج).
<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=26023>
۴۶. «بیانات»، دسترسی در: پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار آیت الله خامنه ای (عج).

<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=44267>

۴۷. «عملیات پنجه عقاب»، دسترسی در: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

<https://irdc.ir/fa/docs/40/operation-eagle-claw>

۴۸. «مطلب تاریخی»، دسترسی در: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

<https://irdc.ir/0002Bt>

۴۹. «مطلب تاریخی»، دسترسی در: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

<https://irdc.ir/00001b>

۵۰. «پرسش و پاسخ»، دسترسی در: پایگاه حوزه.

<https://hawzah.net/fa/Question/View/12416>

۵۱. «گزارش خبری»، دسترسی در: خبرگزاری مهر.

<https://www.mehrnews.com/news/25526>

۵۲. «گزارش تحلیلی»، دسترسی در: عصر ایران.

<https://www.asriran.com/fa/news/1147899>

۵۳. «کتابخانه نور»، دسترسی در:

<https://noo.rs/jnhu8>

۵۴. «کتابخانه نور»، دسترسی در:

<https://noo.rs/7gz9D>

۵۵. «مرکز نشر آثار آیت الله کشمیری»، دسترسی در:

<https://erfanekeshmiri.ir/pages/book>

۵۶. «پایگاه امام خمینی»، دسترسی در:

<http://www.imam-khomeini.ir>



دارثان فح از کر بلاتا قله

جمهوری اسلامی ایران درگیر یک جنگ احزاب با ابرقدرتهای دنیا شده است و بنا به فرمایش رهبر شهید این جنگ یک جنگ وجودی است ، طبیعتاً باید بررسی کنیم که در تاریخ اسلام کدام یک از ائمه شرایطی مشابه ما داشته است تا بتوانیم با تاسی به سیره آن امام معصوم از این بحران و ابتلا سربلند بیرون آییم

با یک واکاوی دقیق درمیابیم که زمانه ما شبیه به زمانه امام حسین علیه السلام

تبیین این شباهت ، و تبیین عوامل تاثیر گذار بر انقلاب حسینی اعم از عوامل و مراحل شکل گیری ، ارکان نقش آفرین در این قیام ، عوامل موفقیت و آسیب شناسی پیروزی و تطبیق آن با مواجهه امروز انقلاب اسلامی ایران با یزیدیان زمان ماموریتی است که همه مبلغین برعهده دارند و این مکتوب برای پر کردن خشاب مبلغین کارآمد خواهد بود .



کاری از: مجمع آموزشی پژوهشی تبلیغ حوزه های علمیه - قرارگاه جنگ ترکیبی بلاغ مبین